

مسائل انقلاب و سوسیالیسم

ارگان

اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر

بررسی تئوریهای چریکی در ایران، مساله

ایجاد حزب و مبارزه مسلحانه در تجربه

چین، تجربه ویتنام، مساله تصرف قدرت

در کوبا، رژیم دهره و "انقلاب در انقلاب"، مبارزات

چریکی و رویزونیستهای کمیته مرکزی.

بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نیز نمیتواند وجود داشته باشد

به پیش بسوی ایجاد حزب کمونیست ایران

مسائل انقلاب و سوسیالیسم

۲	سو آغاز
۶	بررسی تئوری های چریکی در ایران
۵۷	مساله ایجاد حزب و مبارزه مسلحانه در تجربه چین
۸۹	تجربه ویتنام
۱۱۰	مساله تصرف قدرت در کوبا
۱۴۰	رژیم د بره و "انقلاب در انقلاب"
۱۷۱	مبارزه چریکی و رویزونیستهای کمیته مرکزی

ارگان :

اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر

زمستان ۱۳۵۲

شماره اول

پیشینه‌های انقلابی

۱	مقدمه
۲	۱-۱-۱-۱
۳	۱-۱-۱-۲
۴	۱-۱-۱-۳
۵	۱-۱-۱-۴
۶	۱-۱-۱-۵
۷	۱-۱-۱-۶
۸	۱-۱-۱-۷
۹	۱-۱-۱-۸
۱۰	۱-۱-۱-۹
۱۱	۱-۱-۱-۱۰
۱۲	۱-۱-۱-۱۱
۱۳	۱-۱-۱-۱۲
۱۴	۱-۱-۱-۱۳
۱۵	۱-۱-۱-۱۴
۱۶	۱-۱-۱-۱۵
۱۷	۱-۱-۱-۱۶
۱۸	۱-۱-۱-۱۷
۱۹	۱-۱-۱-۱۸
۲۰	۱-۱-۱-۱۹
۲۱	۱-۱-۱-۲۰
۲۲	۱-۱-۱-۲۱
۲۳	۱-۱-۱-۲۲
۲۴	۱-۱-۱-۲۳
۲۵	۱-۱-۱-۲۴
۲۶	۱-۱-۱-۲۵
۲۷	۱-۱-۱-۲۶
۲۸	۱-۱-۱-۲۷
۲۹	۱-۱-۱-۲۸
۳۰	۱-۱-۱-۲۹
۳۱	۱-۱-۱-۳۰
۳۲	۱-۱-۱-۳۱
۳۳	۱-۱-۱-۳۲
۳۴	۱-۱-۱-۳۳
۳۵	۱-۱-۱-۳۴
۳۶	۱-۱-۱-۳۵
۳۷	۱-۱-۱-۳۶
۳۸	۱-۱-۱-۳۷
۳۹	۱-۱-۱-۳۸
۴۰	۱-۱-۱-۳۹
۴۱	۱-۱-۱-۴۰
۴۲	۱-۱-۱-۴۱
۴۳	۱-۱-۱-۴۲
۴۴	۱-۱-۱-۴۳
۴۵	۱-۱-۱-۴۴
۴۶	۱-۱-۱-۴۵
۴۷	۱-۱-۱-۴۶
۴۸	۱-۱-۱-۴۷
۴۹	۱-۱-۱-۴۸
۵۰	۱-۱-۱-۴۹
۵۱	۱-۱-۱-۵۰
۵۲	۱-۱-۱-۵۱
۵۳	۱-۱-۱-۵۲
۵۴	۱-۱-۱-۵۳
۵۵	۱-۱-۱-۵۴
۵۶	۱-۱-۱-۵۵
۵۷	۱-۱-۱-۵۶
۵۸	۱-۱-۱-۵۷
۵۹	۱-۱-۱-۵۸
۶۰	۱-۱-۱-۵۹
۶۱	۱-۱-۱-۶۰
۶۲	۱-۱-۱-۶۱
۶۳	۱-۱-۱-۶۲
۶۴	۱-۱-۱-۶۳
۶۵	۱-۱-۱-۶۴
۶۶	۱-۱-۱-۶۵
۶۷	۱-۱-۱-۶۶
۶۸	۱-۱-۱-۶۷
۶۹	۱-۱-۱-۶۸
۷۰	۱-۱-۱-۶۹
۷۱	۱-۱-۱-۷۰
۷۲	۱-۱-۱-۷۱
۷۳	۱-۱-۱-۷۲
۷۴	۱-۱-۱-۷۳
۷۵	۱-۱-۱-۷۴
۷۶	۱-۱-۱-۷۵
۷۷	۱-۱-۱-۷۶
۷۸	۱-۱-۱-۷۷
۷۹	۱-۱-۱-۷۸
۸۰	۱-۱-۱-۷۹
۸۱	۱-۱-۱-۸۰
۸۲	۱-۱-۱-۸۱
۸۳	۱-۱-۱-۸۲
۸۴	۱-۱-۱-۸۳
۸۵	۱-۱-۱-۸۴
۸۶	۱-۱-۱-۸۵
۸۷	۱-۱-۱-۸۶
۸۸	۱-۱-۱-۸۷
۸۹	۱-۱-۱-۸۸
۹۰	۱-۱-۱-۸۹
۹۱	۱-۱-۱-۹۰
۹۲	۱-۱-۱-۹۱
۹۳	۱-۱-۱-۹۲
۹۴	۱-۱-۱-۹۳
۹۵	۱-۱-۱-۹۴
۹۶	۱-۱-۱-۹۵
۹۷	۱-۱-۱-۹۶
۹۸	۱-۱-۱-۹۷
۹۹	۱-۱-۱-۹۸
۱۰۰	۱-۱-۱-۹۹

در جامعه ای که زیر یوغ استبداد بسر می برد، نخستین معیار تشخیص يك مشق انقلابی از يك مشق غیر انقلابی در قبول یا عدم قبول لزوم سرنگونی قهرآمیز حکومت مطلقه، در قاطعانه مبارزه کردن و یا مبارزه نکردن در راه آن است. جدا از این حقیقت ارزیابی هیچ مبارزه و مشق ای ممکن نیست. و باز اینکه هیچ مبارزه سیاسی و هیچ پدیده ای را جدا از شرایط اجتماعی و اوضاع تاریخی هر لجنه مشخص نمیتوان مورد بررسی قرار داد. در غیر اینصورت نتایج ارزیابی ما چیزی جز احکام بی پایه يك ذهن ساده گرا نخواهد بود. احکامیکه هیچگونه قرابتی با نتایج يك تحلیل واقعی و جدی نمیتوانند داشته باشند.

از چنین دیدگاهی است که ما بمبارزات انقلابی گروههای چریکی در ایران برخورد میکنیم. بنظر ما بررسی این مبارزات بدون تکا، باین حقایق بدون توجه به سمت و نقطه هجوم آن، بدون حرکت از شرایط واقعی و اوضاع مشخص جنبش در لحظه کنونی اگر انعکاسی از يك حب و بغض جاهلانه نباشد، در بهترین حالت خود، نشانی از يك "رفع تکلیف" بی مسئولیت و زیان بخش است و نه بیشتر.

اینگونه "رفع تکلیف" بی مسئولیت یا همه باهر "مارکسیستی" خود نه تنها راهگشا نمیتواند بود، بلکه در عمل به ایجاد سردرگمی و تشتت و حتی در مواردی به سست کردن اراده مبارزه جوی توده ها منتهی میگردد. اینگونه برخورد مبتذل و زیانبخش بمبارزات انقلابی در ایران، هم اکنون، به برکت "سازره" و تبلیغ گروههای "مارکسیستی" "توفان" و "توده" (سازمیان "انقلابی" حزب توده در خارج از کشور) نتایج قابل پیش بینی خود را بطور محسوسی ظاهر ساخته است، و این "مبارزه" و تبلیغ به وسیله ای جهت ایجاد تزلزل در مبارزه و خاموش کردن آتش کینه جوانان خارج از کشور نسبت به دشمنان خلق، به وسیله ای برای سرکوب احساس انقلابی و حتی عاطفی آنان نسبت بمبارزات انقلابی و نسبت برزندگان صمیمی و فرزندان شایسته خلقهای ایران و به پناهگاهی برای بیکارگان بر مدعا تبدیل شده است. بر روی همین زمینه است که امروز هر بیکاره ای - که میان او و خصائل انقلابی برجسته

در جامعه ای که زیر یوغ استبداد بسر می برد، نخستین معیار تشخیص يك مشق انقلابی از يك مشق غیر انقلابی در قبول یا عدم قبول لزوم سرنگونی قهرآمیز حکومت مطلقه، در قاطعانه مبارزه کردن و یا مبارزه نکردن در راه آن است. جدا از این حقیقت ارزیابی هیچ مبارزه و مشق ای ممکن نیست. و باز اینکه هیچ مبارزه سیاسی و هیچ پدیده ای را جدا از شرایط اجتماعی و اوضاع تاریخی هر لجنه مشخص نمیتوان مورد بررسی قرار داد. در غیر اینصورت نتایج ارزیابی ما چیزی جز احکام بی پایه يك ذهن ساده گرا نخواهد بود. احکامیکه هیچگونه قرابتی با نتایج يك تحلیل واقعی و جدی نمیتوانند داشته باشند.

مبارزان چریک افغانوسی فاصله است - بخود اجازه میدهند پالم دادن به ر و ی مارکسیسم و بابه سینه چسباندن انیکت مارکسیستی ، مبارزات انقلابی گروهبای چریکی را که تجسمی از آنتی ناپذیری پیکار مردم ماست ، تحت عنوان " مبارزه بسا مشی چریکی " تخطئه کند و بپایوه سرائی درباره انحرافات " کاستریستی " و " بی اعتقادی " مبارزان چریک به توده ها ، هیستری ضد چریک و فعالیست ماهیتا ضد مارکسیستی خود را بپوشش " موضع مارکسیستی " آراسته نماید .

ما همواره برآی بودیم که مبارزات سازمانهای انقلابی چریکی در ایران بخنساطر محتوی رزمنده آن ، بخاطر انعکاس آنتی ناپذیری مبارزه خلقهای ایران ، بدلیل اعلان چند جوانان انقلابی و گرامی میهن ما علیه تمام حاکم و حکومت مطلقه پهلوی ، باید مورد پشتیبانی جدی و همه جانبه کلیه نیروهای انقلابی قرار گیرد . ما همواره انعکاس این مبارزه و پشتیبانی بیدریغ از آنرا و وسیفه تخطی ناپذیر خود دانسته و بسهم خود در این راه کوشیده ایم . ما معتقدیم که نادرستی مشی چریکی و برداشتها و نقطه نظرهای غلط مبارزان چریک ، نه تنها ایسین وسیفه را نفی نمیکند ، بلکه اصولا هیچگونه مغایرتی با آن نمیتواند داشته باشد . ما نه فقط از این مبارزه که بیان کینه عمیق رزمندگان انقلابی نسبت به رژیم محمد رضا شاه و تیلور برجسته آنتا کونیسیم و تشدید مبارزه بخاطر سرنگونی رژیم دست نشانده امپریالیسم است قاطعانه پشتیبانی میکنیم ، بلکه در عین حال از روحیه سرشار از مبارزه و مقاومت این همرزمان گرامی ، از ایستادگی ، پیای مردی آنان ، از کینه عمیق و آنتی ناپذیرشان با دشمن و از شور انقلابی و جاننسازی صمیمانه شان در راه آرمانهای خلق ، با غرور و افتخار می آموزیم و آنرا الهام بخش خود میدانیم .

ما معتقدیم که این پشتیبانی بیدریغ و این گرامی داشت مبارزان وظیفه هسیر مبارز واقعی و وظیفه بر میهن پرستی است که قلبین بخاطر آرمانها خلصیق می طید ؛ که کینه ای از رژیم مخمد رضا شاه بدل دارد . بدون این پشتیبانی بدون این احساسات انقلابی نسبت بمبارزان چنین ادعای دوستی با خلق و کینه به دشمن ؛ اگر عوامفریبی نباشد ، چیزی جز خود فریبی نیست . اما ما در عین حال که چنین شرطی را اولین معیار مبارزه خواهی میدانیم ، معتقدیم کسه برای مارکسیست - لنینیستها استوار ، بروی چنین شرطی هیچگاه بمعنای سر فرود آوردن در برابر هر جنبشی و دنباله روی از آن نیست ، بعکس - مارکسیست - لنینیستها در عین پشتیبانی از همه مبارزات ضد امپریالیستی و دمکراتیک مردم از هر حرکت رزمنده افشار و طبقات خلق ؛ و از هرگونه تیلور خصومت و آنتی ناپذیری به حکومت مطلقه ، و وسیفه دارند ضعفها ، نارسائیها

و انحرافات هر مبارزه را - بویژه هنگامیکه این مبارزه در چارچوب يك مشی تناس درست انجام میگردد - نشان دهند و هسته سالم و رزمنده آنرا از پوسته غیر واقعی ، پندارگرایانه و ناسالم آن جدا سازند و مبارزات مردم را در برتسرو آموزشهای تئوریک و روشنی بخش مارکسیسم در جهت درست هدایت کنند . مبارزه در راه عملی ساختن این وسیفه ، نه تنها اجزای حدی وظیفه اول را نفی نمیکند ، بلکه با آن در رابطه دیاکتیکی قرار داشته ، مکمل و لازمه آنست و بهمین جهت این وسیفه هیچگاه نمیتواند و نباید به تضمین روحیه میسارزه جوشی و یا بشیوه رویزیونیستها به همصدائی یا دشمنان خلق منتهی گردد . انجام چنین وسیفه ای در شرایط عقب ماندگی عامل ذهنی ، در شرایط امروز که جنبش نوین کمونیستی هنوز در افت و خیزهای اولیه و در نتیجه در معرض ضربه پذیری از جانب ایدئولوژیهای غیر پرولتری و تئوریهای انتقاضی قرار دارد ، جایز اهمیت فراوان می باشد و این اهمیت باز زمانی بیشتر میگردد که بخاطر داشته باشیم " هر اندازه در کشوری آزادی کمتر ، تیلور مبارزات علفی ناچیز تر و سطح روشنگری توده ای پائین تر باشد ، معمولا بهمان اندازه ساده تر پندارگراییهای سیاسی (اتوئی سیاسی) بوجود می آید و بی مان اندازه بیشتر این پندارگراییهها دوام می یابد . " - لنین ؛ " دواتوئی " ، کلیات آثار ،

جلد ۱۸ ، ص ۳۴۷ آلمانی

ما همواره بر این اعتقاد بوده ایم که در چنین اوضاعی ، در چنین مرحله و کیفیتی از جنبش انقلابی و کمونیستی ایران ، مارکسیست - لنینیستها در برابر این وظیفه خطیر قرار دارند که بطور جدی و فعال در راه غلبه مشی صحیح در جنبش ، " در راه رفع کمبود های نظری آن و دست یابی به تئوری پیشرفته انقلابی " ، مبارزه کنند . و با اتکا به آموزشهای انقلابی سوسیالیسم علمی ، با " اشاعه و ترویج منظم مارکسیسم و آموزش رزمده و انقلابی از آن ، در خدمت ارتقا آگاهی تئوریک جنبش و هدایت مسائل مشخص هر زمان بکوشند . گرچه پیروسه راه یابسی ، رشد و استحکام جنبش بطور عمده در جریان مبارزات نظری و عملی درون کشور انجام میگردد ، معینا تا آنجا که به طرح و بحث مسائل نظری جنبش مربوط میگردد ، مارکسیست - لنینیستها خارج از کشور میتوانند و وظیفه دارند در آن فعالانه شرکت جویند . مارکسیست - لنینیستها ایران در جریان همین کوشش ، در جریان برخورد اصولی با نقطه نظرهای انحرافی و استنتاجات تئوریک نادرست است که میتوانند در جهت ایجاد ستاد سیاسی پرولتاریا گام بردارند . این مبارزه که باید بتواند به تصحیح انحرافات ، به بین برد مبارزه و به فشرده تر ساختن صفوف انقلاب منتهی گردد ، یقینا با ردیف کردن احکام عام ، با کلی باقیبهای بی ربط ، با لغاض های بدون محتوی هیچگونه

وجه مشترک، نمیتواند داشته باشد. این مبارزه در واقع مبارزه ای است برای رسیدن به یک مشور صحیح، برای فراهم آوردن زمینه های ایدئولوژیک - سیاسی حزب و هموار ساختن راه آن. ما بر همین اساس و بعنوان ادامه و تحکیم همبستگی رزمندگان و ناکسستنن با مبارزان انقلابی جریک و با اعتقاد به ایستادن حقیقت که بر خورده و انتقاد زبانیانه نسبت به انحرافات برداشتهای تئوریک ناسا صحیح بنظر قاطعیم، به رشد و سمت یابی درست مبارزه یاری میرساند، بسنا اعتقاد باین واقعیت که صراحت انقلابی در نشان دادن لغزشها و خطاها و روشنی در این بحث رفیقانه وسیله موثر راه یابی و تلاش مشترک در برداشتن موانع است، کوشیدیم در حد توانائی خود بنظرات تئوریک نادرست موجود در جنبش برخورد کنیم. ما کوشش کردیم این وظیفه را بر پایه بررسی موارد نادرست اساسی و نکات عمده مورد اختلاف (چه در زمینه استنتاجات و احکام اصولی مارکسیسم و چه در زمینه نتیجه گیری از تجربه انقلابات روسیه، چین، ویتنام و کوبا) انجام دهیم و امید داریم که از این طریق توانسته باشیم در ایجاد نظرات تئوریک صحیح در جنبش سهمی - هرچند ناچیز - ادا کنیم.

بررسی تئوری های چریکی در ایران

ما در بررسی جداگانه "انقلاب در انقلاب" رزی دیره نشان داده ایم که
توها و نضرات رزی دیره التقاطی و ضد مارکسیستی است. بطوریکه نوشته
مبارزان چریک گواهی میدهد در ایران نیز تئوریهای مشی چریکی مبارزان
انقلابی از "تجربه" گویا و نضرات دیره تاثیر گرفته است. معینا ایسن
تاثیر بنظر ما هیچگاه به معنای یکی بودن این دو از لحاظ تئوریت وایدتو-
لوژیت نیست، و این را مقایسه - حتی رساله رفیق احمدزاده - که در میان
اسناد منتشر شده انعکاس دهنده تاثیر تندبیدیتری از نضرات دیره است -
با "انقلاب در انقلاب" دیره، آشکارا نشان میدهد. و خواننده ای که
ایندورا با دقت مطالعه کرده باشد، میان آنها تفاوت های اساسی ملاحظه
میکند. * این تفاوت کیفی بویژه در مرز بندی رساله احمدزاده با رویزیو
نیسم خروشجفی و تاکید ضرورت و اهمیت این مرز بندی (امر تعیین کننده
ای که دیره آنرا به نحو آشکارا مخدوش و باطل میسازد)، در انتخاب

* علاوه بر تفاوت اساسی میان نضرات چریکیها و دیره، اصولا بطوریکه اسناد
و نوشته های تروه ها و مبارزان چریک نشان میدهد، خود آنان نیز علیرغم
پراتیک انقلابی واحد، در زمینه تئوریک و نقلیه نظریاتی که نمایندگی میکنند،
طیف نا همگونی را تشکیل میدهند. این نا همگونی و تفاوت در مواضع تئوریک
تنها به تفاوت اصولی میان "سازمان چریکیهای فدائی خلق" و "سازمان
مجاهدین خلق" محدود نمیکرد، بلکه در یک سازمان واحد نیز دیده می
شود، چنین تفاوتی را نضرات موجود در صفوف "سازمان چریکیهای فدائیس
خلق" (که از معادل قرار دادن حزب طبقه کارگر با سازمان چریکی تا
خلاصه کردن پروسه ایجاد حزب در اکسیونهای مسلحانه را شامل میشود)
نشان میدهد. با وجود چنین تفاوتهایی ما بطور عمده رساله رفیق احمدزاده
را مبنای بررسی خود قرار داده ایم و این بدان جهت است که: اولاً کوشش
ما در درجه اول برخورد به اسناد سازمان چریکیهای فدائی خلق است که
مشی سازمان را مارکسیستی و نضرات چریکی را منطبق با احکام تئوریک
مارکسیسم میداند، و ثانیاً، هسته واحد نضرات چریکی و نکات اساسی
مشترک (که هدف بررسی جزوه حاضر است) در نوشته رفیق احمدزاده،
مشروح تر و همه جانبه تر از سایر اسناد بیان شده است.

ایدئولوژیک و تمایل صمیمانه به مارکسیسم - لنینیسم، اندیشه مائوتسه دون (چیزی که رسالت دیره درست تیره ساختن و نشانیدن تئوریهای التقاطی و انحرافی بجای آنست) ، در عشق به توده ها تا سرحد جانبازی قهرمانانه در راه آنان (خواستگی که دیره با تئوری بافی های مغلولط خود برآن خط بطلان میکند و در آن تا نافی توده ها و نقش تاریخ ساز آنان به بیش میبرد) به نحو برجسته ای چشم میخورد. این تفاوت ها (که در بررسی نظرات احمدزاده بیشتر آشکار خواهد شد) گواه بارزی است بر این واقعیت که مشی چریکی در جنبش ما، گرچه نشانی از تاثیر تجربه کوبا و نفوذ تئوریهای التقاطی دیره است، اما چنین مشی ای قبل از هر چیز علل خاص پیدایش و رشد و همچنین هویت و خصوصیات ویژه خود را دارا می باشد. شناخت ریشه های اجتماعی (طبقاتی) و معرفتی بروز و غلبه این مشی و در نتیجه یافتن طرق و شیوه های مناسب برخورد به آن، بدون شناخت این علل و بدون بررسی عوامل غلبه آن ممکن نیست. به همین جهت ما کوشیده ایم در این نوشته ابتدا به بررسی این عوامل بپردازیم:

بررسی عوامل نفوذ و غلبه مشی چریکی در ایران

به اعتقاد ما، نفوذ مشی چریکی در بخشی از جنبش و انحرافات و خطاهای تئوریک مبارزان چریک از سه عامل زیر ناشی میشود:

دوران طفولیت جنبش نوین کمونیستی ایران، پایه طبقاتی - اجتماعی انقلاب، تاثیر تجربه کوبا.

۱ - دوران طفولیت جنبش نوین کمونیستی ایران:

کودتای امپریالیستی بیست و هشتم مرداد با تلاشی سازمانهای ملی و مترقی، یک دوره کوتاه توقف و عقب نشینی در مبارزات سیاسی خلق ما بدنبال آورد. در سالهای ۴۱ - ۳۹، با آشکار و عمیق شدن بحران شدید اقتصادی و سیاسی در ایران، شرایط مساعدی جهت بسیج و تشکل مجدد خلق بوجود آمد. نیروها و عناصر ملی و ضد امپریالیست بسرعت به گرد جبهه ملی که از امکانات فعالیت بیشتری برخوردار بود جمع گشته، به فعالیت پرداختند، اعتصابات و تظاهرات سیاسی هم بطور پراکنده و بدون رهبری واحد، و هم بصورت سازمان یافته و با نقشه معین در فاصله ای کوتاه گسترش یافت و

رهبری جنبش (جبهه ملی) میکوشید از آن در خدمت شعار عمده خود "استقرار حکومت قانونی" استفاده کند. ارتجاع که در این مدت برای یافتن راه های غلبه بر بحران در درون خود و با اربابان آمریکائی خویش در تضاد و کشمکش بود، پس از توافق بر روی یک راه حل، حمله متمرکز خود را علیه جنبش آغاز کرد. مبارزه دویاره سر بلند کرده مردم بزودی با امواج خشن سرکوب و ترور مواجه شد و از آنجا که بخاطر سلاح های فرسوده و زنگ زده اش یاری مقاومت در برابر قدرت دشمن و ابزار سرکوب وی را نداشت، دیری نگذشت و ناگزیر در هم شکست. اما این شکست برای جنبش تنها یک عدم موفقیت گذرا نبود، بلکه در عین حال و مهمتر از آن شکست قطعی شیوه ها، شعار ها، ابزارها و سازمانهای کهنه و سرآغاز فصل تازه ای در مبارزات خلق ما بود. جنبش نوین کمونیستی و انقلابی ایران در بطن این شکست تولد یافت.

ناگامی این مبارزات و پس از آن قیام خونین خرداد ماه ۴۲ حرکت جدیدی را در میان مبارزان جوان و عناصر انقلابی بازمانده سازمان های سیاسی گذشته سبب شد. این حرکت به دلیل شناخت - حد اقل تجربی - مبارزان از بی ثمری شیوه های مبارزه و اشکال سازمانی کهنه و رهائی آنان از قید پندارهای "مبارزات قانونی و پارلمانی"، گسستن سیاسی و سازمانی با رهبری بورژوائی - ناسیونالیستی (جبهه ملی) و خرده بورژوائی (حزب توده)، بخاطر نفوذ جوانان انقلابی متمایل به مارکسیسم و عناصر چپ پریده از حزب توده در آن و بالاخره بدلیل تاثیر پلیمیک و مبارزه بزرگ مارکسیست - لنینیستها علیه رویزیونیسم خروشجفی و در دفاع از اصول انقلابی و مبارزه مسلحانه و در نتیجه مطالعه و آموزش اندیشه مائوتسه دون و سایر آثار مارکسیستی و همچنین تحت تاثیر مبارزات خلق های سه قاره و جنگهای انقلابی، بویژه انقلاب کوبا و الجزایر، بسرعت بسوی رادیکال شدن، بسوی پذیرش ضرورت اعمال قهر بمشابه قانون عام انقلاب و در بخشهای بسوی مارکسیسم - لنینیسم گرایش یافت. گروهها و سازمانهایی که در این حرکت نوین شکل میگرفتند، در عین حال که نسبت به اشکال سازمانی و شیوه های کهنه مبارزه از یک برتری کیفی برخوردار بودند، از ضعف های ناگزیری که انعکاس شرایط این شکل گیری و پیشینه آن بود برکنار نماندند.

سازماندهی جدید بطور عمده در میان روشنفکران انقلابی و در موقعیتی انجام میگرفت که سیستم گسترش یافته اختناق پلیسی و کنترل وسیع دشمن شرایط مبارزه سیاسی را سخت و امکانات ارتباط با توده ها و سازماندهی پرولتاریا و خلق را بشدت محدود ساخته بود و نتایج عملی و فوری چنین

کوششی را بسیار ناچیزی نمود. این شرایط نامساعد که بطور ناگزیری —
 بمثابة عامل منفی در رشد گروه ها تاثیر قابل ملاحظه ای میگذارد، در نتیجه
 فقدان پایه های محکم تئوریک و تجربه عملی لازم در عناصر تشکیل دهنده این
 گروهها — که خود بازتاب کیفیت جنبش و مرحله آن بود — و بعقل بغرنجی
 مبارزه و راه های تکامل آن، در عمل به جدائی سیاسی و سازمانی عناصر آگاه
 و پیشرو پرولتاریا و زحمتکشان منتهی گردید. با این جدائی و در نتیجه
 فقدان ارتباط استوار با پرولتاریا و زحمتکشان، گروه های انقلابی، علیرغم
 روحیه بوشاز شور و شوق و انتخاب ایدئولوژیکی مارکسیستی برخی از آنها،
 ناگزیر از شرط اساسی شناخت و تصحیح انحرافات خود محروم ماندند. بدون
 تردید شور انقلابی و صمیمیت و یابرداری در مبارزه، اولین و اصلی ترین نشان
 تمایز انقلابیون واقعی از "انقلابیون" کاذب، اندکیون در عمل از "انقلابیون"
 در لغت است. اما این به هیچ وجه ضامن اصلاح مواضع، رفع اشتباه و رهایی
 از خطرات بی وقته انحراف نیست. روحیه پر شور انقلابی و حتی گرایین صمیمانه
 به مارکسیسم هیچگاه نمیتواند به تنهایی به موضع درست انقلابی و اتخاذ منشی
 مارکسیستی در روشنفکران منتهی گردد. جنبش انقلابی و مارکسیستی —
 روشنفکران، با همه اهمیت و نقش خود، بدون پیوند فشرده و استوار با پرولتاریا
 هرگز قادر نخواهد بود تا هرات گوناگون شیوه تفکر ذهنی، تاثیرات ایدئولوژیکی
 نوزی های غیر پرولتری، نشئت سیاسی و ایدئولوژیکی ذاتی خود و ویژگی های
 بندگرایانه (اتویستی) آنرا برزاید. استحکام ایدئولوژیکی هسته های
 رزمنده و روشنفکری، تصحیح مواضع و استنتاجات ناصحیح و غلبه انحرافات،
 ضعف ها و ناتوانی ها تنها میتواند طی شرکت طولانی در برانگیز منسقیم
 پرولتاریا و خلق و در جریان پیوند استوار سازمانی سیاسی با نیروها و حاملین
 اصلی انقلاب تحقق یابد. و بنابراین در اثر فقدان این پیوند بروز خطا
 و انحراف — گرچه تا حدی قابل اجتناب خواهد بود — اما اساسا نه تصادفی
 و نه غیر طبیعی است.

حرکت نوینی که در ایران پیرا از سالهای ۴۲ شکل میگرفت، بازتابی بود از
 واقعیت جنبش، از مرحله کودکی آن. این حرکت از یکسو بدلیل عواملی که
 برشمریم، بسرعت رادیکالیزه میشد و با رسیدن به یک موضع قاطع انقلابی
 نسبت به گذشته گامی بزرگ به جلو برمیداشت و از سوی دیگر همه نواقض اصولی
 مربوط به شرایط شکل گیری، ترکیب و کاراکتر طبقاتی ناهمگون (پیروعمده
 روشنفکری) عناصر تشکیلی دهنده، ضعف تئوریک جنبش و تجربه عملی محدود
 مبارزان را نیز در خود داشت. چنین شرایطی با توجه به محدودیت دامنه

فعالیت گروههای انقلابی و عدم ارتباط استوار آنها با پرولتاریا و توده های
 خلق، زمینه مساعدی بود برای بروز خطا و نفوذ نظرات نادرست. غلبه
 منشی چریکی و نقطه نظرهای تئوریک نادرست در بخشهایی از این حرکت انقلابی
 بی، بطور عمده محصول این شرایط و عوامل، محصول دوران کودکی و ضعف
 جنبش نوین انقلابی و مارکسیستی است. تاثیر و نفوذ عوامل دیگر و از جمله
 تجربه گویا و تئوریهایی انتقادی دیره نیز بر پایه همین ضعف اساسی و عقب
 ماندگی عامل ذهنی است که تحقق می یابد.

۲ - پایه طبقاتی - اجتماعی انقلاب :

ما در عصری زندگی میکنیم که تضاد های طبقاتی و ملی در کشور ها و مناطق
 مختلف جهان هر روز بیشتر حدت می یابد. جنبش های انقلابی بطور مقاوم
 ناپذیری راه خود را میگشایند و مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع بیش از پیش
 اوج و گسترش می یابد. این گسترش انقلاب و روی آوردن روز افزون اقشار
 و طبقات مختلف اجتماعی به مبارزه علیه مستکرمی و استثمار، در عین بسط و تقویت
 صفوف مبارزه، عامل تزلزل ایدئولوژیکی و رخنه بینش های غیر پرولتری را نیز در
 خود دارد. زیرا با گسترش پایه طبقاتی - اجتماعی انقلاب (بویژه در کشور -
 های سه قاره) و شرکت اقشار و طبقات مختلف غیر پرولتری در جنبش انقلابی، بینش
 های ایدئولوژیکی مشخص کننده خاستگاه اجتماعی آنها نیز بدرون جنبش انتقال
 می یابد. این زمینه عینی نفوذ ایدئولوژی های غیر پرولتری که رهبری سیاسی
 و سازمانی پرولتاریا شرط اساسی جلوگیری از غلبه آنست، در زمان ضعف جنبش
 مارکسیستی، در شرایطی که عامل ذهنی، شناخت و تحلیل علمی - طبقاتی
 جامعه، سازماندهی و رهبری پرولتاریا از رستخیز توده ها، از مسأله ارتزاق
 خود بخودی و طغیان های عمومی مردم عقب مانده است، تاثیر مهمی در
 رخنه اندیشه های نادرست، در ایجاد سردرگمی و در غلبه افکار و منشی های
 غیر مارکسیستی خواهد داشت. وجود چنین عاملی که بطور عینی زمینه ایست
 جهت رخنه گرایشهای نادرست بدون تردید نمی تواند در جنبش نویسن
 انقلابی و کمونیستی که هنوز محروم از پیوند استوار با پرولتاریا و فاقد رهبری
 سیاسی و سازمانی طبقه کارگر است، تاثیر نبخشد.

۳ - تاثیر تجربه گویا :

در اواخر سالهای ۱۹۵۹ و اوائل سالهای ۶۰، پیروزی انقلاب گویا -
 نیروهای چپ و جنبش های انقلابی روح و اشتیاق تازه ای بخشید. همچنان
 فوق العاده این پیروزی سرتاسر جهان رافرا گرفت. پشتیبانی از گویا معیار سنجش

دوست و دشمن، معیار مرزبندی میان انقلاب و ضد انقلاب بود. در واقع مساله اصلی بیش از خود کوبا مساله مبارزه انقلابی و ضرورت سرکوب مسلحانه ضد انقلاب بود. نیروهای انقلابی جهان، در حفظ این پیروزی و دفاع از آن، حفظ دفاع از امیدها و ایده آل های خود را میدیدند. کنفرانس ۱۹۶۰ هاوانا و صف بندی نمایندگان سازمانهای سیاسی شرکت کننده (بویژه امریکای لاتین) در برابر گروه کوچک متشکل از ترولوسکیست ها و رویزیونیستها - که در آن زمان توسط رویزیونیستهای یوگسلاوی نمایندگی می شدند - بیان روشن این واقعیت است. کنفرانس، متأثر از پیروزی انقلاب کوبا، نظریه رویزیونیستی تغییر تدریجی و "تکامل مسالمت آمیز" را بسا قاطعیت رد کرد. اما نه در اینجا و نه در موارد دیگر هیچگاه سوالی در زمینه بررسی ضعفها و ویژگی های تجربه کوبا و یا تردید در انطباق آن با شرایط سایر کشورها مطرح نگردید. بدین ترتیب، مساله اصلی، یعنی ضرورت اعمال قهر انقلابی و تحکیم صفوف نیروهای انقلابی در دفاع از این ضرورت و تبلیغ آن، همواره سایر مسائل را تحت الشعاع قرار میداد و مبارزه ایدئولوژیکی را در این حد متوقف میساخت. در نتیجه، پس از مدتی در بسیاری از کشورهای امریکای لاتین و حتی در خارج از این قاره، عملاً امر ضرورت مبارزه مسلحانه و درگونی انقلابی جامعه با پیاده کردن "تجربه کوبا" معادل میشود و در زمانی کوتاه شکل گیری و مبارزه بسیاری از گروههای انقلابی در کشورهای ونزوئلا، گواتمالا، بولیوی، پرو، کلمبیا، دومینیکن، پاناما، ... بصورت تلاش مستمر در انتقال این تجربه انعکاس می یابد.

در اوایل سالهای شصت و در ابتدای مرزبندی میان مارکسیسم - لنینیسم و رویزیونیسم خروشجفی نیز تکیه بر انقلاب پیروزمند کوبا، به دلیل نمونه زنده و گویا در برابر تزه های ضد انقلابی گذار مسالمت آمیز، ضرورتاً قبل از هرچیز بعنوان معیاری برای قبول یا عدم قبول انقلاب و بمثابه وسیله افشا و طرد تئوریهای "مسالمت آمیز" رویزیونیستها - که خطر همه را در جنبش جهانی کارگری تشکیل میداد - مطرح گردید (و در عمل نیز بمنزله عامل مهمی در رد تزه های سازش طبقاتی رویزیونیستها و یا فشاری بر روی مبارزه مسلحانه بخشید) معهداً یکجانبه بودن این نکته، یعنی تکیه عام بر روی قهر (که بطور کلی نتیجه اجتناب ناپذیر مسائل و شرایط تاریخی آن زمان بود) جوانب و تاثیرات منفی خود را نیز بصورت برخوردار ساده و مکانیکی بسیاری از نیروهای انقلابی به تجربه کوبا، برداشتهای سطحی و التقاطی از قهر، از مبارزه مسلحانه و راه تکامل انقلاب، ارزیابی ناصحیح از نیروهای محرکه انقلاب و

درك نادرست از قانونمندی رشد مبارزه طبقاتی به همراه آورد. شناخت انقلاب و تجربه کوبا از طریق تحلیل ها و استنتاجات مخدوش و ضد مارکسیستی رزی دبره، این تاثیرات منفی و اغتشاش و آشفتگی تئوریک در میان گروههای انقلابی را بیش از پیش تشدید کرد.

جنبش نوین انقلابی و مارکسیستی ایران که در این زمان و در شرایط تبدیل "راه کوبا" به یک گرایش وسیع، در حال شکل گیری و رادیکالیزه شدن بود، نمیتوانست از حوزه تاثیر این گرایش برکنار بماند، بویژه اینکه گروههای انقلابی مارکسیستی و غیر مارکسیستی در تلاش رهاگشایی خود نه از یک پایه محکم تئوریک برخوردار بودند و نه از یک تجربه غنی مبارزه عملی. جنبش هنوز از پیوند استوار با پرولتاریا محروم بود، هنوز فاقد قدرت و کیفیت برخوردار خلاق و همه جانبه با مسائل بود و به علت ضعف خود نمیتوانست با تکیه بر موضع گیری، نقطه نظر و مدل رزی مارکسیستی به تجزیه و تحلیل مسائل و شناخت قوانین عینی رشد آنها دست یابد. در این شرایط، یعنی در شرایطی که جنبش از نظر ایدئولوژیکی در معرض ضربه پذیری از جانب ایدئولوژیهای خرده بورژوازی و تئوریهای التقاطی رایج در سطح جهانی قرار دارد و نمی تواند از تاثیر رخنه تئوریهای غیر مارکسیستی برکنار بماند. در شرایطی که ضعف ناشی از واقعیت و مرحله جنبش شرایط شکل گیری و ترکیب گروهها زمینه مساعدی بزی نفوذ نقطه نظرهای نادرست فراهم میساخت راه کوبا و تزه های دبره در میان گروههای انقلابی نفوذ میکند و بصورت تزه ها و استنتاجات تئوریک نادرستی که نشان درک غلط از آموزشهای مارکسیسم و هم از تجربه کوبا و نظرات دبره است، ارائه میگردد. در زیر میکوشیم در پرتو تعالیم مارکسیسم این استنتاجات تئوریک را مورد ارزیابی قرار دهیم.

آموزشهای مارکسیسم و نظرات تئوریک مبارزان چریک در ایران

ما در بخشهای دیگر، تجربه کوبا و تزه های التقاطی رزی دبره را جداگانه مورد بررسی قرار داده ایم و اینک با توجه به توضیح عوامل سه گانه ای که به اعتقاد ما علل مشی چریکی و نقطه نظرهای نادرست مبارزان انقلابی را تشکیل میدهد، نظرات موجود در سازمان های انقلابی چریکی ایران را بررسی میکنیم. همانطور که قبلاً اشاره کردیم، نظراتی که از طرف مبارزان چریک مطرح میگردد در نکات متعددی باهم تفاوت دارد، معهداً بمنظور برخوردار مشخص و تمرکز بر روی مبانی مشترک نظراتی که در این زمینه در جنبش ما مطرح

و نمایندگی میشود، پایه ارزیابی خود را بطور عمده نظرات و استنتاجات منعکس در رساله رفیق احمد زاده - که بطور جامع و مشروح این مبانی مشترک را توضیح میدهد - قرار میدهد :

رفیق احمد زاده در ابتدای رساله خود - "تحلیلی از شرایط جامعه ایران" - به بررسی وضعیت اقتصادی - اجتماعی ایران می پردازد و میکوشد آنرا پایه استدلال و مبنای نتیجه گیری های خود قرار دهد . صرفنظر از درستسوی یا نادرستی و کامل یا ناقص بودن این بررسی ، نفس اقدام به این عمل که لازمه راهگشایی و راه یابی جنبش ، شناخت و تحلیل طبقات جامعه و تعیین وظایف مبارزه بر اساس این تحلیل مشخص است - امری که دبره هیچگاه به آن توجه ننموده و بطور کلی در آثار مشابه امریکای لاتین بندرت به چشم میخورد - معبدا این کوشش بطوریکه رساله مزبور نشان میدهد ، علیرغم نیت صمیمانه نویسنده ، بدلیل برداشت های نادرست تئوریک ، مقایسه های ناصحیح ، قرینه سازی های غلط و متأثر بودن از تجربه کوبا و تئوریهایی التقاطی زائیده آن ، به استنتاج غلط از وظایف اساسی مارکسیست - لنینیستها در لحظه کنونی میرسد .

در رساله خود رفیق همچنین به یک سلسله اشتباهات دبره اشاره میکند : دید آمپرسیستی ، دگماتیسم ، کم بهادادن به نقض تئوری و شناخت و نیز "خطاهای" او را در زمینه رابطه حزب و جریک ، شهر و روستا ، تئوری و عمل متذکر میشود و مورد انتقاد قرار میدهد . اما این انتقاد بعلت عدم درک محتوای واقعی ترزهای دبره و استنباط نادرست از برخی احکام اصولی مارکسیسم و در نتیجه کوشش در ایجاد آشتی و نزدیکی میان مارکسیسم - لنینیسم و تئوریهایی دبره و سعی در آمیزش این نظریات التقاطی با مارکسیسم - لنینیسم ، ناگزیر در سطح باقی میماند . از همین جاست که او مرتکب خطا میشود و خود نیز بدام دبره می افتد و با پذیرش برخی نظریات التقاطی و بویژه در ارتباط با مساله حزب ، مبارزه مسلحانه ، احکام و آموزشهای مارکسیسم را در این زمینه نادیده میگیرد . او درحالیکه میخواهد بعنوان یک مارکسیست از اصل ضرورت رهبری حزب پرولتاریا و قبول جنگ توده ای طولانی عدول نکند ، در عمل با برخورد یکجانبه و ناصحیح به تجارب انقلابی روسیه ، چین و ویتنام و با مخلوط کردن دو مفهوم کاملاً متفاوت لزوم رهبری حزب که ضرورتی تاریخی - طبقاتی است ، با امکانات خارجی ، یعنی شرایط مساعدی که نه در نفی این ضرورت ، بلکه در کند و بخرنج ساختن پروسه تحقق آن اثر میگذارد ، و بالاخره با "تصحیحی" در نظرات دبره ، تلویحا نظریه او را مبنی بر انکار اصل ضرورت سازمان سیاسی پرولتاریا ، بصورت معادل قرار دادن حزب و کانون جریکی می پذیرد . رساله مزبور در زمینه اهمیت و نقض تئوری انقلابی نیز در عین حال که از دبره بخاطر

کم بها دادن به نقض تئوری انقلابی انتقاد میکند و توضیح میدهد که بایست تئوری و عمل را در رابطه دیالکتیکی دید ، خود به مساله اهمیت تئوری چنین برخورد می نماید : "کافیست نگاهی به اسناد جنبش کمونیستی بیافزیم تا کم شدن اهمیت تئوری را در مقایسه با مبارزه سیاسی عملی دریابیم : کاپیتالیست ، آنتی دورینگ ، چه باید کرد ، دموکراسی نوین و غیره . " - ص ۵۹ - و بسا این گفتار فراموش نمیکند که آثار نامبرده هرکدام نتیجه و انعکاس مبارزه عطلسی دوره خاصی بوده و ناشی از عمل مشخص مبارزه سیاسی عملی همان دوره اند و در عین حال هر یک بخشی از گنجینه تئوریک عظیم مارکسیسم را تشکیل می دهند و اسناد هر دوره بر پایه آثار دوره های قبل ، مبنای احکام عام بینین و بصورت تکامل یکدیگر تدوین شده است و بنابراین آنها در رابطه با یکدیگر قابل درک می باشند . چنین درک نادرستی از رابطه تئوری و عمل در موارد دیگر و بویژه در آنجا که رساله بطور مستقیم میان این دو وظیفه خط فاصل میگذارد ("آیا این نمیرساند که ما بیش از هر وقت به برانیمسین احتیاج داریم تا به تئوریسین ؟ ") نیز بچشم میخورد . بدین ترتیب رساله در این زمینه نیز با وجود انتقاد از دبره ، خود در اساس دچار اشتباه میشود .

ما در زیر سعی میکنیم نادرستی نتیجه گیری های رفیق احمد زاده را در برخی نکات مهم فوق روشن سازیم و موارد عمده خطاهای تئوریک رساله را نشان دهیم .

۱- مساله ضرورت حزب

مارکسیسم یک آموزش خشک و جامد ، یک دکم و یک سیستم بسته و بی حرکت نیست ، بلکه اساسی علمی است که بر پایه پراتیک و رشد مبارزه و در ارتباط با واقعیت زندگی تکامل می یابد . تکیه بر این خصلت مارکسیسم ، عامل مهم اجتناب از اشکال مختلف ذهنیگری در تفکر و عمل و ضامن نیرومند پرهیز از انحراف است . اما با این ویژگی رفتاری بکلی متضاد با مضمون آن نیز انجام میگیرد و این خصوصیت علمی به محلی جهت نفی باره ای از احکام اساسی مارکسیسم تبدیل میگردد . این رفتار با مارکسیسم معمولا از دو جانب ، بسا دو دیدگاه و دو انگیزه بکلی متضاد صورت می پذیرد . یکی از جانب دشمنان پرولتاریا و جریانات گوناگون روپزبونیستی - تروتسکیستی ، به نام "بسرخورده خلاق" و "انطباق با شرائط اجتماعی و تاریخی معین" و در حقیقت بقصد تخطئه آن و دیگری از جانب برخی نیروها و عناصر مشرق و بدلیل اندیشه های خام و استنباط سطحی و درک نادرست از این آموزش انقلابی و با از اوضاع

و شرایط مشخصی که برای دگرگونی آن به پیکار برخاسته اند. مساله ضرورت حزب و ساختمان سیاسی و ایدئولوژیکی آن، از جمله آن احکام اساسی است که هم هدف مستمر نفی و سفسطه آگاهانه گروه اول و هم یکی از مواد مهم انحراف گروه دوم را تشکیل میدهد و همواره جای مهمی را در مبارزه طبقاتی میان درک درست و نادرست از مارکسیسم اشغال کرده است. بررسی ضرورت و مبانی تئوریک این اصل مارکسیستی، علل اهمیت چنین مبارزه‌ای را روشن می‌سازد.

مساله سازمان دادن پرولتاریا و ضرورت آن بمثابة شرط اساسی قدرت سیاسی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، برای اولین بار در تاریخ جنبش کارگری توسط مارکس و انگلس مطرح گردید. فعالیت انقلابی این پیشوایان بزرگ پرولتاریا به نحو تفکیک ناپذیری با مبارزه در این راه و بخاطر وحدت سوسیالیسم علمی یا جنبش کارگری آمیخته است، مبارزه‌ای که تنها با گذار از پیکار سخت‌علیه همه آموزشهای غیر مارکسیستی و همه مکانیسمی که "پرای پرولتاریا هیچگونه فعالیت مستقل تاریخی، هیچگونه جنبش سیاسی خاص قائل نیستند" (مانیفست کمونیست)، توانست راه خود را بگشاید. بنیان گزاران سوسیالیسم علمی در همان آغاز فعالیت انقلابی خود روشن ساختند مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه حاکمیت طبقات مستقر، به حزب سیاسی خاص این طبقه نیساز دارد؛ "طبقه کارگر در مبارزه خود علیه قدرت متحد طبقات ثروتمند تنها هنگامی می‌تواند بعنوان یک طبقه فعالیت کند که حزب سیاسی خاصی که در مقابل کلیه احزاب کهنه متشکل توسط طبقات ثروتمند قرار دارد، تشکیل دهد." (مارکس و انگلس: قطعنامه کنگره عمومی انجمن کارگران انترناسیونالیستی).

از آنجا که پرولتاریا بمثابة انقلابی ترین و مترقی ترین طبقه، حامل دگرگونی اجتماعی نوین و مظهر مجموع حرکت اجتماعی آینده است، مارکس انگلس خاطر نشان می‌ساختند که ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر نه تنها با منافع این طبقه در پیکار بخاطر رهائی سیاسی خود، بلکه همچنین با منافع مجموع تکامل اجتماعی انطباق دارد. اما ایجاد چنین حزبی به عقیده آنها جز بربک پایه مستحکم ایدئولوژیک و اتکا به تئوری پیشرفته انقلابی نمیتوانست قابل تصور باشد. بعبارت دیگر پرولتاریا فقط در شرایطی خواهد توانست نقش تاریخی خود را ایفا کند که اولاً حزب خاص خود را دارا باشد و ثانیاً این حزب به تئوری پیشرفته انقلابی مجهز باشد. تنها در این صورت است که پرولتاریا و سازمان آن امکان می‌یابد به شناخت قانونمندی عینی تکامل

مبارزه نایل آید و دورنمای مبارزه را روشن سازد. بنظر بنیان گزاران سوسیالیسم علمی، سرنوشت مبارزه طبقاتی پرولتاریا و پیروزی آن بطور ناگسستنی به تاسیس و نیرومندی چنین حزبی وابسته است؛ "برای اینکه پرولتاریا در روز قطعی به اندازه‌ای نیرومند باشد که بتواند پیروز گردد، ضروری است که یک حزب خاص سیاسی تشکیل دهد، یک حزب طبقاتی آگاه، جدا از همه احزاب و در مقابل آنها، و این نظری است که مارکس و من از ۱۸۴۷ بر آن بوده ایم." (انگلس: "منتخبی از نامه‌های مارکس - انگلس"، ص ۴۹۶، چاپ آلمانی).

بر اساس همین ضرورت، بر مبانی این اندیشه‌های علمی و در جریان مبارزات خستگی ناپذیر با همه آموزشهای غیر طبقاتی، خرده بورژوازی و تخیلی است که احزاب پرولتاریائی مستقل یا به عرصه وجود میگذرانند و رشد و استحکام می‌یابند.

انقلاب ۴۹ - ۴۸ آلمان اولین آزمایش تاریخی بود که صحت این احکام داهیانه را در همان سالهای اول شرح آن آشکار ساخت. مارکس و انگلس پس از انقلاب ۴۹ - ۴۸ بر اساس این تجربه تاریخی که بطور مستقیم و فعال در آن شرکت داشتند، تئوری، تاکتیک و استراتژی مبارزه طبقاتی و اصول برنامه‌های، تاکتیکی و سازمانی حزب را در مرحله ماقبل سرمایه داری انحصاری، در دوران که سرمایه داری در کشورهای مهم اروپا و آمریکا تیرومند و در حال تکامل رشد می‌یابنده بود، دقیق تر و روشن تر ساختند.

از آن زمان تا کنون کلیه آزمون‌های تاریخی، سرتاسر تاریخ جنبش کارگری و مبارزات انقلابی بر تردید ناپذیری این آموزش طبقاتی گواهی میدهد. پس از مارکس و انگلس و در مرحله سرمایه داری انحصاری و گسترش انقلابات پرولتری، در مرحله‌ای که زندگی و مبارزه طبقه کارگر علیه طبقات حاکمه بسا شرایط پیشین تفاوت فاحش داشت، لنین با تحلیل علمی از اوضاع تاریخی نوین و در جریان مبارزه با اکونومیسم و تئوری دنباله روی از جنبش خود بخودی، ایده اساسی ضرورت حزب مستقل پرولتاریا را در انطباق با شرایط جدید بطور خلاق تکامل بخشید، اهمیت و نقش رهبری آنرا در انقلاب و سرنوشتی نظام کهن نشان داد، مبانی سازمانی تشکیل و ساختمان حزب تراز نوین طبقه کارگر، حزب بلشویکی را بر اساس وحدت دیاکتیکی تئوری و برنامه، تاکتیک و اصول سازمانی، پی ریزی کرد و پرولتاریای انقلابی روسیه را برپایه آن سازمان داد. لنین در جریان مبارزه بخاطر سرنوشتی تزارسیم و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، در مبارزه علیه معضله‌های اکونومیستی، علیه اپورتونیسمهای

روس و ایرونیستهای بین الطلی، علاوه بر آشکار ساختن ضرورت این اصل مارکسیستی برای پیروزی انقلاب، معیارهای لازم جهت حفظ و نیروی ضدی آنرا نیز نشان داد. شرایط تبدیل طبقه کارگر را به طبقه ای آگاه، شرایط تبدیل آنرا از یک طبقه بالقوه به یک طبقه بالفعل هموارتر ساخت و به مبانی فعالیت با نقشه و آگاهانه پیرونتاریا استحکام بیشتر بخشید. لنینیسم به پرولتاریا و رهبران جهان آموخت که بدون حزب سیاسی مبارز و پیشرو، بدون یک حزب مسلح به تئوری انقلابی، بدون یک حزب با برنامه مشخص و استراتژی و تاکتیک علمی و دید روشن سیاسی، پیروزی انقلاب غیر ممکن است.

این حکم علمی در عصر حاضر که جنبش انقلابی پرولتاریا و خلقهای جهان در مقیاس عظیم به پیش میبرد، نه تنها ارزش و اعتبار خود را حفظ کرده، بلکه همچنین اهمیت بیشتری یافته است. در دوران کنونی، در دورانی که تضاد های طبقاتی و ملی بین از بین حدها یافته و مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع بطور روزافزونی گسترش یافته است، سرنوشت جنبش انقلابی هر کشوری بطور قطعی در گرو آنستکه چه طبقه و نیروی در رأس آن قرار گیرد. در چنین اوضاع تاریخی و در شرایط تکامل بفرز و گسترده انقلابی، در زمانی که از یکسو اقتدار و طبقات مختلف با خاستگاه اجتماعی گوناگون به نحو روزافزونی به انقلاب روی میآورند و از سوی دیگر رویزنیونیم جهانی میکوشد با فعالیت وسیع و با ایجاد سردرگمی و اغتشاش ایدئولوژیکی در صف انقلاب طبقه کارگر را خلع سلاح و شعله های انقلاب را خاموش سازد، مساله تامین همزیستی پرولتاریا و سازمان آن بشماره مساله اساسی و تعیین کننده ماهیت و تکامل انقلاب بین از هر زمان دیگر اهمیت می یابد.

جهان بینی طبقه کارگر محمل تئوریک مبارزه برای استقرار سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا، و حزب آن بشماره پیشقراول آگاه طبقه و عالیترین شکل سازمانی آن ابزار این مبارزه است. اما رسالت طبقه کارگر و سازمان آن در عصری که انقلابات رهایی بخش جزئی از انقلاب جهانی پرولتاریائی است و وظایف دیکراتیک و سوسیالیستی بهم نزدیک و در یکدیگر ادغام گردیده، دیگر به رهبری مبارزه جهت دگرگونی سوسیالیستی جامعه محدود نمیکرد، بلکه رهبری مبارزه بخاطر دموکراسی و استقلال ملی را در کلیه کشورهای وابسته تحت سلطه امپریالیسم نیز شامل میشود. پرولتاریا و حزب آن باید با تامین سوکردگی خود در این مبارزه وظایف نبرد ضد امپریالیستی و دیکراتیک را با وظایف سوسیالیستی تلفیق نموده و در جریان این نبرد طولانی، زمینه مادی و سیاسی تکامل انقلاب ملی و دیکراتیک را به انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا فراهم آورد.

رفیق مائوتسه دون، در رابطه با تئوریزات این عصر و تکامل انقلابی آن، در رابطه با تحولات عظیمی که از زمان حیات لنین تاکنون صورت گرفته و با اتکا به آموزش تئوریک مارکس و انگلس و لنین و استالین و این حقیقت عام که بدون تشکیلات

سیاسی مستقل و نیرومند پرولتاری، بدون یک حزب انقلابی که بر اساس تئوری انقلابی مارکسیسم - لنینیسم و "سیک انقلابی مارکسیستی - لنینیستی" پایه گذاری شده باشد، نمیتوان توده های وسیع مردم را در بیکار علییه امپریالیسم و سگهای زنجیرش به پیروزی هدایت کرد، مسائل مربوط به ارتباط وظایف دیکراتیک و سوسیالیستی را بطور خلاق روشن نموده، میانسی ایدئولوژیکی و سازمانی و امر ساختمان حزب را در پروسه جنبش مبارزه ای، در پروسه انقلاب دیکراتیک نوین در کشورهای وابسته، نیمه مستعمره - نیمه فئودال، بطرز درخشانی دقیق و روشن ساخته است. رفیق مائوتسه دون با تحلیلی علمی از جامعه چین، طبقات و مبارزه طبقاتی در آن و تعمیم نتایج این تحلیل نشان داد که رهبری سازمان سیاسی پرولتاریا نه تنها در کشورهای پیشرفته سرمایه داری و برای انجام انقلاب سوسیالیستی، بلکه همچنین در جوامع عقب مانده و وابسته و برای انجام انقلاب ملی و دیکراتیک نیز ضرورتی اجتناب ناپذیر است. رفیق مائوتسه دون با تحلیلی علمی و همه جانبه نشان داد که در این کشورها، رسیدن به سوسیالیسم با عبور از مرحله دموکراسی و استقرار دولت دموکراسی نوین، یعنی با عبور از مرحله ای که در آن پایه های مادی و ذهنی سوسیالیسم تحت رهبری و حاکمیت سیاسی طبقه کارگر بنیان گذارده میشود، تحقق می یابد.

در این کشورها تنها با گذار از این مرحله - که طی آن سیاست، اقتصاد و فرهنگ جامعه بعلت قرار داشتن در زیر رهبری پرولتاریا دارای عوامل سوسیالیستی تعیین کننده است - پایه های دگرگونی سوسیالیستی جامعه می تواند ایجاد و مستحکم گردد. بعبارت دیگر در این جوامع گذار از این مرحله و در نتیجه رهبری پرولتاریا در آن، شرط قطعی نیل به سوسیالیسم را تشکیل میدهد. و بدون دولت دموکراسی نوین، بدون انجام انقلاب دیکراتیک نوین "کوشش در ساختمان جامعه سوسیالیستی بر روی پیرانه های نظام استعماری، نیمه استعماری و نیمه فئودالی پنداری واهی است". (مائوتسه دون: در باره دولت ائتلافی)

رفیق مائوتسه دون بر پایه بررسی موقعیت اقتصادی و موضع سیاسی طبقات در این جوامع، بر پایه بررسی خصلت و منافع هر طبقه و موضع و منافع تمام قشر های اجتماعی و دسته های سیاسی، مساله انقلاب در این کشورها،

رابطه حزب کمونیست و کسب قدرت سیاسی بوسیله نیروهای مسلح، رابطه جنگ انقلابی توده ای و رهبری پرولتاریا در این جنگ انقلابی دقیقاً مشخص می‌کند و در توضیح این رابطه در جنگ انقلابی چین جنین می‌آموزد: "در دوران که پرولتاریا قدم به عرصه سیاسی گذاشته است، مسئولیت رهبری جنگ انقلابی چین ناگزیر بر دوش حزب کمونیست چین می‌افتد. در چنین دورانی، هر جنگ انقلابی که توسط پرولتاریا و حزب کمونیست رهبری نشود و یا از قلمرو آن خارج شود، محکوم به شکست است. زیرا از تمام قشرهای اجتماعی و دسته های سیاسی چین نیم مستحرفه، فقط پرولتاریا و حزب کمونیست اند که از تنگ نظری و خودخواهی بدور و دارای وسیع ترین افق دید سیاسی و عالیترین درجه تشکل می باشند و بیشتر از همه توانائی آنها دارند که از تجارب پرولتاریای پیشاهنگ جهان و احزاب سیاسی آن با تواضع تمام بیاموزند و آنها را در جهت پیشبرد امر خود مورد استفاده قرار دهند. به این دلایل، فقط پرولتاریا و حزب کمونیست اند که میتوانند دهقانان، خرده بورژوازی شهری و بورژوازی را رهبری کنند، بر تنگ نظری دهقانان و خرده بورژوازی، بر گرایش خیل بیگاران به خرابکاری و همچنین بر نوسانات و ناپایداری بورژوازی (البته مشروط بر آنکه حزب کمونیست در سیاست خود دچار اشتباه نشود) فائق آیند و انقلاب و جنگ را به پیروزی سوق دهند." (تکیه روی کلمات از ماست) - مائوتسه دون، آثار منتخب، جلد اول، صفحه ۲۹۱

نه تنها تجربه پیروزمند انقلاب چین و کشورهای آسیا، بلکه کلیه تجربه های شکست و پیروزی مبارزات انقلابی این دوران صحت این احکام مارکسیستی، تکلیف نماید بری امر ضرورت حزب و مبارزه مسلحانه، لزوم سرکردگی حزب در همه مراحل مبارزه و برای انجام انقلاب ملی و دمکراتیک و استقرار دموکراسی نوین نشان میدهد. اما به بنییم رساله "تحلیلی از شرایط جامعه ایران" با این حکم با امر رهبری حزب کمونیست و رابطه آن با مبارزه مسلحانه و مرحله انقلاب چگونه برخورد میکند.

رفیق احمد زاده در فصل اول رساله خود، پس از اشاره به بیرون طیفه حاکم علیه مبارزان و سازمانهای ملی و مفرق در سالهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد به بررسی مساله شکست شیوه ها و اشکال کهنه مبارزه و روی آوردن عناصر و گروه های انقلابی بسوی مبارزه و تشکل نوین می بردارد به دست آورد های ایسین حرکت نوین بویژه در زمینه قبول قهر بهانه قانون عمومی انقلاب و بد رستی نشان میدهد که شکل گیری و سازماندهی جدید از لحاظ مضمون، خواست و درونما در مقایسه با جنبش دمکراتیک و ملی ما در گذشته، نمودار ارتقا جنبش سه سطحی بالاتر و پیشرفته تر است. رفیق در این بررسی پس از توضیح پروسه

پیدا این و شکل گیری گروه های کمونیست، در مورد حرکت گروه خود بسوی مبارزه و تشکل نوین، چنین می نویسد: "گروه با هدف عاجل آموزش مارکسیسم - لنینیسم و تحلیل شرایط اقتصادی - اجتماعی مبین ما تشکیل شده بود. گروه در طی رشد خود به این دوراهی رسید: باید در پی ایجاد حزب بود و یا تشکیل هسته مسلحانه در روستا و آغاز جنگ چریکی." (ص ۲۲). و سپس در مورد گذار از این دوراهی و انتخاب یکی از دو راه فوق چنین ادامه میدهد: "گروه بهر حال این راه (منظور راه دوم) را رد کرد. اما بنظر من رد این راه اساساً مبتنی بود بر یک رشته فرمولهای تئوریک که ما آنها را عام و تغییرناپذیر میدانستیم و کمتر از برخورد علمی و نظری جدی با واقعیت نتیجه شده بود. با اینهمه برخورد نظری ما با شرایط کنونی، ارزیابی ما از تحولات ادعائی دستگاه، نقض اصلاحات ارضی و غیره این انتخاب را رد نمیگردد. مگر چه مبارزه مسلحانه را امری ناگزیر میدانستیم، منتها معتقد بودیم که تحولات ادعائی به نقض شهر و پرولتاریا اهمیت بیشتری بخشیده، روستا چون قبل نمیتواند پایگاه انقلاب باشد. این اعتقاد فکر ما را در جهت تشکیل حزب پرولتاریا تقویت میکرد." (ص ۲۴)

مطالب بالا و توضیحات بعدی که رفیق در این رابطه اضافه میکند حاکی از این است که گروه نه تنها در مرحله دوم، بلکه از همان ابتدا نیز از مساله ایجاد و رهبری حزب، مبارزه مسلحانه و رابطه ایند و با یکدیگر و با مرحله انقلاب درکی نادرست داشته است و این آنها انعکاس می یابد که مساله حزب و مبارزه مسلحانه بصورت دو راه، دو آلترناتیو در برابر هم قرار میگیرد. بنا به گفته رفیق، انتخاب اول گروه نه بر اساس تلقی ضرورت ایجاد حزب بهانه یک اصل تخطی نماید بر آموزش مارکسیسم، بلکه بر پایه عدم شناخت "عمیق از تزه های دبره و انقلاب کوبا"، بر پایه نداشتن "نظر روشنی در مورد شرایط عینی مبارزه خلق ما" (ص ۵) صورت میگیرد، و تغییرات ناشی از "انقلاب سفید" که "به نقض شهر و پرولتاریا اهمیت بیشتری بخشیده" نیز این انتخاب را تا بید و تقویت میکند. به همین جهت گروه پس از شناخت بیشتر انقلاب کوبا، پس از رسیدن "به نثری روشن در مورد شرایط عینی مبارزه در ایران، یعنی پس از برخورد با مشکلات ناشی از قدرت سرکوب کننده دشمن، پس از مقابله با شواهد فوق العاده دشوار ارتباط با توده ها، و در نتیجه مواجه شدن با پروسه کسب و نتایج ناچیز مبارزه در راه ایجاد حزب، در انتخاب خود تجدید نظر میکند و راه دوم را بر میگزیند.

ما در صفحات گذشته دیدیم که اصل اجتناب نماید بر ضرورت ایجاد و رهبری حزب طبقه کارگر مستقل از همه عواملی است که رساله به آنها اشاره میکند.

وابسته کردن این ضرورت به عوامل فوق، وابسته کردن آن به امکانات خارجی و به اهمیت کمتر و با بیشتر نقش شهر و پرولتاریا، نشان دهنده اینستکه گروه متأسفانه از این اصل مهم آموزش مارکسیسم درک عمیق نداشته است. رفیسق احمد زاده در استدلال خود مبنی بر اینکه امر ایجاد حزب نباید بمثابة یک فورمول تئوریک عام و تفسیر ناپذیر تلقی گردد، به بررسی تفاوت شرایط ایران با شرایط روسیه می پردازد و از آن نتیجه میگیرد که در آنجا و در هر جای دیگر که چنین ضرورتی مطرح گردیده خود جریان عملی مبارزه آنرا طلب کرده است، و "همیشه عناصر و اجزا" متشکله حزب و کادرها، گروهها و سازمانهاییکه هر یک فراخور خود در زندگی و مبارزه عملی توده ها شرکت دارند، فراهم است. همیشه مبارزه اقتصادی - سیاسی توده ها و ارتباط عناصر پیشرو و آگاه با توده ها وجود دارد، منتها پراکندگی این مبارزه، دید محدود این مبارزه، خرده کاری، یک سازمان وسیع حزبی را می طلبد. " (ص ۵۰) و بنابراین امروز در ایران که هیچ یک از شرایط نامبرده فراهم نیست و برون و ضربات بی دریغ دشمن و گسترش وسیع شبکه پلیسی و دستگاه سرکوب کننده، فراهم ساختن این شرایط را فوق العاده دشوار ساخته است، ایجاد حزب طبقه کارگر نمیتواند بعنوان یک "هدف مشخص" مورد نظر باشد. در اینجا نتیجه گیریهای رساله که طبق آن ضرورت مبارزه در راه ایجاد حزب از دستور کار گروه خارج میشود، بر دو نکته متکی است: ۱ - وابسته کردن ضرورت ایجاد حزب به شرایط و امکانات معینی، ۲ و ۳ - استناد به تجارب چین و بوسنیه روسیه، که بنظر رساله در آنجا مسأله ایجاد حزب بدان سبب در دستور کار قرار گرفت که "اجزا" و عناصر متشکله آن فراهم بود. ما قبلا به نادرستی مورد اول و مستفل بودن ضرورت حزب از هرگونه شرایط و امکانات مساعد یا تا مساعد اشاره کردیم و خطا بودن حرکت از این مبدا را نشان دادیم، اما آنچه به مورد دوم مربوط میگردد، اصولا، برخلاف نظر رساله، "همیشه عناصر و اجزا" متشکله حزب و کادرها (. . .) همیشه مبارزه اقتصادی و سیاسی تسوده ها و ارتباط عناصر پیشرو و آگاه "با آنها وجود نداشته است. و نه تجربه چین و نه تجربه روسیه، هیچکدام حاکی از چنین حکمی نیست. بعکس، این تجارب بنور باوری نشان میدهند که عوامل مورد نظر، عناصر و اجزا" متشکله حزب، در جریان یک مبارزه طولانی، مبارزه اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی که خود پیروست تدارک ایجاد حزب را تشکیل میدهد فراهم می آید. امر ضرورت حزب نه تنها در تمام دوران این مبارزه طولانی بصورت یک هدف مشخص مطرح می باشد، بلکه کلیه فعالیت و مبارزه باید در خدمت تحقق این هدف سازمان داده شود.

در مورد تجربه روسیه، رفیق بدان سبب به نتایج فوق میزند که با نادیده گرفتن بخشی از پیرویه مبارزه، تاریخ معینی را مبدا قرار میدهد. رساله با کنار گذاشتن بخشی از تاریخ جنبش سوسیال دمکراسی روسیه و مبارزه مارکسیستهای روسیه در این مدت، تنها بدوره ای استناد میکند که لنین - بمنظور غلبه بر پراکندگی و خرده کاری جنبش، بمنظور غلبه بر دنباله روی از جنبش خود بخودی در تئوری و عمل، برای پایان دادن به پریشانی و تزلزل مرحله سوم، و بازکردن راه پیشروی آتی سوسیال دمکراسی، تئوری "سازمان انقلابیون حرفه ای" و راه روشن تشکیل حزب در عمل و تبدیل آن به حزب واقعی طبقه کارگر را عرضه میکند. درحالیکه امر ایجاد حزب تنها در این هنگام که بمعنیه رفیق "عناصر و اجزای متشکله آن فراهم" و در نتیجه "جریان عملی مبارزه آنرا طلبیده" مطرح نبوده است. بررسی جنبش سوسیال دمکراسی روسیه نشان میدهد که مبارزه مارکسیستهای روسیه در راه تاسیس حزب کارگر در تمام دورانی که این جنبش طی کرده است و از همان ابتدا فعالیت، بمثابة یک ضرورت و یک هدف مشخص در سرلوحه برنامه مارکسیستهای روس قرار داشته است و بر اساس همین اعتقاد، بر اساس اعتقاد به لزوم اجتناب ناپذیر رهبری سازمان سیاسی پرولتاریا در انقلاب بود که آنان گامهای عملی لازم را در راه ایجاد آن برداشته، شرایط، اجزا" و عناصر ضروری تحقق آنرا فراهم آورده و باین ترتیب مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر را به ایجاد این حزب بطور مشخص منتهی ساختند. ما برای نشان دادن استنباط نادرست رفیق در این زمینه، کوشش میکنیم مراحل مختلف این مبارزه را در روسیه (پیدایش و تحکیم تئوری و برنامه سوسیال دمکراسی، پیوند آن با جنبش کارگری و بالاخره تشکیل حزب انقلابی پرولتاریا) با تفصیل بیشتری مورد بررسی قرار دهیم.

مبارزه مارکسیستهای روس در راه ایجاد حزب طبقه کارگر روسیه

لنین مراحل را که طی آن جنبش سوسیال دمکراسی به تشکیل حزب طبقه کارگر منتهی گردید به سه دوره تقسیم میکند: دوره اول از ۱۸۸۴ تا ۱۸۹۴، دوره دوم از ۱۸۹۴ تا ۱۸۹۸ و دوره سوم که از اواخر دوره دوم آغاز و با پاسخ روشن و قاطع لنین به سؤال "چه باید کرد؟" پایان می یابد. دوره اول که قریب ده سال بشمار میآید دوره پیدایش و تحکیم تئوری و برنامه سوسیال دمکراسی است. در این دوره سوسیال دمکراسی وجود دارد "اما بدون جنبش کارگری" و در حال پیوند سیر تکامل جنبش خود. در این دوره سوسیال دمکراسی که هواداران آن از تعداد ناچیزی تجاوز نمیکرد، بوسیله

دستجات کوچک مارکسیستی نمایندگی میشد. نخستین و مهمترین این دسته ها را "گروه آزادی کار" تشکیل میداد که برهبری پلخانف در خارج از روسیه مستقر بود. این دسته زمانی کار خود را آغاز کرد که جنبش سوسیال دمکراتیک در روسیه هنوز پدیدار نشده بود. در جنبش شرایطی احتیاج این جنبش مقدم تر از همه باز کردن راه از حیث تئوری و ایدئولوژی بود. بهمین جهت گروه فعالیت خود را بر مبنای انتشار آثار مارکسیستی و با از طریق تالیفات جداگانه پلخانف به تبلیغ مارکسیسم و طرح مسائل اساسی تئوریک نظیر: محتوم بودن پیروزی پرولتاریا بر بورژوازی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، لزوم سرنگونی قهر آمیز بورژوازی جهت نیل به سوسیالیسم و کمونیسم، ضرورت تشکیلات مستقل طبقه کارگر برای رهبری انقلاب و غیره، دست زد.

زمانیکه دسته "آزادی کار" برجم مارکسیسم را برافراشت، جنبش نارود نیکسی و نظرات انحرافی آن در میان کارگران پیشرو و روشنفکران انقلابی مشرب نفوذ بود و رواج قابل توجهی داشت و بنابراین رشد جنبش سوسیال دمکراتیک و باز کردن راه جنبش از حیث تئوری و ایدئولوژی نمیتوانست جدا از مبارزه با این مانع ایدئولوژیک سوسیال دمکراسی و بدون از میان برداشتن این سسد عمده انتشار مارکسیسم، تحقق یابد. بهمین جهت گروه "آزادی کار" بمنظور هموار ساختن راه جنبش و از بین بردن موانع، مبارزه تئوریک و ایدئولوژیک وسیعی را علیه نظرات انحرافی و تئوریهای ارتجاعی نارود نیک ها آغاز کرد.

هسته تئوری ارتجاعی نارود نیکها در نفی نقش پیشاهنت پرولتاریا در انقلاب قرار داشت. این انکار نقش سازمان سیاسی طبقه کارگر در عین حال برای انکار دیگری - بر انکار محتوم بودن رشد سرمایه داری در روسیه - استوار بود. بعقیده آنان بیدایش پرولتاریا در روسیه نوعی "بدبختی تاریخی" بشمار می آمد. در مقابل پلخانف هم با نفی مورد اول و هم با انحراف دوم مبارزه کرده و خاطر نشان میساخت که: "وظیفه انقلابیون عبارت از آن بود که ارزش سرمایه داری در روسیه جلوگیری کنند - کاریکه در هر صورت از عهده شان ساخته هم نبود - وظیفه انقلابیون عبارت از آن بود که به آن نیروی توانای انقلابی که بوسیله رشد سرمایه داری تولید میگردد، یعنی به طبقه کارگر تکیه کنند و وی را یاری دهند که حزب کارگری خود را بوجود آورد." (تاریخ مختصر حزب کمونیست، بلشویک شیروی) (تکیه از ماست) .

جنبش سوسیال دمکراسی روسیه طی این مبارزه بتکامل و پیشروی خود ادامه میداد و از لحاظ تئوریک و ایدئولوژیک بتدریج تحکیم و بموازات آن جنبش کارگری روسیه، تظاهرات و اعتصابات توده ای نیز رشد و گسترش یافت. اما

با وجود نقش مارکسیستها در رشد این مبارزات، جنبش سوسیال دمکراسی در دوره نامبرده هنوز از شرایط اساسی تشکیل حزب، یعنی از آمیختگی و امتزاج با جنبش کارگری محروم بود. این شرایط اساسی در دوره دوم جنبش سوسیال دمکراتیک تأمین و فراهم میگردد. بدین ترتیب، در دوره دوم (۱۸۹۴/۹۸) از تلفیق و امتزاج جنبش مارکسیستی با نهضت کارگری "سوسیال دمکراسی بمثابه یک جنبش اجتماعی، قلیان توده های مردم، بمثابه یک حزب سیاسی یا به عرصه وجود میگردد (. . .) ایندوره، دوره کودکی و شباب است. علاقه عمومی روشنفکران بمبارزه علیه اصول نارد نیکوی و رفت و آمد بین کارگران و علاقه عمومی کارگران به اعتصابات مانند یک بیماری همه گیری بسرعت شایع میشود (. . .) سوسیال دمکراتها که در این مبارزه پیروز یافته بودند بدین اینکه دقیقه ای خواه تئوری مارکسیسم را که با پرتو فروزان خویش راه آنها را روشن ساخته بود و خواه و غیبه سرنگون ساختن حکومت مطلقه را از یاد ببرند، وارد جنبش کارگری میگشتند. تشکیل حزب در بهار ۱۸۹۸ برجسته ترین و در عین حال آخرین کار سوسیال دمکراتهای ایندوره بود." (لنین: "چه باید کرد؟" آثار منتخبه بزبان فارسی، جلد اول، قسمت اول، ص ۴۸۵) *

بدین ترتیب، حلقه های مختلف زنجیری که به تشکیل حزب در سال ۱۸۹۸ انجامید، بدنیال و بزبایه مبارزات دوره اول و در جریان عملی ساختن دو وظیفه مرتبط و تفکیک ناپذیر (وظیفه دمکراتیک و سوسیالیستی) وظیفه سرنگون ساختن سلطنت مطلقه و وظیفه بردن مارکسیسم بدزون جنبش کارگری، و بدست توانای لنین برداشته شد. لنین در سال ۱۸۹۵ در پترزبورگ بسا متحد ساختن همه محفلهای مارکسیستی کارگری (قریب بیست گروه) در "اتحاد مبارزه برای آزادی طبقه کارگر"، پایه محکم جهت ایجاد یک حزب کارگری انقلابی بوجود آورد. "اتحاد مبارزه" بعنوان "نخستین نطفه" یک حزب جدی انقلابی برای نخستین بار در روسیه به امتزاج سوسیالیسم با جنبش کارگری تحقق بخشید. لنین انجام این وظیفه را همراه با مبارزه تئوریک بی امان علیه نظرات نارد نیکوی به پیش برد، و ضمن تصحیح انحرافات پلخانف به ادامه کار وی در این زمینه پرداخت. کتاب "دوستان خلق کیانند و چگونه علیه سوسیال دمکراتها می جنگند؟" مهمترین اثر وی در رد نظرات نارد نیکها است. لنین در این اثر خود وظایف اساسی مارکسیستهای روس را معین کرده، تصریح مینماید که آنان باید "قبل از هر چیز از محفلهای برآکنده

* مادر این مقاله هر جا به لنین بدون ذکر نام استناد میکنیم، ماخذ فوق منظورمان است.

مارکسیستی، حزب واحد سوسیالیستی کارگری را تشکیل دهند. "

با اینکه بدنبال تاسیس اتحادیه های کارگری مسکو، کیف، و ایجاد سازمان های سوسیال دمکرات لهستان، لتوانی و بوند، سازمانهای مختلف سوسیال دمکراسی در مارس ۱۸۹۸ گرد هم آمده و نخستین کنگره حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه را تشکیل دادند، و با اینکه مانعیت کنگره از لحاظ انقلابی و تبلیغاتی نقش بزرگی ایفا نمود، معیضا هنوز حزب مارکسیستی در روسیه عملا بوجود نیامده بود. حزب در واقع تنها بطور صوری بنیان گذارده شد. عدم وحدت سازمانها و محفلهای مارکسیستی، فقدان مشی واحد و مرکزیت واحد، ماهیت صوری حزب را در زمان کنگره اول نشان میدهد.

در نتیجه این عامل و یک سلسله عوامل دیگر (از آنجمله رشد و نفوذ برنشستا نیسم - که در آلمان گرایشهای اکتونومیستی را در جنبش سوسیال دمکراسی روسیه تقویت میکرد) پریشانی و تشتت عقاید در سازمانهای محلی رو بفرزونی نهاد و شرایط مساعدتری برای رخنه جریان اپورتونیستی "اکتومیسیم" در جنبش کارگری روسیه فراهم ساخت، بدویکه در سال ۱۸۹۸ دوره جدیدی که خصوصیت آن پریشانی، گسیختگی و تزلزل بود جانشین دوره دوم گردید. این دوره در عین حال دوره اوجگیری مبارزات کارگری و وسعت یافتن جنبشهای خود بخودی است. بدین ترتیب، در حالیکه مبارزه پرولتاریائی هر روز قشرهای تازه ای از کارگران را در بر میگرفت و در تمام روسیه شیوع می یافت، در حالیکه این مبارزه روح دمکراسی و جنب و جوش را در میان دانشجویان و سایر قشرهای مردم زنده میساخت، سطح آگاهی رهبران در مقابل این وسعت و غلبان جنبش خود بخودی کوتاه آمده، رهبران که هم از لحاظ تئوری ("آزادی انتقاد") و هم از لحاظ عمل ("خرده کاری") از جنبش خود بخودی عقب مانده اند، می کوشند به انواع مختلف از این عقب ماندگی خویش دفاع نمایند. در چنین شرایطی، یعنی در شرایطی که "سوسیال دمکراسی (. . .) به پایسه تردید بونیسیم تنزل داده میشود"، لنین اثر برجسته خود "چه باید کرد؟" را برشته تحریر در می آورد. لنین در این اثر خود "اکتومیسیم" را که تظاهر ویژه اپورتونیسم و مبلغ دنباله روی از جنبش خود بخودی در تئوری، عمل و تشکیلات بود بدو همه جانبه ای افشا کرده و در مقابل آن "سازمان انقلابیون حرفه ای" چگونه راه غلبه بر آشفتگی، تشکیل حزب در عمل، تبدیل آن به حزب واقعی طبقه کارگر را بدو مشخص و دقیق نشان میدهد. لنین در جمع بندی از مسائل مرحله سوم نتیجه میگیرد که هر گونه پیشروی آتسی سوسیال دمکراسی و جنبش کارگری و انقلابی، بدون سپری کردن این دوره از

طریق مبارزه ای بی امان علیه اپورتونیسم (اکتومیسیم، مارکسیسم قانونی و تروریسم) و بدون ساختمان سازمان "انقلابیون حرفه ای" میسر نیست و بدینگونه سنشوال "چه باید کرد؟" جواب کوتاه و قاطع زیر را میدهد که: "باید دوره سوم را از میان برد."

بطور خلاصه مراحل مختلف جنبش سوسیال دمکراسی روسیه نشان میدهد:

۱ - مساله ضرورت ایجاد حزب از همان آغاز فعالیت مارکسیستی و پیدایش سوسیال دمکراسی در محور تلاشهای فکری و عملی مارکسیستها قرار داشته است. گروه "آزادی کار" در خارج از روسیه کلیه مساعی خود را در هموار ساختن راه تشکیل حزب طبقه کارگر و تبلیغ ضرورت آن از طریق مبارزه تئوریک و ایدئولوژیک و مبارزه علیه نارد نیکها صرف نمود و فکر ایجاد حزب بمشابه یک ضرورت، در تمام دوران فعالیت هسته کوشش آنان را تشکیل میداد.

۲ - اعتقاد به امر تاسیس حزب بعنوان یک هدف مشخص، سوسیال دمکراتهای روسیه را به مبارزه در راه فراهم آوردن شرایط لازم، در راه ایجاد محملهای تئوریک و ایدئولوژیک جنبش سوسیالیستی و در آمیختن آن با جنبش کارگری برانگیخت. در جریان همین مبارزه است که سوسیال دمکراسی بمشابه یک حزب از مرحله جنبشی به مرحله تولد و موجودیت عینی و بموازات آن جنبش کارگری از مرحله آگاهی جنبشی به آگاهی واقعی (آگاهی پرولتاریائی) ارتقا می یابد و پرولتاریا بعنوان یک طبقه متشکل میگردد.

۳ - گرچه رشد جنبش کارگری * پیوستن کارگران به مبارزه و گسترش اعتصابات بعنوان عامل مساعدی در آمیزش آگاهی سوسیالیستی با جنبش کارگری تاثیر

* بنا به ارقام ارائه داده شده در "تاریخ مختصر حزب کمونیست - بلشویک - روسیه" در باره رشد جنبش کارگری در روسیه، در فاصله سالهای ۱۸۸۱ و ۱۸۸۶. قریب به ۴۸ اعتصاب در روسیه روی داده است، در حالیکه در دهه آخر سالهای نود که "صنعت دوران رونق خود را طی میگرد بر شماره کارگران افزوده میشد و جنبش کارگری نیرو میگرفت"، در فاصله چهار سال، یعنی "از سال ۱۸۹۵ تا ۱۸۹۹ از روی مدارکی که کامل نیست دست کم ۲۲۱ هزار کارگر اعتصاب نمودند". بدون تردید مطالعه این رشد کمی جنبش تنها با در نظر گرفتن تغییرات کیفی، علل، نتایج و نقش سوسیال دمکراسی در آن، میتواند به درک درستی از شرایط مذکور منتهی گردد، نه با در نظر گرفتن یکجانبه رشد کمی جنبش خود بخودی طبقه کارگر.

بخشید ، معبدا عامل مهم را همانا راهگشائی تئوریک و ایدئو لوژیک روشنفکران مارکسیست و فعالیت آنان در میان کارگران تشکیل میدهد . و اصولا خود رشد کمی جنبش خود بخودی ، گسترش دامنه مبارزات کارگری و رواج اعتصابات نیز تحت تاثیر مستقیم فعالیتهای سوسیال دمکراتها و در موارد متعددی با رهبری هسته های مارکسیستی و در سالهای اخیر بویژه تحت رهبری لنین و سازمان " اتحاد مبارزه برای آزادی طبقه کارگر " انجام گرفته است .

بذوریکه ملا حظه میگردد جنبش سوسیال دمکراسی روسیه بطور بارزی نشان میدهد که حزب ایجاد نمیشود ، مگر اینکه همواره بطور مبرم مطرح باشد ، مگر اینکه مارکسیست لنینیستها در تمام دورانیکه پرولتاریا هنوز از ستاد سیاسی متشکل خود محروم است ، مساله ایجاد آنرا در مرکز ثقل فعالیت تئوریک و عملی خود قرار دهند . و همواره به آن بشابه یک هدف مشخص و یک وظیفه مبرم برخورد نمایند . تنها در اینصورت است که میتوان در طول مبارزات متنوع پرولتاریا و توده های مردم ، راه صعود طبقه کارگر را بسوی عالیترین تشککل طبقاتی وی آنچنان هموار ساخت که این صعود میسر گردد . تصور امر ایجاد حزب در یک لحظه معین بدون این تدارک آگاهانه و طبق نقشه ، بدون لحظه های مختلفی که در آن حلقه های مختلف این زنجیر (تدارک تئوریک ، ایدئولوژیک ، تلفیق مارکسیسم با جنبش کارگری) با محاسبه و با دقت آماده شده باشد تصوری است واهی .

— . . . —

رفیق احمد زاده در توضیح بیشتر نظرات خود در مساله حزب و برای نشان دادن عدم تناقض نقطه نظرهای تئوریک خود با آموزش مارکسیسم ، در این زمینه چنین مینویسد : " در اینجا بهیچوجه قصد انکار احکام عام مارکسیستی نیست ، بلکه صحبت بر سر درک مکانیکی آن و عدم تطبیق این احکام با شرایط خاص است . فی الضل اصل عام " بدون یک حزب انقلابی پیروزی انقلاب ممکن نیست " بهیچ وجه بدین معنا نیست که انقلاب بدون حزب نمیتواند شروع شود و یا حتی انقلابیون نمیتوانند قدرت را بدست گیرند . (ص ۱۵۰ جزوه) - و بعد هم نمونه کوبا را شامد میآورد .

اما این توضیح نیز چیز تازه ای که نشان درک صحیح از اصل ضرورت حزب باشد بدست نمیدهد ، برعکس این توضیح بیان استنباط نادرست دیگری از امر ضرورت حزب می باشد ، استنباطی که لزوم حزب را تنها به حفظ دست آورد های

انقلاب محدود میسازد ، و این نه تنها از نظر تئوریک خطاست ، نه تنها بسا واقعیتهای تاریخی مورد نظر رساله منطبق نیست ، بلکه از لحاظ عملی نیز در تحلیل نهائی به خلع سلاح پرولتاریا منتهی میگردد . تشکیلات مستقل پرولتاریا عامل اجرای نقش تاریخی و تعمیم سرکردگی پرولتاریاست و این بعنوان اصل عام و تغییر ناپذیر نه فقط پس از کسب قدرت سیاسی ، بلکه همچنین برای کسب این قدرت ، برای پرورش سیاسی پرولتاریا و آمادگی ایدئولوژیک ، سیاسی ، نظامی وی جهت تصرف این قدرت اجتناب ناپذیر است . در غیر اینصورت باید معتقد گردیم که حزبی که وجود نداشته است و یا در پروسه عمل قادر نبوده است ابتکار و رهبری مبارزه برای کسب قدرت سیاسی را در دست گیرد ، بیکساره بتواند وظیفه حفظ دست آورد های انقلاب را که نیازمند زمینه مستحکم ایدئولوژیک ، سیاسی و سازمانی است انجام دهد . اما اگر هژمونی انقلاب به طبقه کارگر و حزب وی هدیه نمیشود ، بنا بر این سازمان سیاسی طبقه باید در جریان پییکار انقلابی آنرا بدست آورد . تنها در براتیک این پییکار و طی مبارزه سرسخت جهت غلبه منس پرولتری در جنبش انقلابی و خارج ساختن رهبری انقلاب از دست اقلتار و طبقات غیر پرولتر ، اقلتار و طبقاتی که بدلیل ماهیت طبقاتی خود و بعلت نا استواری و ناپیکیری قادر بر رهبری انقلاب تا آخر نیستند ، میتوان امکان حفظ دست آورد های انقلاب و ادامه آنرا فراهم آورد . نمونه مورد نظر رفیق (ک. و. س.) نیز بهیچوجه موید نظر او نیست . و حتی بعکس پیروزیهای ناشی از درهم شکستن قدرت سیاسی نیروهای ارتجاعی در کوبا درست بدلیل همان عدم رهبری انقلاب توسط حزب پرولتاریا ، اصولا نمی توانست در جهت هدفهای طبقه کارگر حفظ و ادامه یابد و آنچه امروز در این کشور میگردد * نتیجه جبری همین ضعف اساسی جنبش انقلابی است .

* رفیق احمد زاده در رساله خود - هر چند به طور جزئی - به وابستگی کوبا به شوروی و موضوع آن در قبال رویو شیسیم جهانی اشاره کرده است . (رجوع شود به پیاورقی صفحه ۱۱۴ رساله رفیق تحلیلی از شرایط جامعه ایران)

تفسیر رفیق از حکم مارکسیستی " بدون حزب انقلابی پیروزی انقلاب ممکن نیست " نشان می‌دهد که چگونه برداشت تشریح نادر صحت از اصل ضرورت تشکیلات سیاسی پرولتاریا بدک غلط رابطه حزب با مرحله انقلاب منتهی می‌گردد و بعکس چگونه این درک غلط متقابلا به نفی لزوم حزب منجر میشود .
در زیر کوشش میکنیم با توضیح رابطه حزب و مرحله انقلاب و با توجه به آنچه قبلا در باره لزوم رهبری حزب در مرحله انقلاب د مکرانیک نو اشاره کرده بودیم نادرستی این تفسیر رفیق را روشنتر سازیم .

حزب و مرحله انقلاب

مساله مرحله انقلاب و رابطه آن با حزب طراز نوین طبقه کارگر ، مساله ای است پر اهمیت . درک و حل صحیح این رابطه موجب روشن شدن بسیاری از مسائل و حل صحیح آن میگردد . چه حیز مرحله انقلاب را تعیین میکند ؟ مرحله انقلاب را خلصت هر جامعه و تضاد عمده آن تعیین میکند . در هر مقطع معین تاریخی با شناخت تضاد های ملی و طبقاتی میتوان مرحله انقلاب و در نتیجه وظایف آنرا معین ساخت . در مرحله کنونی انقلاب ایران نیز وظایف انقلاب را تضاد عمده جامعه ما ، تضاد خلق با امپریالیسم ، سرمایه وابسته (سرمایه داری کمبرادور و بورکراتیک) و فئودالیسم تعیین می نماید . حل این تضاد یعنی سرنگونی طبقات حاکمه (سرنگونی سلطه حکومت مطلقه پهلوی بعنوان نمایند امپریالیسم ، سرمایه داران و زمین داران بزرگ) قطع نفوذ امپریالیسم و استقرار دیکتاتوری د مکرانیک خلق بر رهبری پرولتاریا و وظایف این مرحله را از ابتدا تا پایان آن تشکیل میدهد . برای حزب پرولتاریا ، برای مارکسیست - لنینیستها ، حل این تضاد های مرحله ای انقلاب و عملی ساختن این وظایف - یعنی انجام انقلاب پروروا د مکرانیک نوین - برنامه حد اقل انقلاب را تشکیل میدهد . اما حزب طبقه کارگر علاوه بر تحقق وظایف این برنامه حد اقل ، انجام وظایف مرحله ای بعد ، یعنی انجام وظایف مرحله انقلاب سوسیالیستی را نیز بعهده دارد . مائوتسه دون در تحلیل از انقلاب چین (بعنوان نمونه اینگونه انقلابات) وظایف دوگانه را بدین نحو توضیح میدهد :

" انقلاب چین در مجموع خود وظیفه دوگانه ای را دارد . عبارت دیگر انقلاب چین هم وظیفه انقلاب پروروا د مکرانیک (انقلاب د مکرانیک نوین) و هم وظیفه انقلاب پرولتاریائی سوسیالیستی را بعهده دارد ، یعنی هم وظیفه کنونی انقلاب و هم وظیفه مرحله آتی آن . " (مائوتسه دون - جلد دوم ص ۸۹)

همچنین در مورد چگونگی انجام این وظایف و رابطه آن با حزب کمونیست چین خاطر نشان می سازد : " رهبری در انجام این وظیفه دوگانه انقلاب تماما بر عهده حزب پرولتاریای چین ، یعنی حزب کمونیست است . بدون رهبری حزب کمونیست چین هیچ انقلاب نمیتواند موفق شود . " (همانجا)
مطابق این آموزش بدون رهبری پرولتاریا در مرحله اول ، سخنی هم از حفصظ و پیروزی و ادامه انقلاب و از عملی شدن وظایف مرحله بعد نمیتواند در میان باشد . مرحله بعدی انقلاب یعنی ادامه انقلاب پروروا د مکرانیک نو و تحقق انقلاب سوسیالیستی تنها در حالتی قابل تصور امکان پذیر است که پرولتاریا در انجام وظایف مرحله کنونی نه بعنوان دنباله رو و زائده پروروازی و خسرده پروروازی ، بلکه در پیشاپیش خلق و در رأس انقلاب قرار داشته ، نقش رهبری آن و متحد ساختن طبقات شرکت کننده را بدرستی انجام دهد . در واقع نقطه انقلاب سوسیالیستی در بطن انقلاب د مکرانیک نوین بسته میشود و بسته صورت جنبینی در طی آن رشد میکند : " انقلاب د مکرانیک بمنزله تسد ارك ضرور برای انقلاب سوسیالیستی است و انقلاب سوسیالیستی بطور اجتناب ناپذیر دنباله انقلاب د مکرانیک است . " (مائوتسه دون ، جلد ۲ ، ص ۴۹)
اما طبقه کارگر چگونه میتواند این تدارک ضرور را عملی کند ، چگونه میتواند خود را از قید رهبری پروروازی و خرده پروروازی رها سازد و به دنباله رو آنها تبدیل نشود ؟ از طریق کدام تشک سازمانی میتواند موجودیت خود را در جریان مبارزه حفظ کند و بمشابه یک نیروی سیاسی مستقل رهبری انقلاب را در دست گیرد ؟ مارکسیسم - لنینیسم ، اندیشه مائوتسه دون و تاریخ انقلابات متعدد باین پرسش جوابی مشخص ، صریح و عملی داده است : تنها حزب طراز نوین طبقه کارگر است که آلت تامین هژمونی پرولتاریا در انقلاب د مکرانیک نوین می باشد . حزبی که ایدئولوژی مارکسیسم راهبر آن باشد ، حزبی که دارای برنامه و مشی روشن سیاسی است ، حزبی که نماینده پرولتاریا و متشکل کننده کارگران پیشرو و عناصر مارکسیستی است ، حزبی که قادر به تحقیق بخشدن به اتحاد تاریخی پرولتاریا - دهقانان و تجمع اقشار و طبقات خواهان انقلاب در جبهه واحدی است که باید علیه امپریالیسم مبارزه کند . روشن است که تامین هژمونی پرولتاریا در جریان انقلاب د مکرانیک نوین ، چگونگی اعمال این هژمونی ، بسرانجام رساندن انقلاب ، گذار به سوسیالیسم و نحوه ، این گذار ، همه و همه باین امر بستگی دارد که پرولتاریا و حزب آن تا چه حد توانسته باشند صفوف خود را از داخل متشکل و مستحکم ساخته باشند ، به اتحاد پرولتاریا و دهقانان جامعه عمل پوشانده باشد ، تا چه حد توانسته باشند بر اساس مشی صحیح ، جنگ انقلابی خلق را به پیش برانده باشد . عبارت دیگر

این امر بستگی کامل به امر تحکیم ساختمان حزب، جبهه واحد و رابطه نیروها در آن و جلوگیری هدایت و پیشبرد مبارزه مسلحانه دارد. موارد متعدد دیروزی جنبشهای انقلابی در چین، ویتنام، کوبا، الجزایر و حتی تجربه های انقلاب در فلسطین و سایر نقاط جهان، نمونه های مثبت و منفی این آموزش علمی طبقاتی انقلاب و گواه انکار ناپذیر صحت آنست. این تجارب تاریخی متعدد در سبهای گرانبهای است برای درک ضرورت، نقش و اهمیت حزب طبقه کارگر در انقلابات ملی و ضد امپریالیستی عصر امپریالیسم.

باین ترتیب مشاهده میکنیم که نقطه نظر رفیق مینی بر اینکه تشکیلات مستقل پرولتاریا " برای تأمین هژمونی پرولتاریا، ادامه انقلاب تا مرحله سوسیالیسم... " (ص ۱۵۱ جزوه رفیق) میخواهیم و بنابراین " انقلابیون میتوانند بدون حزب قدرت را بدست گیرند " هم از نظر تئوریک و هم از نظر تجربه عملی انقلاب نادرست است، و هژمونی پرولتاریا نه فقط در مرحله انقلاب سوسیالیستی، بلکه در مرحله انقلاب ملی و دمکراتیک نیز ضروری و اجتناب ناپذیر است. این هژمونی را هیچکس به طبقه کارگر تحفه نمیدهد. طبقه کارگر خود باید این هژمونی را طی مبارزات طولانی کسب کند. طبقه کارگر باید در جریان مبارزه هژمونی خود را اعمال نماید.

رفیق در رابطه با مرحله انقلاب گرچه بدرستی اشاره میکند که انقلاب ایران در مرحله کنونی " انقلابی ملی و ضد امپریالیستی است و بهمین سبب اتحاد تمام نیروهای انقلابی در چارچوب یک جبهه واحد ضد امپریالیستی، در پروسه مبارزه اجتناب ناپذیر میگردد " (ص ۱۵۹)، اما با وجود این دفاع از ایده جبهه واحد ضد امپریالیستی، از ضرورت رهبری حزب که خود سازماندهنده چنین جبهه ای است، که خود باید استخوانبندی آنرا بر پایه اتحاد کارگران و دهقانان بوجود آورد، و با در دست گرفته رهبری آنرا در برابر انحرافات حفظ کند، غافل می ماند.

حزب و مبارزه مسلحانه

بظهوریکه قبلا دیدیم، در رساله " تحلیلی از شرایط جامعه ایران "، ایجاد حزب و مبارزه مسلحانه بصورت دوره، دو آلترناتیو در برابر هم قرار میگیرد. ما در صفحات قبل، در آغاز بررسی این نظریه گفتیم که علت چنین برخوردی را باید از یکسو در درک نادرست از اصل مارکسیستی ضرورت حزب و از سوسی دیگر در برداشت غلط از مبارزه مسلحانه و در نتیجه ناروشن بودن ارتباط این دو سلاح مهم مبارزه انقلابی جستجو نمود و کوشش کردیم این درک نادرست

را در مورد مساله اول و رابطه آن با مرحله انقلاب بطور مفصل مورد بررسی قرار دهیم. اینک به مورد دوم یعنی برداشت رفیق از مبارزه مسلحانه و ارتباط آن با حزب می پردازیم.

بنابر آنچه در رساله آمده است ارتباط گروه از مبارزه مسلحانه، علیرغم اینکه در موارد متعددی از جنک توده ای سخن میروند، نه جنک توده ای بلکه نمونه کوبا و جنک جریکی است. و بهمین سبب است که بعنوان " یک راه " در برابر اصل ایجاد حزب قرار میگیرد، در حالیکه مطابق آنچه تکامل مارکسیسم و اندیشه مائوتسه درون به پرولتاریا و خلقهای ستمدیده می آموزد، مطابق تئوری و تاکتیک جنک توده ای، مبارزه مسلحانه نه فقط هیچگاه در برابر امر ضرورت حزب و ایجاد آن قرار ندارد، بلکه بطور تکلیک ناپذیری به آن وابسته است. مبارزه مسلحانه و ارتش خلق توسط حزب سازمان داده میشود، تحت رهبری آن رشد و گسترش می یابد و متقابلا پروسه ساختمان و استحکام حزب در طی همین نبرد مسلحانه، در طول جنک انقلابی طولانی انجام و تحقق می یابد. درک صحیح این ارتباط، همانطور که رفیق مائوتسه درون می آموزد، " در حکم رهبری کردن صحیح تمام انقلاب " است. رفیق مائوتسه درون در آموزش مربوط به این رابطه پیوسته خاطر نشان میسازد که تکامل مبارزه مسلحانه بعنوان " شکل عمده انقلاب "، از پروسه ساختمان و استحکام حزب جدا نیست. " در واقع تاریخ حزب ما را میتوان تاریخ مبارزه مسلحانه خواند. " (بمناسبت انتشار اولین شماره مجله کمونیست) . در سال ۱۹۳۶، رفیق مائوتسه درون با جمع بندی تجربه و تاریخ هیجده ساله حزب کمونیست و مبارزه انقلابی چین، رابطه این دو مساله اساسی انقلاب یا یکدیگر را با مساله جبهه متحد ملی چنین ارزیابی میکند:

" پروسه ساختمان و بلشویکی شدن حزب ما در شرایط خاص جریان می یابد. شکست یا پیروزی، عقب نشینی یا پیشروی، احتضار یا انبساط و رشد و تکامل حزب ناگزیر با مناسبات حزب با بورژوازی و مبارزه مسلحانه در پیوند است (. . .) طی هیجده سال اخیر، ساختمان و بلشویکی کردن حزب با مشی سیاسی حزب و با حل درست یا نادرست مساله جبهه متحد و مساله مبارزه مسلحانه پیوندی نزدیک داشته است (. . .) درک مشی سیاسی و ساختمان حزب ما جدا از مبارزه مسلحانه و جدا از جنک پارتیزانی امکانپذیر نیست. مبارزه مسلحانه جز مهی از مشی حزب ماست. حزب ما شیوه مبارزه مسلحانه را در طول هیجده سال رفته رفته فرا گرفته و برآن پافشاری نموده است. ما دریافته ایم که در چین بدون مبارزه مسلحانه نه جائق برای پرولتاریا می بود و نه جائقسی برای خلق و حزب کمونیست و انقلاب هم نمیتوانست پیروز شود. رشد، تحکیم

و بلشویکی شدن حزب ما طی ۱۸ سال اخیر در خلال جنگهای انقلابی صورت گرفته است. (بمناسبت انتشار اولین شماره مجله کمونیست)
 رفیق مائوتسه دون بما می آموزد که " خلق بدون ارتش توده ای هیچ نخواهد داشت "، ارتشی که دارای ویژگی ها و برتری هایی است که آنرا نه تنها از ارتش ارتجاعی، بلکه حتی از هر دسته نظامی مترقی، از هر گروه نظامی انقلابی دیگر، بطور کیفی متمایز میسازد. این ارتش از درون قیام توده ای (کارگری - دهقانی)، از میان توده ها و مبارزه آنان بیرون می آید، با آنها در پیوند فشرده قرار دارد و در مبارزه و پیشروی خود متکی به آنهاست، از رزمندگان آنرا بطور عمده کارگران و دهقانانی تشکیل میدهند که آگاهانه به قیام بر میخیزند و داوطلبانه برای امر خود، برای امر انقلاب مسلحه بدست گرفته و می جنگند. این ارتش علاوه بر عملیات جنگی جهت نابودی دشمن، وظیفه تبلیغ در میان توده ها، سازمان دادن و مسلح کردن آنها و کمک به ایجاد قدرت سیاسی انقلابی را انجام میدهد. این ارتش " سازمان مسلحی است که وظایف سیاسی انقلاب را انجام میدهد ". (مائوتسه دون : در باره اصلاح نضرات نادرست در حزب) این ارتش از همان آغاز تحت رهبری مطلق حزب قرار دارد و بر اساس آیدئولوژی و سیاست پرولتری و با برنامه روشن سیاسی رشد و گسترش می یابد. این خصوصیات اساسی و وجوه تمایز ماهوی چنین ارتشی حتی در دوران ضعف و کوچکی نیز، جز تفکیک ناپذیر و معرف آنست و بهمین جهت چنین ارتشی حتی در این دوران هم میتواند بمثابة گردان رزمنده نیرومندی عمل کند : " ارتش سرخ با وجود عده کم به قدرت عظیم رزمنده ای ممتاز است، زیرا رزمندگان آن که از طرف حزب کمونیست رهبری میشوند، از بطن انقلاب ارضی بیرون آمده اند و در راه منافع خودشان می جنگند، بعلاوه فرماندهان و جنگجویان این ارتش از لحاظ سیاسی با هم وحدت دارند. " (مائوتسه دون)

نیروهای مسلحی که بمثابة هسته چنین ارتشی از درون قیام توده ای متولد میشوند، بعلمت همین قدرت رزمنده، بعلمت خصوصیتی که بدان ممتازند، میتوانند حتی در شرایط سلطه دشمنی نیرومند، به یک ارتش عظیم و پرتنسوان تکامل یابند. و باز تنها از این طریق است که با وجود ارتش مجهز دشمن شبکه گسترده اختناق و حکومت پلیسی، با وجود کنترل دشمن بر همه عرصه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ارتباطی کشور و برخورداری او از کمک بیدریغ و همه جانبه مترسار اردوگاه ضد انقلاب، انقلاب میتواند در پیرویه رشد خود از کوچک به بزرگ، از فقدان ارتش توده ای به ایجاد آن، از فقدان قدرت

سیاسی به تصرف قدرت سیاسی تکامل یابد. ضعف گذرای نیروهای انقلابی بعلمت برتری تعیین کننده آنها عبارت است از حقانیت تاریخی و خصلت عادلانه و مترقی جنگی که بدان دست زده اند، بدون تردید میتواند به نیرومندی و برتری گذرای دشمن، بعلمت ضعف تعیین کننده او، بعلمت ماهیت ارتجاعی موضع و اقدام ضد تاریخی او به ضعف تبدیل گردد. توازن را بسود نیروهای انقلاب برهم زند و فرجام جنگ را تعیین کند. ولی جنگی که بدین ترتیب آغاز میگردد، اولاً، بعلمت نیرومندی نیروهای ارتجاعی و رشد تدریجی نیروهای انقلابی ناگزیر " خصلتی طولانی بخود میگیرد " (مائوتسه دون) و ثانیاً پیروزی آن به وجود یک برنامه و شی روشن، تاکتیک و استراتژی معین، تعویق انقلابی راهنما و رهبری سیاسی آگاه وابسته است. بهمین جهت، حزب کمونیست بمثابة ابزار تأمین این عوامل ضروری، شرط ناگزیر بسرانجام رساندن نبرد و کسب پیروزی است. در غیر اینصورت، یعنی بدون رهبری مطلق حزب و اجرای پیگیر اصل " حزب باید بر تفنگ فرماندهی کند " و بدون ساختمان سیاسی و آیدئولوژیک ارتش توده ای و روشن ساختن سمت صحیح آن، جدا شدن از توده ها، غلطیدن به راه نظامیگری و شکست انقلاب اجتناب ناپذیر خواهد بود.

رفیق احمد زاده در بررسیها و توضیح نظریات خود در امر رابطه مبارزه مسلحانه با کار سیاسی و بسیج توده ها، گرچه بدرستی کار سیاسی و بسیج توده ها را شرط پیروزی مبارزه مسلحانه میداند، اما بلافاصله این شرط را از عامل اصلی تحقق آن، یعنی حزب کمونیست جدا میکند. کار سیاسی و بسیج توده ها را به عمل مسلحانه محدود میسازد و وظایف پیشفراول آگاه طبقه کارگر را که در بالا به آنها اشاره کردیم، تا حد عمل مسلحانه گروههای چریک تنزل میدهد. رفیق در باره رابطه فوق و تشکیل ارتش توده ای چنین مینویسد :

" تنها راه شکست ارتش ارتجاعی و تشکیل ارتش توده ای مبارزه چریکی طولانی است و جنگ چریکی نه تنها از نقطه نظر استراتژی نظامی و بمنظور شکست ارتش نیرومند، بلکه از نظر استراتژی سیاسی بمنظور بسیج توده ها نیز سز لازم است. امر سیاسی و امر نظامی بنحو اجتناب ناپذیر و ارگانیک درهم ادغام میشوند. از یک طرف شرط پیروزی مبارزه مسلحانه بسیج توده هاست. چه از نظر سیاسی و چه از نظر نظامی. - و از طرف دیگر بسیج توده ها جز از راه مبارزه مسلحانه امکان پذیر نیست. " (ص ۷۸ رساله - تکیه از ماست)

و آنگاه برای اثبات درستی این نقطه نظر به تجربه کوبا، چین و ویتنام استناد میکند و می نویسد : " این درسی است که نه تنها جنگ انقلابی کوبا، بلکه جنگهای انقلابی چین و ویتنام نیز میدهند. " رفیق سپس برای اینکه

الزامی نبود رهبری حزب را در اینگونه جنگهای انقلابی مستدل - و یا بهتر بگوئیم موجه - سازد ، به شرایط خاص چین و تفاوت آن با اوضاع کمونی ایران اشاره میکند : " ممکن است اعتراض شود که اما جنگ انقلابی چین را حزب کمو نیست آغاز کرد و این حزب نیز پس از سالها مبارزه اساسا سیاسی و توسل به قیامهای شهری و کسب تجربه ، راهپیمای طولانی را آغاز کرد . بدین ترتیب ما هم تنها پس از طی چنین دورانی حق داریم دست بمبارزه مسلحانه بزنیم . اگر در چین این امکان وجود داشت که حزبی با اعضای اندک تشکیل شود و طی سالهای اندک تجربه سیاسی بتواند خود را به یک نیروی بزرگ و پیشرو تبدیل کند ، درست به دلائل شرایط خاص است که در آنجا وجود داشته است . " (ص ۷۹ رساله) . و بعد بمنظور توضیح این نتیجه گیری خود ، پس از استناد به شرایط فعالیت حزب کمونیست چین در دوره ۱۹۲۰ / ۲۷ ، و همکاری آن با گویندگان که تا سال ۱۹۲۵ تحت رهبری سون یاتسن قرار داشت - چنین ادامه میدهد :

در اینجا ملاحظه میشود که نه تنها شرایط دمکراتیک آنزمان ، بلکه شرکت مستقیم حزب کمونیست در قدرت دولتی چه امکانات وسیعی برای کار آزاد ، نه تنها در میان کارگران و دانشجویان ، بلکه در میان دهقانان بوجود آورده است . این حزب حتی توانست در ارتش نفوذ کند و کادرهای نظامی کمونیست تربیت کند . شرایطی که موجب میشدند پیروسه اتحاد کارگری - دهقانسی را نه در یک مبارزه مسلحانه ، بلکه با فعالیت آزاد سیاسی و تشکیلاتی بنا نهد و جنگ انقلابی را با یک ارتش آغاز کند . این نکته که حزب کمونیست فقط با چند صد نفر عضو نفوذ وسیعی در میان کارگران ، دانشجویان و حتی دهقانان دارد ، میروساند که چگونه حزب کمونیست چین در یک شرایط بسیار مساعد توانست بزودی و در تجربیات اساسا غیر مسلحانه خود را تا حدودی به یک نیروی پیشرو واقعی تبدیل کند . " (ص ۸۱)

و بالاخره در آخر سئوال و جواب زیر را طرح میکند :

" حال باید دست روی دست بگذاریم ، به انتظار رسیدن چنین شرایط مناسبی باشیم تا آنوقت بتوانیم بیک پیشرو واقعی انقلابی تبدیل شویم و شرایط را برای مبارزه مسلحانه فراهم کنیم یا نه ، خود پیشرو واقعی باید در جریان مبارزه مسلحانه با عمل سیاسی - نظامی بوجود آید . آیا باید صبر کرد که حزب کمونیست بوجود آید و جنگ انقلابی را از همان آغاز بمقیاس وسیعی و فی العنل با یک ارتش آغاز کرد یا نه ، خود هسته سیاسی - نظامی مسلح میتواند بسا آغاز جنگ مسلحانه و در جریان تکامل خود ، حزب ، سازمان سیاسی - نظامی واقعا پیشرو و ارتش خلق را بوجود آورد ؟ " (ص ۸۲ رساله) .

اگر این تناقض گفتار را که تجربه چین از یکسو نشان میدهد " بسیج توده ها جز از راه مسلحانه امکان پذیر نیست " ، و از سوی دیگر حزب کمونیست چین موفق میشود با فعالیت سیاسی " نفوذ وسیعی در میان کارگران ، دانشجویان و حتی دهقانان " بدست آورد و " بزودی و در تجربیات اساسا غیرمسلحانه خود را تا حدودی بیک نیروی پیشرو واقعی تبدیل کند " نادرده بگیریم ، استنتاجات و نقطه نظرهای فوق را میتوان در نکات زیر خلاصه کرد :

الف : توده ها را جز از طریق مبارزه مسلحانه نمیتوان بسیج کرد ، و اینسرا تجربه چین ، ویتنام و کوبا نیز نشان میدهد و باز مطابق همین تجارب ، تنها راه تشکیل ارتش توده ای مبارزه چریکی طولانی است .

ب - در چین ، ایجاد حزب کمونیست بدلیل شرایط خاص ، موقعیت دمکراتیک موجود که امکانات وسیعی برای کار آزاد در میان کارگران ، دهقانان و دانش جویان فراهم میساخت ، ممکن گردید و همین شرایط خاص بود که حزب کمونیست را طی سالهای اندکی به یک نیروی بزرگ و پیشرو تبدیل کرد و در نتیجه امر رهبری مبارزه مسلحانه را توسط حزب ممکن ساخت .

ج - بنابراین در شرایط امروز که چنین امکانات مساعدی وجود ندارد یا باید در انتظار این شرایط مناسب نشست و یا باید به عمل مسلحانه دست زد و در جریان تکامل عمل مسلحانه سازمان سیاسی - نظامی واقعا پیشرو خلق را بوجود آورد .

ببینیم این احکام و استنتاجات چقدر با واقعیت ، با آموزشهای تئوریک مارکسیسم و با تجارب تاریخی مورد استناد انطباق دارد :

(الف) ما در صفحات قبل ، به انکای احکام اصولی مارکسیسم - لنینیسم ، بمساله مبارزه مسلحانه ، تشکیل ارتش توده ای و رابطه رهبری حزب با مبارزه مسلحانه و بسیج توده ها اشاره کردیم . بطوریکه ملاحظه میشود ، استنباطات و نظرات رفیق بهیچوجه با این احکام اصولی منطبق نیست . برخلاف نظر رفیق ، راه تشکیل ارتش توده ای نه جنگ چریکی طولانی ، بلکه مجموعه ای از مبارزات اقتصادی ، سیاسی ، نظامی است . هسته مسلح این ارتش از درون قیام توده ای (کارگری - دهقانی) بیرون می آید و تنها پرولتاریای انقلابی و سازمان رزمنده آن قادر خواهد بود با انکا ، به مارکسیسم - لنینیسم اندیشه ماثوسه دون ، با داشتن یک برنامه سیاسی روشن ، با کار سیاسی پیگیر ، تبلیغ و ترویج مداوم در میان توده ها ، ایجاد ارتباط استوار با آنها به انکا ، آنها و شرکت آگاهانه شان به امر تشکیل و ساختمان این ارتش تحقق بخشد .

اما نقطه نظرهای رساله "تحلیلی از شرایط جامعه ایران" علاوه بر عسدم انطباق با مبانی مارکسیسم در زمینه ایجاد حزب، مبارزه مسلحانه و ارتباط این دو مسأله اساسی انقلاب، اصولا با واقعیات تاریخی نیز منطبق نمی باشد و در سبب جنگ انقلابی در ویتنام، چین و کوبا نه نتایج مشابهی را نشان می دهد و نه این حکم را که "بسیج توده ها جز از راه مبارزه مسلحانه امکان ندارد" و "تنه‌اراه تشکیل ارتش توده ای مبارزه جریکی طولانیست".

بررسی در سبب این سه جنگ انقلابی، تفاوت‌های اساسی و ماهوی میان آنها را (میان کوبا از یکسو و چین و ویتنام از سوی دیگر) نشان میدهد.

در حالیکه انقلاب کوبا بدون رهبری تشکیلات سیاسی پرولتاریا و از طریق ایجاد کانون شورشی جریکی انجام گرفته، انقلاب چین و ویتنام تحت رهبری حزب طبقه کارگر، بر اساس مشی پرولتری و با گذار از جنگ توده ای طولانی بسه پیروزی رسید و بهمین جهت این پیروزی حفظ و استحکام یافت. تجربه چین برخلاف برخی برداشتهای سطحی و ساده گرایانه (نظیر برخورد سازمان "انقلابی" حزب توده ایران در خارج از کشور) - رجوع شود به بررسی تجربه

چین) نشان میدهد که مبارزه مسلحانه در این کشور بر روی یک پایه نیرومند پرولتری، بر پایه یک مرحله کار طولانی در میان پرولتاریا، بر پایه ایجاد

نفوذ سیاسی قابل ملاحظه حزب کمونیست در توده های شهر و روستا (که رساله نیز بدان اشاره میکند) آغاز گردید. در این مرحله نه تنها بسیج توده ها از طریق مبارزات اقتصادی و سیاسی (بطور عمده غیر مسلحانه) امکان پذیر گردید، بلکه اصولا همین بسیج و تشکل قبلی آغاز مبارزه مسلحانه و گسترش آنرا امکان پذیر ساخت. و باز برخلاف نظر رساله تنها راه تشکیل

ارتش توده ای مبارزه جریکی طولانی نبود، بلکه وجود رهبری حزب کمونیست، اتکا به تئوری و تاکتیک جنگ توده ای رفیق مائوتسه دون، برانگیختن قیام توده ای (کارگری - دهقانی)، پشتیبانی فعال و شرکت مستقیم توده های بود. این ارتش، چگونگی پیدایش و رشد آن (که در صفحات قبل توضیح دادیم) ماهیتا با گروه جریکی و ارتش مولود رشد و با مبارزه جریکی مورد نظر رساله

برخلاف استنباط رفیق، نه فقط تجربه چین و ویتنام، بلکه حتی تجربه کوبا نیز صحت چنین حکمی را نشان نمیدهد. در کوبا مبارزه مسلحانه بر زمینه کار سیاسی ای که توسط سازمانهای سیاسی جنبش و بویژه حزب سوسیالیست توده ای انجام گرفته بود آغاز گردید و بطوریکه در بررسی کوبا نشان داده ایم این کار سیاسی و سپس همراهی سازمانهای مختلف سیاسی و بسیج توده ها از این طریق یکی از عوامل مهم سرنگونی باتیستا و پیروزی انقلاب بود.

(یعنی راه کوبا و تئوریهای دیره) مغایرت دارد.

اما آنچه که به ویتنام مربوط میگردد در اینجا نیز بطور عمده و در نکات اساسی، با تکرار و تائید تجربه چین و آموزش از آن مواجه هستیم. ما با توجه باینکه این بررسی را جداگانه انجام داده ایم، در اینجا تنها به نقل گفتار رفیق ترون شین، عضو دفتر سیاسی حزب زحمتکشان ویتنام، که تجربه مزبور را در این زمینه بنحو برجسته ای ترازندی کرده است اکتفا میکنیم:

"مشی حزب ما برای کسب قدرت عبارتست از یک مشی انقلاب قهر آمیز که شکل عمده آن هماهنگ کردن مبارزه مسلحانه و مبارزه سیاسی است. در ویتنام صحت این مشی توسط واقعیات به ثبوت رسیده است و با زهم به ثبوت میرسد. ما معتقدیم که در شرایط تسلط امپریالیستی و میلیتاریستی، در پیش گرفتن مشی گذار مسالمت آمیز برای کسب قدرت، توهین است و فریبستی. یسک

انقلاب واقعا عمیق توده های مردم برای کسب قدرت، یقینا باید مبارزه سیاسی (مثلا اعتصاب عمومی سیاسی، اعتصاب مدارس، اعتصاب خدمات عمومی، متینک ها، تظاهرات سیاسی، دمنستراسیون های مسلحانه و غیره) را با نبرد های مسلحانه هماهنگ سازد؛ یک جنگ خلقی دراز مدت نیز بطریق اولی باید هم آهنگی مبارزه مسلحانه را با مبارزه سیاسی تحت اشکال مختلف تامین نماید. در مورد هماهنگی مبارزه سیاسی با مبارزه مسلحانه، انقلاب ویتنام بسسه تجربیات عمده زیر دست یافته است:

۱ - در جریان رشد انقلاب، مطلقا ضروری است که توده ها را بانجام مبارزات سیاسی تحت اشکال مختلف ترغیب نمود و از این طریق آنها را تعلیم داد، بسیج نمود و متشکل کرد؛ باید حزب و سازمانهای سیاسی تسودهای را توسعه داد (یک "ارتش سیاسی توده ای" بوجود آورد). سپس در یک زمان همین، بمحضر آنکه شرایط اجازه دارند، اقدام به تشکیل نیروهای مسلح انقلابی خلق و براه انداختن مبارزه مسلحانه نمود. سازمانهای سیاسی توده ها، پایه های نیروهای مسلح توده ای را تشکیل میدهند. با این شرط است که ماهی (نیروهای مسلح توده ای) میتواند آبی (سازمان های توده ای پایه) برای شنا داشته باشد.

۲ - ارتقا، هماهنگی مبارزه نظامی با مبارزه سیاسی به درجه ای بالا؛ هماهنگ کردن این دو مبارزه قبل، در جریان و بعد از قیام؛ هماهنگی در روستا و در شهرها؛ بین روستا و شهر؛ هماهنگی از نظر نقشه های عملیاتی، تاکتیکی و استراتژیکی در طی جنگ آزاد بیخش. بالاترین هماهنگی عبارتست از هماهنگی بین تضرع عمومی و قیام عمومی.

۳ - انقلاب در يك کشور باید عمدتاً کار خود آن خلق باشد، هیچکس بجای او نمیتواند این کار را انجام دهد. مبارزه انقلابی در يك کشور معین، قبل از هر چیز کار خود توده های مردم آن، تحت رهبری حزب مارکسیست - لنینیست این کشور است. (" - تئورون شین: "بمناسبت ۱۵۰ سالگشت تولد کارل مارکس)

(ب) برداشت رساله "تحلیلی از شرایط جامعه ایران" از تاریخ مبارزه انقلابی چین، بیچ وخم ها و نا همواریهای آن، و از چگونگی پیدایش و تکامل حزب کمونیست برداشتی ساده گرایانه و غیر واقعی است. ما در بررسی جداگانه تجربه چین بویژه بروی دوره ای از حیات حزب کمونیست چین تکیه کرده ایم که رفیق بدان اشاره میکند. این بررسی نشان میدهد که - اگرچه شرایط نسبتاً مساعد در رشد حزب تأثیر بخشیده است، اما نه ایجاد و نه رشد آن هیچکدام معلول این شرایط نیست. کمونیست های چین، نه در نتیجه وجود امکانات مساعد، بلکه با حرکت از اصول عام و عدول ناپذیر ضرورت قطعی رهبری سازمان پرولتاریا، به ایجاد حزب دست زدند و ایجاد چنین سازمانی نه یکبار در سال ۱۹۲۱، بلکه از سالها قبل و پیش از جنبش مه و از هنگامی که بقول ماو "شلیک تپه های انقلاب اکبر مارکسیسم - لنینیسم را (در این کشور)" به ارمغان آورد، بطور جدی در برنامه مبارزه و تلاش کمونیستهای چین قرار داشته است. و در زمان تاسیس نه تنها به اتکال اعضای اندکی، بلکه به اتکال نفوذ و اعتبار مارکسیسم و پایه ای که کمونیستها برهبری این "تعداد اندک" در نتیجه مبارزات چند ساله خود در میان توده های مردم و بویژه طبقه کارگر ایجاد کرده بودند، پا برعصه و جسور گذارد. بهمین ترتیب تکامل و تبدیل آن به يك نیروی پیشرو (طی سالهای ۲۷-۲۰) نه در اثر امکانات وسیع، بلکه در درجه اول بخاطر مبارزه سخت و دشواری بود که طی کرد، مبارزه ای که با افت و خیزهای فراوان تحمل قربانیهای بیشمار، سرسختی و مقاومت در برابر انحرافات و تلاش خستگی ناپذیر برای غلبه و ادامه صحیح همراه بود.

(ج) اما در مورد نتیجه گیری و طرح مساله بصورت "در انتظار نشستن" و یا "به عمل مسلحانه دست زدن": صرف نظر از اینکه پایه استدلال و استناد رساله (تجربه های چین و ویتنام) با واقعیت تاریخی منطبق نیست، اصولاً رد نظر اول هرگز بمعنای الزامی بودن راه دوم نباشد و در حقیقت هم نیست. بنظر ما طرح مساله بگونه ای که در رساله آمده اصولاً نادرست است. نظریه دعوت به انتصار در ماهیت امر منصرف کردن توده ها از مبارزه، مسست کردن

اراده بیکارجوی آنها و برجم سازش و تسلیم است. بدون تردید طرد چنین نظری شرط اول مبارزه جوشی و نخستین معیار انقلابی بودن است. اما پس از این مرز بندی، هنوز این مساله که "چگونه باید مبارزه کرد" حل نشده است. و از آنجا که هرگونه پاسخ انقلابی، هر برنامه و متنی سیاسی نمیتواند درست باشد، منگک "کدام راه و کدام متنی مبارزه صحیح است" همچنان بصورت مساله در میان نیروهای انقلابی باقی میماند. بهمین جهت درست این می بود که سؤال رفیق بنگل زیر مطرح میکردید: آیا باید از هم اکنون گروههای مارکسیستی - لنینیستی بطور منفرد و جدا جدا، بدون داشتن يك استراتژی مشخص و مشترك و بدون داشتن يك برنامه و نقشه مبارزه، بدون پیوند با طبقه کارگر و توده های زحمتکش و بدون کار سیاسی تبلیغ و ترویج در بین آنها، اقدام به امر مسلحانه نمایند و یا اینکه این گروه ها باید با يك برنامه و نقشه منطبق شرایط و اوضاع مشخص ایران، به اشاعه مارکسیسم، به کار سیاسی در میان طبقه کارگر و سایر توده های خلق، به تلاش برای پیوند و ارتباط با آنان، به بسیج و سازماندهی آنان در جریان مبارزات اقتصادی - سیاسی بپردازند و کلیه اقدامات و فعالیتهای خود را که در پیروشه رشد مبارزه در مواردی میتواند به اقتضای اوضاع و احوال معینی با اقدام مسلحانه همراه باشد - در خدمت ایجاد حزب، در خدمت فراهم آوردن "اجزا" و عناصر متشکله آن، در خدمت بوجود آوردن شرایط لازم برای رسیدن به این هدف - که سازماندهی و رهبری ارتش توده ای و مبارزه مسلحانه نیز بوسیله آن انجام میگردد - قرار دهند. ما هم چون رفیق معتقدیم که "تا خود ایجاد حزب راه دشواری" در پیش است و پیروشه ایجاد حزب پیروشه ای بیچیده و طولانیست. اما این دشواری راه، بیچیدگی و ناهمواری آن اولاً همانطور که نشان دادیم هیچگونه تغییری در اصل ضرورت حزب نمیدهد و ثانیاً این دشواری و ناهمواری راه نه فقط از لزوم و اهمیت مبارزه در این جهت نمیکاهد، بلکه درست بعمکن آنرا چند برابر میسازد و هر گسره مارکسیستی را موظف میکند که با کلیه امکانات خود در راه هموار ساختن این راه دشوار بکوشد و با صرف حد اکثر مساعی، با صرف همه انرژی و نیروی خود باین مساله که چگونه باید ایدئولوژی مارکسیستی را بپایان طبقه کارگر بسرد و این طبقه را برای ایجاد حزب بسیج و آماده نمود، جواب مشخص و عینی بدهد. در برائتیک تحقق آن فعالانه شرکت جوید و همواره استراتژی و برنامه خود را آنچنان تنظیم و مشخص نماید که با جواب به مساله مذکور منطبق باشد. زیرا مساله ایجاد حزب در تمام دوره مبارزه بخاطر تشکیل آن بطور بمرم و بعنوان يك هدف مشخص مطرح است.

اما اینکه آن کامهای عملی معینی که امروز باید برداشته شود دقیقاً کدام اند ،
 اینکه بطور مشخص چگونه باید به بسیج و سازماندهی توده ها دست زد و با
 کدام کامهای عملی معینی باید انرژی انقلابی توده ها را بکار انداخت ،
 همه سائلی است که باید بر اساس وضعیت و موقعیت هر گروه و طبق امکانات
 و شرایط مشخص محیط عمل معین شود . این اشکال و طرق عملی مشخص را
 خود مبارزه و تلاش مشترک گروههای مارکسیستی در ایران در محیط اصلی عمل
 تعیین میکنند . هدف ما در این نوشته نه اظهار نظر در باره این شیوه
 های عمل مشخص (چیزی که در هر حال در امکان و صلاحیت ما نیست) بلکه
 روشن ساختن آن خطوط عامی است که مجموع این اشکال و فعالیتهای عطفی
 مشخص باید بر اساس و در خارج و آن انجام گیرد ، نشان دادن آن مناهی
و احکام و اصولی است که باید پایه استوار کار و مبارزه هر گروه مارکسیستی قرار
 گیرد . هدف ما اینستکه در همین حد و در پرتو این احکام اصولی و خطوط
 عام ، نضرات موجود در گروههای انقلابی ایران را مورد بررسی قرار دهیم
 و نادرستی منشی چریکی و نظریه مبتنی بر انجام مبارزه مسلحانه بانکا " پیک
 موتور کوچک" از روشنفکران انقلابی ، بدون توده های زحمتکش ، بدون رهبری
 پرولتاریا و سازمان آن و بدون تئوری انقلابی راهنما را نشان دهیم .
 " ما بهیچوجه ادعا نمیکیم که میتوانیم به تفصیلی که در پزانتیک قرار دارند ،
 شکلی از مبارزه را که در مغز خود پروراندیم ایم ، تحمیل کنیم (. . .) ولسی
 ما وظیفه خود میدانیم همزمان توانائی خود در بوجود آوردن نظریه تئوریک
 صحیح در باره اشکال نوین مبارزه که در زندگی مبارزاتی بوجود می آیند سهیم
 باشیم . " (لنین : جنبش پارتناری)

بسیار کردن آگاهی سیاسی بمیان توده و مسائل آن

رفیق احمد زاده در رساله خود بد رستی این مساله مهم امروز جنبش را که چگونه
 باید انرژی انقلابی توده ها را در مسیر درست انداخت ، مطرح کرده و مس
 نویسد : " این حکم اساساً درست است که هرگاه آگاهی توده ها را فراگیرند
 بر زمینه شرایط مادی توده ها به یک نیروی مادی عظیم تبدیل خواهند شید ،
 نیرویی که قادر است جامعه را برگردان کند . اما مساله همیشه این بوده که
 این آگاهی چگونه باید بمیان توده ها برده شود ، چه سازمانها و وسائلی
 باید این آگاهی را بمیان توده ها بریند و از طریق کدام اشکال سازمانی و اتخاذ
 چه شیوه هایی از مبارزه میتوان انرژی انقلابی توده ها را در مسیر درست
 در مسیری که به پیروزی انقلاب ، بسزنگونی ارتجاع ، به تصرف قدرت سیاسی

متجر میشود ، انداخت . " (ص ۷۵) . در رساله " تجزیه و تحلیل
 رساله ، برای پاسخ دادن باین مساله مهم ، ابتدا مقایسه ای میان تجزیهات
 چین و ویتنام با تجربه روسیه بدین نحو بعمل می آورد : " در روسیه ،
 " اما اگر در روسیه لازم بود که سازمانی از انقلابیون حرفه ای اساساً با توسل
 به اشکال مختلف مبارزه سیاسی و افشاگرانه ، همه جانبه سیاسی این همبست
 را انجام دهد ، در چین و ویتنام لازم شد که این عمل اساساً با توسل بسببه
 عالیترین شکل مبارزه ، یعنی مبارزه مسلحانه انجام پذیرد . " (ص ۷۶)
 و سپس این مقایسه و برداشت نادرست را بترتیب زیر پایه قرینه سازی و نتیجه
 گیری نادرست دیگری قرار میدهد : " در روسیه ، تجزیه و تحلیل
 " اگر در روسیه " افشاگری سیاسی خود بخود یکی از وسایل توانائی متلاشسی
 ساختن رژیم متخاصم و یکی از وسایل جدا نمودن متفقین تصادفی و ناموقتی
 از دشمن و یکی از وسایل کاشتن تخم نفاق و عدم اعتماد بین شرکت کنندگان
 دائمی حکومت مملو است " در اینجا ، در شرایط کنونی ، تنها افشاگرانهای
 سیاسی - نظامی ، تنها عمل مسلحانه ماهیتاً سیاسی است که وسيله توانائی
 " متلاشی ساختن رژیم " است . تنها عمل مسلحانه سیاسی - نظامی است که
 میتواند به تضاد های درونی بورکراسی حاکم شدت بخشد . " (ص ۸۳ ، جزوه
 رفیق) - تکیه از ماست .

مطابق این برداشت و نتیجه گیری رساله ، اولاً بردن آگاهی بمیان توده ها
 و بکار انداختن انرژی انقلابی توده ها در مسیر درست ، در مسیری که بقه
 پیروزی انقلاب منتهی میشود ، در شرایط مختلف میتواند با اشکال سازمانی
 مختلف ، به شیوه های مختلف و بدون گذر از یک پیروسه کار سیاسی و افشاگری
 های همه جانبه سیاسی صورت گیرد ، و ثانیاً در شرایط کنونی ایران ، انجام
 این وظیفه تنها از طریق " عمل مسلحانه ماهیتاً سیاسی " امکانپذیر است .
 رفیق با اینکه فرض اول خود را تا آنجا بسط و تعمیم میدهد که تلویحاً " سازمان
 انقلابیون حرفه ای " را معادل گروه چریکی قرار میدهد و وظایف منوی را که
 فقط از عهد ، چنین سازمانی ، از عهد پیشاهنت آگاه پرولتاریا و عالیترین
 شکل سازمانی آن ساخته است ، در وظایف نظامی " ماهیتاً سیاسی " چریک
 خلاصه میکند ، معهداً بجز این برداشت خود از تفاوت های موجود میان تجربه
 روسیه و چین هیچگونه استدلالی در روشن ساختن این حکم ، در توضیح اینکه
 چرا و چگونه ممکن است با اشکال سازمانی مختلف و بدون توسل به شیوه های
 مختلف مبارزه سیاسی و افشاگرانه همه جانبه آگاهی سیاسی را بمیان
 توده ها برد و انرژی انقلابی توده ها را در مسیر درست انداخت ارائه نمیدهد

و این برداشت از تفاوت‌های میان تجربه روسیه و تجربیات چین و ویتنام نیز - که رساله بجای استدلال نتیجه گیری خود را بر آن بنا کرده - همانطور کسه قبلاً دیدیم غیر واقعی است. ما در مطالب قبلی و در بررسی جداگانه تجربه های چین و ویتنام، نادرستی این استنباط را که کار تدارک وسیع، طولانی و همه جانبه سیاسی - ایدئولوژیک، مبارزه مسلحانه و رهبری و کار مداوم سیاسی حزب را قبل و در جریان جنگ توده ای در این دو کشور نادیده می‌گیرد، نشان دادیم و روشن ساختیم که تفاوت اساسی تجارب چین و ویتنام با تجربه روسیه بهیچوجه در این نیست که در اولی آگاهی سیاسی از طریق مبارزه مسلحانه و در دومی از طریق افشاگرایی همه جانبه سیاسی انجام گرفته است. بلکه این تفاوت در حکومتی کسب قدرت سیاسی است، در این است که پرولتاریا و حزب آن قدرت سیاسی را در یکجا از طریق قیام مسلحانه و در دوجای دیگر از طریق جنگ توده ای طولانی تصرف کرد. آنچه به بودن آگاهی سوسیالیستی و اشکال سازمانی و وسایل انجام این وظیفه مربوط می‌گردد، هم در روسیه و هم در چین و ویتنام، این عمل بوسیله یک شکل سازمانی معین، بوسیله سازمان سیاسی طبقه کارگر، طی کار سیاسی وسیع و افشاگرایی همه جانبه و در جریان تلافیح مارکسیسم یا جنبش کارگری تحقق یافت. در چین و ویتنام، این آغاز جنگ مسلحانه نبود که آگاهی سیاسی را بمیان توده ها برد، بلکه بعکس این وجود یک پایه نسبتاً وسیع آگاهی سیاسی در میان توده ها و یک پایه مستحکم آگاهی طبقاتی، در میان پرولتاریا بود که قیامهای مسلحانه کارگری - دهقانی و سپس آغاز مبارزه مسلحانه و جنگ توده ای را ممکن ساخت و حتی پس از آغاز جنگ انقلابی نیز این مبارزه مسلحانه نبود که به بسط و تعمیق این آگاهی تحقق بخشید، بلکه این وجود و رهبری حزب بود که توانست با هدایت جنگ انقلابی طولانی بمشابه شکل اصلی مبارزه، با پرورش سیاسی توده ها، با اتخاذ منسج صحیح و هم آهنگ ساختن اشکال مختلف مبارزه، این وظیفه را انجام دهد و هر روز توده های وسیعتری را به ضرورت سرکوب مسلحانه ضد انقلاب آگسز سازد.

رساله در استدلال حکم دوم، یعنی در استدلال این مساله که چرا در شرایط کمونی ایران انجام این وظیفه تنها از طریق "عمل مسلحانه ماهیتاً سیاسی" امکانپذیر است، با ضعف و نارسائی مشابه ای روبروست و معلوم نیست که این حکم بر کدام پایه تئوریک، بر کدام واقعیت تاریخی و بر کدام تجربه عملی استوار است. رساله بجای استدلال ساختن این نظر خود، نحوه رشد محافل روشن فکری روسیه سالهای قرن گذشته را با نحوه رشد محافل روشنفکری در جامعه

کمونی ما مقایسه میکند و نتیجه می‌گیرد که در شرایط کمونی ایران چشم انداز کار سیاسی و تماس واقعی با پرولتاریا و توده های مردم بعلمت شبکه گسترده اختناق پلیسی و فقدان جنبشهای خود بخودی وسیع تیره و تار می باشد. اما حتی قبول این فرض (که ما بعداً به یکجانبه و نادرست بودن آن اشاره خواهیم کرد) نیز هیچ نکته تازه ای که گواه درستی این حکم باشد بدست نمیدهند و بهیچوجه معلوم نمیکنند، حتی در صورت درستی این فرض، چرا عمل مسلحانه و تنها عمل مسلحانه قادر است باین شرایط نا مساعد پایان دهد و "در آن سد عظیم قدرت سرکوب کننده، که اختناق مداوم، عقب ماندن رهبری و عدم توانائی پیشروی در ابقای نقش، بالاخره تبلیغات متکی به سرنیزه، میان روشنفکر خلق و خلق، میان توده و خود توده، میان ضرورت مبارزه توده ای و خود مبارزه توده ای، برپا داشته شکاف اندازد و سیل خروشان مبارزه توده ای را جاری سازد."

رفیق احمد زاده، بر زمینه این نتیجه گیری خود تا آنجا پیش می‌رود که تلویحاً این حکم آشکارا نادرست دبره را که "نیروی چریکی نطفه حزب است، چریک خود حزب است." (؟) (ص ۹۸) توجیه می نماید و سعی میکند با معادل سازی از تجربه روسیه، با روش استفراغ و با آوردن نقل و قولهای از لنین این نظر را به خواننده بقبولاند که "سازمان انقلابیون حرفه ای که به ابتکار لنین و بمنظور سازمان دادن، وسعت بخشیدن و سیاسی کردن جنبشهای خود بخودی بمنظور بردن آگاهی سوسیالیستی بمیان پرولتاریا و استخراج مارکسیسم با جنبش کارگری و برای قوامین ادامه کار و پایان دادن به پراکندگی و خرده کاری گروهها برای ایجاد ارتباط محکم میان رهبران و توده ها و هم آهنگ ساختن فعالیت مکانهای مختلف و مبارزات مختلف، تشکیل گردید، با سازمان چریکی مورد نظر دبره که نه چنین وظایفی را در برابر خود قرار میدهد و نه اصولاً قادر است چنین وظایفی را انجام دهد، معادل می باشد. همانطور که گفتیم رساله از مقایسه های مربوط به تفاوت شرایط ایران و روسیه به نتیجه گیریها و احکام فوق می‌رسد. اما این نتیجه گیریهای غلط رساله، گرچه مستقیماً از چنین مقایسه ای استخراج شده است، معیناً ریشه ها و دلایل آن تنها از برخورد نادرست رفیق به تجربه روسیه و نقض جنبشهای خود بخودی در آن و با تنها از برخورد یک جانبه به سلطه گسترده اختناق پلیسی در ایران ناشی نمیگردد. بنظر ما دلایل این نتیجه گیری نادرست بطور عمده در درک ناصحیح رساله از مساله حزب بطور اعم و در اینجا از "آگاهی سوسیالیستی" و "وظیفه تاریخی پیشرو" بطور اخص نهفته است و در غیر اینصورت رفیق هیچگاه نمیتوانست در روند فکری استدلالات

خود فاساد و راه طولانی میان لزوم بردن آگاهی سوسیالیستی بدرون طبقه کارگر، لزوم بردن آگاهی سیاسی بمیان توده ها - که ضرورت آنرا تصریح می کند - و خلاصه کردن کلیه فعالیت انقلابی پیشرو در "عمل مسلحانه" ماهیتا سیاسی "را با چنین سهولتی طی کند ۱

ما در زیر کوشش میکنیم هم برخورد یکجانبه و نادرست رساله را در مقایسه شرایط ایران و روسیه نشان دهیم و هم درک ناقص آنرا از مفهوم وسیع و عمیق "آگاهی سوسیالیستی" و ارتباط آن با جنبش خود بخودی. ما در جریان این بررسی سعی میکنیم روشن سازیم که چرا برای بردن آگاهی سیاسی بمیان توده ها و بکار انداختن انرژی انقلابی توده ها، کار سیاسی و افشاگری های همه جانبه سیاسی ضروریست، چرا میتوان و باید این وظیفه را انجام داد و چرا نمیتوان "عمل مسلحانه را جایگزین آن ساخت."

در بساطه "شرایط"

رفیق احمد زاده برای رسیدن به نتیجه گیریهای خود موقعیت روسیه در زمان "چه باید کرد؟" را مورد بررسی قرار میدهند. رفیق بر این بررسی به تاثیر و نقش جنبشهای خود بخودی توده ای و کارگری در رشد محافل کارگری اشاره میکند و بدرستی نشان میدهد که وجود جنبشهای خود بخودی "گنجینه گران بهائی از تجربه برای توده ها و نیز برای انقلابیون فراهم می آورد." در جریان رشد این محافل کارگران پیشرو تشکیل میکردند و امان می یابند هم با توده های کارگر و هم با روشنفکران انقلابی، یعنی "سرچشمه های آگاهی سیاسی" در ارتباط قرار گیرند و رشد و گسترش یابند و باز در جریان همین مبارزه و از طریق ارتباط محافل روشنفکری با محافل کارگری و توده های کارگر، آگاهی سوسیالیستی بمیان پرولتاریا برده میشود و بطور خلاصه، "شرایط ذهنی انقلاب" بر زمینه همین جنبشهای خود بخودی "بتدریج پا گرفته و رشد میکند." رساله سپس نتیجه میگیرد که در روسیه، افشاگریهای همه جانبه سیاسی و اشکال مختلف مبارزه سیاسی و رشد محافل روشنفکری و کارگری، بدلیل وجود همین جنبشها، بدلیل وجود محافل و ارگانهای علنی و نیمه علنی کارگران و امکانات تماس و ارتباط محافل روشنفکری با کارگران، بدلیل "شرایط دمکراتیک با نیمه دمکراتیک، شرایط کار سیاسی صرف" میسر گردید. و بنابراین، در شرایط امروز ایران نه تنها از جنبشهای خود بخودی وسیع از تشکل طبقاتی و تشکلاتی کارگری، آنچنانکه باید اثری نیست، بلکه علاوه بر آن، "شرایط دمکراتیک و وسیع

و شدیداً قهرآمیز"، شرایط سرکوب مداوم و بیوزنی در بین دشمن، اصولاً "به توده های شهری و در رأس آنان پرولتاریا و بیژریق اولی به توده های روستائی، هیچکدام امکان هیچ تشکلی را" نمیدهد. . . . بردن آگاهی سیاسی میان توده ها از طریق مبارزه سیاسی و افشاگریهای همه جانبه امکان پذیر نیست.

ببینیم استدلال رفیق تا چه حد درست است.

ما البته تردیدی نداریم که میان شرایط روسیه در زمان "چه باید کرد؟" با شرایط کنونی ایران تفاوتهای اساسی موجود است (و این تفاوتها البته به مساله جنبشهای خود بخودی و فشار پلیسی شدیدتر محدود نمیشود). این تفاوتها و از آنجمله وجود جنبشهای خود بخودی وسیع و شرایط نسبتاً مساعد رشد و گسترش آنها در روسیه، بدون شك در توسعه گروههای انقلابی و در سازمان دادن پرولتاریا تاثیر قابل ملاحظه ای داشته است، و بهمین جهت امروز پروسه رشد مبارزه طبقه کارگر، پیدایش و توسعه محافل پیگیر انقلابی و رشد عامل آگاه در اوضاع کنونی جامعه ما - برخلاف آنروز روسیه - بعلمت فقدان جنبشهای خود بخودی کارگری وسیع، بعلمت ضعف عنصر آگاه و پراکندگی آن، بعلمت شرایط سرکوب شدید پلیسی، کند تر و دشوارتر است. ایراد ما در نفی این واقعیت نیست. ایراد ما اینستکه رساله، اولاً همه چیز را در وجود شرایط خلاصه میکند و عملاً مبارزه مارکسیستهای روس را در مساعد ساختن شرایط نادیده میگیرد، و ثانیاً در نتیجه گیریهای خود از یکسو نقش جنبشهای خود بخودی را مطلق میکند و از سوی دیگر وجود دشواریها را تا حد غیر ممکن شدن ارتباط با توده ها و عدم امکان فعالیت در میان آنان، میبساند. مساله در مورد اول بنظر مفصل سخن گفته ایم و بانگه "آموزش از همان اثری که مورد استفاده رساله و در عین حال حاوی نکات عمده تئوری لنینی حزب می باشد، نشان دادیم که در روسیه این وجود جنبشهای خود بخودی وسیع و وجود موقعیت مناسب نبود که مارکسیستهای روس را به بردن آگاهی به میان تسوده ها از طریق اشکال مختلف مبارزه سیاسی و افشاگریهای همه جانبه سیاسی و داشت، بلکه این ضرورت مبارزه سیاسی و افشاگری های همه جانبه سیاسی برای آگاه ساختن توده ها، برای بردن آگاهی سوسیالیستی بدرون طبقه کارگر بود که آنان را باین مبارزه برانگیخت. و باز همین مبارزه بود که با تاثیر خود بروی جنبشهای خود بخودی توده ای و کارگری به آنها وسعت بخشید و سمت داد. بنظر ما خطای رساله در مطلق کردن نقش جنبش خود بخودی نیز باید در این ارتباط، در ارتباط با چنین استنباط یکجانبه و ناصحیحی جستجو

گردد. رساله بدرستی مساله نقش جنبشهای خود بخودی را در رشد عامل ذهنی می بیند، اما تاثیر عناصر پیشرو را بر وی این جنبشها و ایجاد و گسترش آنها نادیده میگیرد؛ این درست است که وجود جنبشهای خود بخودی توده ای و کارگری زمینه مناسبی است برای رفتن عناصر و سازمانهای پیشرو بمیان توده ها، ایجاد ارتباط با آنان برای شکل دادن مبارزه و رهبری آن، برای رشد یافتن و آیدیده و مجرب شدن خود گروهها و باز این درست است که "شوايسط ذهنی انقلاب" بر زمینه همین جنبشهای خود بخودی "بتدریج پا گرفته و رشد میکند". اما همه اینها تنها يك جانب مساله است. جانب دیگر نقش عناصر آگاه، نقش عامل ذهنی در ایجاد و گسترش همین جنبشهاست که رساله آنرا نا گفته میگذارد و در حقیقت فراموش میکند که جنبش خود بخودی خود نشانه درجه ای از آگاهی است که "عناصر خود بخودی همان شکل جنبشی آگاهی است" (لنین)، که این آگاهی توسط عناصر آگاه انتقال می یابد. جنبش خود بخودی در هر حال حاکی از وجود تک جوشهای کم و بیش آگاه در درون جنبش است. اینکه این عناصر، این تک جوشها در مراحل (در دوران ضعف عامل ذهنی) بصورت پراکنده و غیر متشکل در این جنبشها وجود دارند، هیچگاه بمعنای آن نیست که جنبش خود بخودی را مستقل از هرگونه عنصر آگاه بدانیم. و به تاثیر عناصر آگاه در پیدایش و رشد آن توجه نکنیم. نظری به تجربه سوسیال دمکراسی روسیه این رشد متقابل جنبش خود بخودی کارگری و جنبش سوسیال دمکراسی را نشان میدهد: در سال های ۱۸۸۴/۹۴، جنبش سوسیال دمکراسی در روسیه بسیار ضعیف بود و مراحل جنبشی خود را می گذراند. در این دوره جنبشهای کارگری نیز محدود بودند. در فاصله سالهای ۱۸۹۴/۹۸، سوسیال دمکراسی بمثابة يك جنبش اجتماعی و يـسـك حزب سیاسی آهسته آهسته پا به عرصه وجود میگذارد، بموازات آن و با توسعه ارتباط و "رفت و آمد روشنفکران بین کارگران" جنبشهای توده ای کارگری و "علاقه عمومی کارگران به اعتصاب مانند يك بیماری همه گیر شیوع می یابد"، پس از آن سوسیال دمکراسی و حزب آن با وجود انحرافاتش به رشد خود ادامه میدهد و جنبشهای توده ای و اعتصابات کارگری نیز همگام با آن وسعت می یابد، تا در سال ۱۹۰۵ به اوج خود میرسد.

اما رساله باین واقعیت توجه کافی ندارد. جنبش خود بخودی را در مراحل محدودیت آن عملا فاقد عامل آگاه تصور میکند، نقش آنرا در رشد و تقویست عناصر پیشرو می بیند، ولی تاثیر متقابل عناصر پیشرو را در پیدایش و رشد و گسترش آن از نظر دور میدارد و بهمین جهت کار سیاسی در میان طبقه کارگر

و توده های مردم را به يك شرط اولیه، بوجود جنبشهای خود بخودی وسیع مشروط می سازد. برای رساله تاثیر عناصر پیشرو تنها پس از این مرحله (مرحله جنبشهای خود بخودی وسیع) است که مفهوم می یابد. در حالیکه اگر همواره این تاثیر متقابل را در نظر داشته باشیم و بید بریم که در شرایط فقدان جنبش توده ای وسیع، پیدایش و رشد چنین جنبشی بطور موثری به فعالیت و مبارزه عناصر آگاه وابسته است، دیگر مجاز نخواهیم بود که کار سیاسی و بزرگ آگاهی سیاسی بمیان توده ها را به نیدایش وسیع این جنبشها منوط کنیم - و باز در همینجاست که حکم رقیق منی بر اینکه در شرایط فقدان جنبش توده ای قابل ملاحظه نمیتوان شاهد پیدایش وسیع محافل کارگری بود، اعتبار خود را از دست میدهد.

برخورد رساله به نقش سرکوب پلیسی نیز بهمین گونه است. رساله تاثیر انکار ناپذیر بر این سرکوب و اختناق را تا آنجا میرساند که علت عدم وجود جنبشهای خود بخودی وسیع را تنها در سلطه "دیکتاتوری شدید و وسیعاً قهر آمیز" می بیند و آنرا بنحوی منعکس می سازد که گوئی اینگونه سلطه پلیسی وحشیانه از ویژگیهای ارتجاع میهن ماست. رقیق جهت اثبات این نظر و تشدید این تصور در خواننده جملاتی از لنین را که در رابطه دیگری و بمنظور دیگری گفته شده است، نقل میکند. هدف لنین در این گفتار - که بخشی از آن در رساله نقل گردیده - بهیچوجه این نبوده است که شرایط اختناق پلیسی آنزمان و امکانات و یا نحوه رشد محافل روشنفکری را در آن تشریح نماید، بلکه منظور نشان دادن يك بیماری جنبش (خرده کاری)، انتقال از آن و مبارزه با آن بوده است. لنین خود در آغاز این گفتار و چند سطر قبل از قسمتی که رقیق احمد زاده نقل کرده است میگوید: "سعی میکنیم به این پرسش (خرده کاری چیست؟) بوسیله تصویر کوچکی از فعالیت تبیین یکی از محظلهای سوسیال دمکراتیک سالهای ۱۹۰۱ - ۱۸۹۸ پاسخ دهیم...". مراجعه باین گفتار بوضوح نشان میدهد که منظور لنین در بیان این تصویر کوچک بهیچوجه با تشریح امکانات و تسهیلات جنبش رابطه ندارد و آنچه مورد نظر او قرار دارد خرده کاری و بی نقشه گی محافل روشنفکری و مبارزه با موانعی است که بر سر راه گسترش آن وجود داشته است، در حالیکه رساله با تکیه به قسمتی از این نقل قول این برداشت را در خواننده ایجاد میکند که گوئی در روسیه این گروهها در معرض ضربات و بیرونی پلیسی قرار نداشته اند. حال آنکه در سال های مورد بحث اختناق و بیگرد پلیسی در روسیه، اگرچه نه به شدت و گستردگی امروز ایران، اما بهر حال بعنوان خصوصیت اصلی سلطنت مطلقه تزار و بمثابة

وسيله موثر در هم شکستن جنبش بنظر مد اوم بکار ميرفته است . در اين سالها ، بنظر بکه تاريخ جنبش سوسيال دمکراسي روسيه نشان ميدهد ، بموازات رشد سازمانهاي سوسيال دمکرات ، فشار و سرکوب پليس نيز شدت مي يابد . ليکن اين تشديد فشار و سرکوب بعلمت مبارزه همين سازمانها (امري که رفيق احمد زاده آنرا ناپيده ميگرد) نمیتواند مانع رشد جنبش گردد . همانطور که گفتيم ما بهيچوجه تاثير قابل ملاحظه شرايط نامساعد و نقض نشد يد سرکوب پليسي را در کند و دشوار ساختن رشد مبارزه انکار نميکسيم ، منتها حرف ما اينستکه : اولاً جنبش شرايطي خاص ضد انقلاب کشور ما نيست و دشواريهاي ناشي از اين شرايط هم در گذشته و هم امروز ، هم در ايران و هم در ساير کشورها - بميزاني کمتر يا بيشتر - همواره در برابر رزمندگان و نيروهاي انقلابي قرار داشته و دارد . ثانياً وجود جنبش شرايطي هيچگاه نمیتواند از حرکت توده ها و رشد نيروي پيشرو جلوگيري کند . مبارزه و پيشروي نيروهاي انقلابي در اسپانيا ، پرتغال ، اندونزي ، تايلند و . . . که در آنجا نيز خفگان سياسي به همانگونه تمارس با توده ها را دشوار ساخته و کنترل مراکز کارگسري و دهقاني ، کنترل رفت و آمد بشهر و روستا " کم و بيش با همان حدتي انجام ميشود که در ايران ، بنظر بارزي گواه اين واقعيت است . در ايران نيز تجربه مبارزات سالهاي پير از خرداد ۴۲ جيزي جز اين واقعيت را نشان نميدهد . در سالهاي پير از خرداد ۴۲ ما شاهد حرکت وقفه ناپذير جنبش هم در سطح حرکتهاي خود بخودي - اگرچه نه چندان وسيع - و هم در سطح سازماندهي گروههاي انقلابي و رشد نسبي عناصر پيشرو بوده ايم و اين در شرايطي انجام گرفته است که دستگاه اختناق شديد و سرکوب مداوم و گسترده پليسي حتمسي لحظه اي از کار باز ناپستاده است . ما در همين دوران و در جنبش شرايطي بطور متناوب هم با مراحل کوتاه تحرك بيشتر و مبارزه وسيعتر و هم با مراحل تحرك کمتر و فروکش نسبي مواجه بوده ايم و اين نشان ميدهد که وجود يا عدم وجود ، وسعت و يا محدوديت جنبشهاي توده اي را تنها در سرکوب پليسي نمیتوان خلاصه کرد ، بلکه بايد علل آنرا در مجموع شرايط اقتصادي - اجتماعي در نقش عامل ذهني و در اوضاع و احوال مشخصي که اين جنبشها رخ ميدهد ، رشد ميکند و به شکست و يا پيروزي منتهي ميگرد ، جستجو نمود . بهمين ترتيب است شکل گيري گروهها و سازماندهي جديد جنبش انقلابي در سال هاي اخير . بر خلاف نظر رساله اين مساله که بسياري از گروهها در جويسان رشد خود متلاشي شده اند ، تنها بدليل پيروشهاي بي در بي دشمن نيست . رفيق توجه ندارد که يکي از علل مهم اين تلاشي را بايد در ضعف خود گروهها

و عناصر انقلابي جستجو کرد ، در اينکه گروههاي انقلابي هنوز در مراحل " افت و خيزهاي اوليه " قرار دارند ، هنوز اشکال ، هنوز اشکال و طرق مناسب مبارزه و مقابله با دشمن سرتاپا مسلح ، دشمن مجهز به همه وسايل کنترل و سرکوب را بحد کافي نياموخته اند ، هنوز آرمودگي لازم را نيافته اند . با همه اين بطور بکه مي بنيم ، حتی در جنبش شرايطي ، بسياري از گروهها به رشد خود ادامه داده ، گمقوش يافته و در وسعت بخشيدن به جنبشهاي خود بخودي و تاثير بخشيدن به جنبشهاي ديگر ، نالشا ، اين شرايط نمیتوانند هيچگونه تعميمي در قواعد اصلي مبارزه و در پروسه اي که بشرکت توده ها در مبارزه منتهي ميگرد ، بوجود آورد ، در شرايط اختناق و سرکوب شديد ، نه تنها ميتوان از طريق مبارزه سياسي ، از طريق افشاگرهاي همه جانبه سياسي آگاهي سياسي را بميسان توده ها و آگاهي سوسياليستي را بذرون طبقه کارگر برد ، بلکه اصلاً جز از اين طريق نمیتوان بوظايف فوق تحقق بخشيد : " هيچ چيز نيست که بتواند جايزگزين اين افشاگرهاي همه جانبه سياسي گردد ، نه امروز و نه هيچ موقع ديگري . " (لنين : " چه بايد کرد ؟ ")

ما در زير کوشش ميکيم به اتکا* آموزشهاي لنين در زمينه آگاهي سوسياليستي و رابطه آن با جنبش کارگري ، مساله اخير را روشن سازيم و نشان دهيم که چرا بودن آگاهي بيان توده ها و ايجاد خود آگاهي طبقاتي در کارگران و پيروش روح فعاليت انقلابي آنان جز از طريق اشکال مختلف مبارزه سياسي ، جز از طريق افشاگرهاي همه جانبه سياسي ممکن نيست ، و چرا " عمل مسلحانه " نمیتواند جايزگزين اين افشاگرهاي همه جانبه گردد .

مساله آگاهي سوسياليستي و رابطه آن با جنبش کارگري

وظيفه مارکسيستها در قبال طبقه کارگر و پيروش سياسي وي عبارتست از آشنا ساختن کارگران به تئوري سوسياليسم علمي و آگاه کردن آنان به وضعيت کل جامعه و به موقعيت رهبري کننده اين طبقه . لنين در روشن کردن اين وظيفه از قول کائوتسکي جنبش نقل ميکند : " وظيفه سوسيال دمکراسي عبارت از اينست است که معرفت نسبت به موقعيت بروتاريا و معرفت نسبت به رسالت وي را در درون آن وارد سازد . " (لنين : " چه بايد کرد ؟ " - صفحه ۲۹۱) بنا بر اين مارکسيستها در عين ترويج سوسياليسم علمي در ميان طبقه کارگر و آشنا ساختن آن به قوانين تکامل تاريخ و جامعه ، بايد در ميان کارگران معرفت نسبت بتمامي مناسبات اين طبقه با طبقات مختلف جامعه را بوجود آورند . بايد هم ترويج مارکسيسم و ايجاد آگاهي صحيح نسبت به مناسبات اقتصادي -

اجتماعی موجود و مابقی و تکامل این مناسبات، و هم به تبلیغ در باره تمام مظاهر ستم سیاسی، در باره تمام صور فعالیت حکومت، لایحه و در باره "لزوم سرنگون ساختن آن" بپردازند. لنین در عین حال خاطر نشان میسازد که این وعایف و دواگانه از هم تفکیک ناپذیر می باشند و تحصیل معرفت سوسیالیستی توسط طبقه کارگر - بمعنی آگاهی به رسالت تاریخی خود، یعنی برانداختن نظام سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم - نمی تواند از آگاهی وی بر وظایف آنی و کوتاه مدتی که انجام آنها شرط اساسی نیل به سوسیالیسم است، جدا باشد. "مبارزه موفقیت آمیز در راه آرمان کارگری بدون حصول آزادی سیاسی و دمکراتیزه کردن رژیم سیاسی و اجتماعی، روسیه غیر ممکنست" - وظایف سوسیال دمکراتهای روس - و لنین بر همین اساس نتیجه میگیرد که طبقه کارگر باید در صف مقدم مبارزه برای دمکراسی، مبارزه برای سرنگون ساختن حکومت مطلقه تزاری - این نخستین سد راه تحقق آرمان پرولتاریای سراسر روس بگردد و "وظیفه دمکراتیک خود را در این راه با" وظیفه سوسیالیستی "تلفیق نماید.

اما اگر آشنا کردن طبقه کارگر با آموزش مارکسیسم، با تئوری سوسیالیسم (معرفت پرولتاریا به رسالت تاریخی خود) از طریق کار تئوریک و ایدئولوژیک محافل روشنفکران انقلابی و ارتباط این محافل با کارگران عملی خواهد بود، آگاه کردن پرولتاریا نسبت به موقعیت رهبری کننده خود، نسبت به مناسبات وی در درون جامعه، نسبت به وضعیت طبقات مختلف تنها بر پراتیک روزمره این طبقه مبتنی است و جز از طریق شرکت مستقیم پیشرو در مبارزات و زندگی اجتماعی - اقتصادی پرولتاریا و توده های خلق، جز از طریق وقایع و حوادث مشخص سیاسی و "ختما روزمره" تحقق پذیر نخواهد بود. بهمین جهت وظیفه مارکسیستها در این رابطه عبارتست از آمیختن فعالیت خود با مسائل روزمره زندگی کارگران و این طبعاً ممکن نخواهد بود مگر اینکه مارکسیستها در زندگی و در تمام تظاهرات خود بخودی مبارزه طبقه کارگر شرکت ورزند. " - لنین بعبارت دیگر ایجاد آگاهی و پرورش سیاسی کارگران مگر از طریق انجام هماهنگ و عایف دمکراتیک و وظایف سوسیالیستی و حرکت از تجربه سیاسی خود توده ها و بنابراین وسیله آن تنها میتواند اشکال مختلف مبارزه و تبلیغات سیاسی و افشاگریهای همه جانبه سیاسی باشد. و درست بهمین جهت است که لنین به مساله کار افشاگریهای همه جانبه سیاسی، به عنوان عمده ترین و حتی تنها وسیله "ترتیب معرفت سیاسی و فعالیت انقلابی توده ها" تکیه میکند و "افشاگریهای همه جانبه سیاسی" را "شرط ضروری و اصلی پرورش بروج فعالیت انقلابی

توده" میخواند. لنین در توضیح رابطه افشاگریهای سیاسی و تشدید فعالیت انقلابی کارگران می نویسد: "در حقیقت امر" بالا بردن فعالیت توده ای کارگر فقط در صورتی میسر خواهد بود که ما به "تبلیغات سیاسی در زمینه انتضاری اکتفا نکنیم. و اما یکی از شرایط اساسی توسعه ضروری تبلیغات سیاسی تهیه زمینه افشاگریهای همه جانبه سیاسی است. معرفت سیاسی و فعالیت انقلابی توده ها را با هیچ چیز نمیتوان تربیت نمود، مگر بوسیله همین افشاگری ها" - چه باید کرد؟، صفحه ۲۳۲

و در همین رابطه است که تکیه میکند "اجرای تبلیغات سیاسی بسیار وسیع و بنابراین فراهم نمودن موجبات افشاگریهای همه جانبه سیاسی وظیفه منطلقاً ضروری و مهمترین وظیفه ضروری فعالیت است." - چه باید کرد، ص ۳۴۵

لنین در عین تکیه بر افشاگریهای همه جانبه بمثابه وسیله عمده تبلیغات سیاسی با دقت خاصی هم بمعنای وسیع این کلمه و هم به وظیفه آن توجه دارد.

"و اما اگر کسی بخواهد چگونگی این تبلیغات سیاسی بکنفر سوسیال دمکرات را در بین تمام طبقات و قشرهای اهالی در نظر خود مجسم نماید، ما او را متوجه افشاگریهای سیاسی بمعنای وسیع کلمه میکنیم که بمثابه وسیله عمده (ولی البته نه یگانه وسیله) این تبلیغات است." - چه باید کرد

بدین ترتیب افشاگریهای سیاسی بمثابه شرط ضروری و اصلی پرورش سیاسی و ارتقاء فعالیت انقلابی کارگران اگر یگانه وسیله تبلیغات سیاسی نیست، ولی اولاً وسیله عمده و ثانیاً و مهمتر از آن اینکه هرگونه وسیله ای که بخواهیم جانشین آن سازیم باید دارای خصلت افشاگریهای همه جانبه سیاسی باشد تا بتواند وظیفه "سازماندهی تبلیغ سیاسی در تمام اشکال آن" را انجام دهد.

لنین در برخورد با اکتونومیستها نشان میدهد که هیچ مبارزه مشخص و مجزائی نیست که بتواند به تنهایی نقش افشاگریهای همه جانبه سیاسی و وظیفه جلب توده ها به مبارزه سیاسی را ایفا نماید: "آیا این درست است که مبارزه اقتصادی برای جلب توده ها به مبارزه سیاسی، عموماً وسیله ای است که از همه وسیعتر قابل استفاده باشد؟" خیر، بهیچوجه درست نیست. همه و هرگونه نمودار ستم بلیسر و بیدارگریهای استبداد از جمله وسایلی است که "وسعت استفاده آن" برای اینگونه جلب توده ها بهیچوجه دست کمی از نمودارهای مبارزه اقتصادی ندارد. - چه باید کرد، ص ۳۱۸

لنین باز در همین رابطه و در توضیح اینکه برای ایجاد آگاهی سیاسی در میان کارگران باید مبارزه در زمینه های مختلف و به افشاگریهای همه جانبه سیاسی دست زد می نویسد: "سوسیال دمکراسی نه فقط در مناسبات طبقه کارگر با

گروه معینی از صاحبان کارخانه ها نماینده این طبقه است، بلکه این نمایندگی را در مناسبات وی با تمام طبقات جامعه معاصر و با دولت که قوه متشکل سیاسی است نیز در ارمی باشد. از آنجا معلوم میگردد که سوسیال دموکراتها نه فقط نمی توانند بمبارزه اقتصادی انگفا نمایند، بلکه نیز نمیتوانند بگذارند کسه فعالیت عمده آنها منحصر به کار افشاگری اقتصادی گردد. ما باید برای تربیت سیاسی طبقه کارگر، برای تکامل آگاهی سیاسی وی جدا بفعالیت بپردازیم" (چه باید کرد؟) - و آنگاه در روشن ساختن نحوه این پرورش سیاسی و در تاکید لزوم مبارزه سیاسی و افشاگری همه جانبه در باره همه مظاهر استعماری چنین میگوید: "آیا میتوان به ترویج ایده خصومت طبقه کارگر نسبت به حکومت مطلقه انگفا نمود؟ البته نه. توضیح این قضیه که کارگران در معرض ستم سیاسی قرار گرفته اند کافی نیست (همانطور که تنها توضیح این قضیه کسه منافع آنها با منافع اربابان مبیانت دارد... کافی نیست). باید درباره هر یک از مظاهر مشخص این ستمگری تبلیغ نمود... و چون این ستمگری به طبقات بسیار مختلف جامعه وارد می آید، چون این ستمگری در شئون بسیار مختلف زندگی و فعالیت، خواه در حیات حرفه ای، خواه کشوری، خواه در شخصی، خواه خانوادگی، خواه مذهبی و خواه علمی و غیره تظاهر میگردد. در اینصورت مگر روشن نیست که هرگاه ما سازمان کار افشاگریهای جامع الاطراف حکومت مطلقه را از لحاظ سیاسی بمعهد خویش نگیریم، وظیفه خود را که بسط و تکامل آگاهی طبقاتی کارگران است انجام نداده ایم." - چه باید کسرد؟

صفحه ۳۱۵

بطور خلاصه: ۱ - بردن آگاهی سیاسی بمیان توده ها، ایجاد معرفت سیاسی در کارگران و پرورش روح فعالیت انقلابی در آنان از بیرون، از خارج از طبقه کارگر و بوسیله روشنفکران انقلابی بدون مبارزات طبقاتی پرولتاریا برده میشود. ۲ - این معرفت سیاسی و فعالیت انقلابی را تنها از طریق افشاگریهای همه جانبه سیاسی میتوان ایجاد کرد. معرفت و فعالیت انقلابی توده ها را بسا هیچ چیز نمیتوان تربیت نمود، مگر بوسیله همین افشاگریها" - لنین

۳ - پرورش سیاسی طبقه کارگر "نفوذ آگاهی بخشن و متشکل کننده سوسیالیسم" در آن میسر نخواهد بود، مگر از طریق رفتن روشنفکران انقلابی بمیان ایسن طبقه و با حرکت از واقعیات روزمره و مبارزات روزمره کارگران و توده های مردم و با تکیه بر تجربه سیاسی خود آنها.

۴ - اینکه اصولا روشنفکر پرولتاریائی بر پایه همین وظیفه تاریخی و مبارزه در راه بردن آگاهی بدرون طبقه کارگر تعریف میشود و نه بر حسب تعریف انتزاعی، تعریفی که حقانیت خود را تنها با اتیکت مارکسیست - لنینیستی کسب میکند.

بدین ترتیب با روشن شدن مفهوم آگاهی سوسیالیستی (معرفت پرولتاریا به رسالت و موقعیت خود) زمینه و منبعی که ماتریال تربیت سیاسی پرولتاریا از آن اخذ میگردد (یعنی مناسبات تمام طبقات جامعه) و همچنین وسیله بردن این آگاهی بمیان طبقه کارگر (افشاگریهای همه جانبه سیاسی) و در نتیجه وظیفه مارکسیستها در امر ایجاد این آگاهی (ترویج آموزشهای سوسیالیسم علمی و کار افشاگریهای جامع الاطراف حکومت مطلقه در میان طبقه کارگر) و راه انجام این وظیفه (رفتن بمیان طبقه کارگر و توده های مردم، حرکت از تجربه سیاسی توده ها) نیز روشن میگردد و باز بر همین مبنا روشن می گردد که چرا عمل مسلحانه گروههای انقلابی، بدون رابطه با مبارزه طبقه کارگر جدا از مبارزات روزمره پرولتاریا و توده های مردم و خارج از "مسدود مناسبات طبقات مختلف" هیچگاه نمیتواند وظیفه پرورش سیاسی پرولتاریا و ایجاد آگاهی در میان توده ها را انجام دهد.

اما چرا رفیق احمد زاده با وجود اعتقاد به نقش عامل آگاه و وظیفه پیشرو در انتقال و ایجاد این آگاهی، با وجود اعتقاد به لزوم بسیج توده ها، تکیه بر آنها و برخورداری از حمایتشان - "بدون چنین حمایتی نابودی ما و نابودی راه ما حتمی است" - ص ۱۳ - و با وجود اعتقاد بر این حقیقت که حمایت توده ها و شرکت آنان در مبارزه، جز با آگاهی آنان بماهیت رژیم و ضرورت مبارزه علیه آن میسر نمیگردد - و این بطوریکه دیدیم ممکن نیست، مگر با افشاگریهای همه جانبه و حرکت از تجربه سیاسی خود توده ها - باز مصرا نه میکوشد، بسا نحوه استدلالی که ذکر آن رفت، با قرینه سازی از تجربه روسیه نشان دهد که "تنها با عمل مسلحانه" میتوان آگاهی سیاسی را بدرون توده ها برد و فعالیت انقلابی کارگران را برانگیخت.

بنظر ما رفیق گرفتار تضادی است. از یکطرف. احتیاج به حمایت توده ها ضرورت بسیج و آگاه ساختن آنان را بشدت احساس میکند و از طرف دیگر در پی چیزی از قبل برداشته ای است که بر خلاف تصور او نمیتواند با این تمایل و احساس منطبق باشد. بهمین سبب ناگزیر آرزوهای خود را بجای واقعیت میگذارد و می کوشد با یک سلسله مقایسه و قرینه سازی بخود و مخاطب خود بقولاند که برای بردن آگاهی بمیان توده ها "و بکار انداختن انرژی انقلابی" توده ها، "تنها راه عمل مسلحانه" است. و از آنجا که نمیتواند به اتکا بمبانی تئوریک، باستاند واقعیات تاریخی و یا برپایه تحلیل مشخص از شرایط نشان دهد که "عمل مسلحانه" قادر است کمبود ناشی از عامل ذهنی و خلا" موجود میان پیشرو و توده ها را پر نماید، لذا سعی میکند با یکرشته روابط ذهنی بسرای

هر پدیده و عنصری در شرایط روسیه، قریبه ای بیاید و با روش استقرا مشکلی خود را از میان برآورد و با ایجاد یک محمد تئوریک برای نظرات خود بحسب تضاد فوق ناقل آید. اما رفیق اصولاً نمیتواند چنین تضادی را حل کند. زیرا این تضاد از آنجا ناشی میگردد که رفیق میخواهد تزه‌های التقاضی دبره را با مارکسیسم نزدیک و میان آنها آشتی برقرار نماید، بعبارت دیگر این تضاد هنگامی حاصل میشود که رفیق احمد زاده میکوشد تئوریهای التقاضی دبره را - که علاوه بر چند مورد اختلاف اساسی با آن، اصولاً خود به محتوای واقعی این نظرات پی نبرده است - به مارکسیسم لنینیسم، که باز وی علیرغم انتخاب ایدئولوژیک، تمایل و اعتقاد بدان، آزاره‌ای احکام اساسی آن استنتاج و درک نادرست دارد، وصله کند. همین تضاد، همین وصله کردن است که منشاء یک سلسله تضادها، نتیجه گیریها و احکام نادرست دیگر گردیده است.

ما در اینجا کوشیدیم این برداشتها و نتیجه گیریها را مورد بررسی قرار دهیم و در برتوآموزشهای تئوریک مارکسیسم نادرستی آنها روشن سازیم، این بررسی بدون تردید خالی از ضعفها و نارسائی‌های بزرگ و کوچک نیست. با همه این امید داریم در همین حد و بمیزان توانائی و امکانات خود توانسته باشیم در غلبه نظرات تئوریک صحیح در جنبش گام برداریم.

مسأله ایجاد حزب و مبارزه مسلحانه در تجربه چین

در بررسی حاضر از انقلاب و حزب کمونیست چین ما بطور عمده کوشش میکنیم که چگونگی ایجاد حزب کمونیست چین را در ارتباط با: ضرورت تاریخی ایجاد آن همراه با پیدایش و رشد پرولتاریا و نفوذ اندیشه سوسیالیسم در چین، حزب بمبائیه حاصل پیوند جنبش کارگری و تئوری سوسیالیسم علمی و نخستین مرحله ساختمان حزب کمونیست چین و سپس انتقال به روستا و آغاز ساختمان ارتش سرخ کارگری - دهقانی ... نشان دهیم. و این تاکید را به چند جهت مفید میدانیم:

۱ - یافشاری بر روی اصل تئوری لنینی حزب و نشان دادن این مساله که در چین نیز مانند هر سرزمین دیگری که در آن انقلاب پرولتری پیروزمندی تحت رهبری حزب پرولتری راستینی صورت گرفته است، پروسه ایجاد حزب کمونیست چیزی نبوده است جز پروسه درهم آمیزی جنبش کارگری و مارکسیسم.

۲ - روشن نمودن ابهامی که جنبش مارکسیستی لنینیستی ما و نیز رفقای چریک های فدائی خلق در ارزیابی تجربه چین بدان مبتلایند، یعنی ابهامی که در نوشته رژی دبره حتی به حد نفی کامل تجربه تاریخی میرسد، در مورد مرحله بسیار مهم "شهری" (۲۷-۱۹۱۹) حیات حزب کمونیست چین که دوره ایجاد آن را نیز در بر میگیرد. وجود تاریخی چنین مرحله ای که طی آن مرکز ثقل انقلاب و فعالیت حزب در شهرها قرار داشت، ناشی از یک تصادف و یا عدم آگاهی به "راه روستا" نبوده است، بلکه بیان صریح ضرورتی تاریخی است. یعنی پروسه تشکیل حزب از طریق جنبش کارگری و تئوری سوسیالیسم علمی (مارکسیسم)، پروسه ای که جز در میان طبقه کارگر و پرولتاریای صنعتی صورت پذیر نیست. تاریخ کلیه انقلابات پیروزمند، از روسیه گرفته تا ویتنام و آلبانی، این پروسه را به درجات مختلف به وضوح نشان می دهد.

۳ - این ابهام و ناروشتی منشاء انحراف اساسی دیگری میگردد. و یا بر آن صحنه میگردد. این انحراف که "راه روستا" را در تجربه حزب مقدم بر ایجاد آوانگارد متشکل پرولتاریا قرار میدهد. به عبارت دیگر، آن نیروی را که "انتقال به روستا" را انجام میدهد و آن را به سرآغاز انقلاب ارضی (یعنی یکی از ارکان اصلی انقلاب دموکراتیک نوین) مبدل می سازد، نه در "آوانگارد متشکل پرولتاریا" بلکه در محمل های کاندیدی مثل "تشکل مارکسیست لنینیستی" (با تمام ناروشتی که این عبارت میتواند در خود داشته باشد) و یا "گروه چریکی" می بیند. با این وجود دیگر درک نامرست از نقش رهبری حزب در انقلاب دموکراتیک نوین اجتناب ناپذیر میگردد. و بابه درکی صوری مبدل میشود.

۴ - و بالاخره، توضیح این قسمت نسبتاً ناشناخته انقلاب چین و حیات حزب کمونیست چین برای کلیه مارکسیست لنینیست های ایرانی که بسا مساله ایجاد حزب بطور مهم رهبرو هستند، دارای اهمیت مخصوص بخود می باشد.

(۱) وضع عمومی چین نیم مستعمره - نیم فئودال

چین در آستانه ایجاد حزب کمونیست، کشوری بود نیمه مستعمره نیمه فئودال که خلق چند صد ملیونی آن در زیر یوغ سه گانه امپریالیسم، فئودال - لیسم و سرمایه داری کمرآورد در نهایت فقر و ظلمت بسر میبرد. خلق چین کچه تا آن زمان بارها به قیام های متعددی دست زده بود، اما همه این قیام ها به سبب فقدان رهبری درست و آگاهانه یا با شکست مواجه گردیده و یا از طرف فئودال ها و حکام محلی مورد بهره برداری قرار گرفته بود.

انقلاب بورژوازی سال ۱۹۱۱ به رهبری سون یاتسن (نماینده بورژوازی ملی چین و حزب آن گوینده آن) کچه توانست سلطه مطلق سلسله تسین را براندازد و جمهوری چین را تشکیل دهد، لکن تغییر در مناسبات نیمه مستعمره - نیمه فئودال چین بوجود نیامد و خیلی زود (در ژانویه ۱۹۱۲) دولت جمهوری بواسطه خصلت دوگانه بورژوازی ملی و حزب آن و ناتوانی و ناپیکیری وی در سرکوب فئودالیسم بدست دیکتاتورهای نظامی شمال افتاد.

دهقانان که بخش اعظم مرد چین را تشکیل میدادند و بویژه دهقانان فقیر، با وجود اینکه یک پتانسیل انقلابی عظیم محسوب می شدند و در طول تاریخ انرژی شورش خود را به کرات در عرصه مبارزه به نمایش گذارده بودند بواسطه وضعیت طبقاتی خود و نداشتن یکپارچگی اقتصادی - اجتماعی قادر نبودند رهبری واحد، درست و آگاهانه ای به مبارزات خود دهند. سایر اقشار خرد بورژوازی نیز علی رغم اینکه همانند توده های عظیم خلق تحت ستم و استثمار چند لایه ای ارتجاع و امپریالیسم قرار داشتند، نمی توانستند به مبارزه خود سمتی آگاهانه دهند و آن را بسوی پیروزی پیش رانند.

در این میان تنها نیروی رشد یابنده ای که گوا اینکه تازه پا به عرصه مبارزه گذارده بود میتوانست نقش براهمیتی ایفا نماید و بنا بر ماهیت خود شرایط رهبری پیروزمند مبارزه را دارا بود، پرولتاریای در حال رشد بود. پرولتاریای چین با وجود سلطه فئودالیسم در جامعه و خصلت نیمه فئودالی مناسبات بورژوازی در بعضی از بخش های صنعتی، بمثابة نماینده نیروهای مولده جدید چین، در نتیجه رشد سرمایه داری ملی و رشد سرمایه داری وابسته و هجوم سرمایه ها و موسسات خارجی، در حال رشد و از تحسول و پناهیسم چشمگیری برخوردار بود.

در آستانه ایجاد حزب، یعنی در اواخر دهه دوم قرن حاضر، تعداد کل کارگران چین (کارگران صنعتی) به حدود ۵۰۰.۰۰۰ نفر بالغ میشد*. نصف این عده را کارگران شاغل در موسسات خارجیه امپریالیستی تشکیل میدادند، کارگرانی که پیدایش آنها از پیدایش بورژوازی ملی چین قدیم تر بود. گو اینکه این عده ذلیل کارگر کمتر از ۵٪ (نیم درصد) یا پنج درصد را جمعیت کل چین عظیم و پهناور را تشکیل میدادند، معیناً طبقه کارگر چین از یک تمرکز شدید در مقیاس منطقه ای (در ۶ منطقه بطور عمده و بویژه در شانگهای) و تولیدی (در کارخانه های بزرگ و بسیار بزرگ) برخوردار بود. و این عوامل، یعنی استثمار و ستم چندلایه ای، قدمت پیدایش و تمرکز شدید، باعث میشد که طبقه کارگر چین، علیرغم قلت خود، از همان آغاز وزنه مهمی در عرصه مبارزات سیاسی و اجتماعی محسوب گردد، و پس از بوجود آوردن ستاد فرماندهی خود، یعنی حزب کمونیست، به نیروی رهبری کننده انقلاب چین تبدیل گردد.

۲) جنبش کارگری چین، قبل از نفوذ اندیشه های مارکسیستی

جنبش کارگری چین در آغاز (در آخر قرن نوزدهم تا سال ۱۹۱۸)، بطور عمده توسط انجمن های شبه کارگری که در آنها کارگران نه برپایه منافع طبقاتی خاص خود بلکه برپایه جبهه متحد شاکرد و استادکار - نه برپایه صنعتی بلکه برپایه حرفه ای - متشکل شده بودند، و در آنها سیادت و سرکردگی در دست استادکاران و نه کارگران بود، رهبری میشد. تنها از اواسط سال ۱۹۱۹ بعد، گرایش جدیدی در جنبش کارگری در جهت جبهه بندی کارگر در مقابل استادکار، تشکل مستقل برپایه طبقاتی، شکل می بندد، و در نخستین سازمان های کارگری و سازمان های شبه سندیکائی - که نطفه های تشکل سندیکائی بودند - تظاهر می یابد. اما این سازمان ها هنوز عملاً از طرف عناصر غیر پرولتری (خرده بورژوازی و بورژوازی ملی) رهبری می شد. و در آن ها گرایش های ضد مارکسیستی (بویژه آنارشیزم) حاکم بود.

* رفیق مائوتسه دون، در "تحلیل طبقاتی جامعه چین" (مارس ۱۹۲۶) کارگران چین را حدود ۲ میلیون می داند. (جلد اول آثار منتخب - ص ۲۲).

جنبش کارگری نیز جنبشی بود خود بخودی، یعنی فاقد آگاهی پرولتا - ریائی، جنبشی که از چارچوب تنش مطالبات اقتصادی یا فراتر نمیگذاشت، و حتی - مانند جنبش کارگری در مرحله ابتدائی خود در سایر کشورها (مثل روسیه) - دارای خصالت ها و گرایش های "شورش" (خراب کردن کارخانه و ابزار تولید) بود، که بویژه از طرف "انجمن های مخفی" و دسته های سرخ" تحریک میشد و از ماهیت طبقاتی خرده بورژوازی و حتی لومپنسی این دستجات مایه میگرفت. از نظر سیاسی، طبقه کارگر چین، علیرغم دینامیسم خود، هرگز نتوانسته بود به مثابه نیروی سیاسی مستقلی وارد عرصه مبارزه گردد، زیرا که همواره نقش نیروی پشتیبان جنبش هایی را به عهده داشت که توسط سایر نیروهای سیاسی (خرده بورژوازی، بورژوازی، و روشنفکران...) رهبری میشد، و دنباله رو این نیروهای سیاسی به شمار میرفت. به عبارت خلاصه، جنبش کارگر چین مراحل اولیه خود را میگذراند و اندیشه مارکسیستی هنوز به درون آن نفوذ نکرده بود. تئوری سوسیال - لیسم علمی نه تنها در جنبش کارگری چین، بلکه حتی در کشور چین نیز نفوذ نکرده بود. این نفوذ مارکسیسم فقط در فردای انقلاب اکتبر، در پرتو آن، و به قول مائوتسه دون "با شلیک توپ های انقلاب اکتبر" *، در چین، در میان روشنفکران رادیکال چین نفوذ و اشاعه یافت.**

آغاز پیوند جنبش کارگری و جنبش مارکسیستی و آمیزش روشنفکران پیشرو انقلابی را با کارگران می توان از جنبش مه ۱۹۱۹ دانست. این جنبش اشاعه مارکسیسم لنینیسم را تسریع نمود. در آغاز خود، این جنبش تحت تاثیر انقلاب اکتبر، در میان صفوف روشنفکران که پیشروترین آنان در پرتو تجربه انقلاب روسیه دریافتی بودند، عمل انقلابی تنها وسیله نجات ملت است، برپا گردید. در ژانویه همان سال، آن قدرت های امپریالیستی که از جنگ جهانی اول پیروز بیرون آمده بودند، در کنفرانس صلح پاریس گرد هم آمدند تا به تقسیم مجدد مستعمرات میان خود بپردازند. از جمله

* دیکتاتوری دموکراتیک خلق.

** در انتقال رس های انقلاب اکتبر به چین و نفوذ و اشاعه مارکسیسم در چین، باید به نقش اساسی کارگران مهاجر چینی مقیم روسیه و کارگران روسیه مقیم چین شمال شرقی و نیز کارگران چینی مهاجر در فرانسه، اشاره کرد. کارگران چینی مهاجر، در بازگشت به وطن سهم بزرگی در اشاعه مارکسیسم ایفا نمودند. همچنین باید از نقش دانشجویان چینی که به کشورهای خارجی، بویژه به فرانسه، میآمدند یاد کرد. در شانگ، مائوتسه دون به اتفاق چند روشنفکر انقلابی دیگر انجمنی تاسیس کرد - بود به نام "آموزش و کار برای جوانان جوانان از طریق مسافرت به فرانسه".

تصمیمات کنفرانس یکی مبنی بر این بود که حقوق و امتیازات سابق آلمان در ایالت شانتونگ در چین به ژاپن واگذار گردد. دولت ارتجاعی دیکتا توره‌های نظامی در شرف امضای عهدنامه و رسای بود که خبر کاپیتولاسیون ننگین به داخل کشور رسید و موجی از تنفر عمومی را برانگیخت. در روز ۴ مه دانشجویان پکن با شعار "در خارج از کشور از استقلال خود دفاع کنیم و در داخل کشور خائنین به وطن را به کفر برسانیم!"، تظاهرات اعتراض برپا کردند که بدنبال آن اعتصابات متعددی در سایر نواحی کشور در میان دانشجویان در گرفت. در روزهای ۳ و ۴ ژوئن، دولت ارتجاعی به بازداشت‌های دست جمعی و وسیع دانشجویان دست زد و بدین ترتیب بر تنفر عمومی خلق افزود. از این لحظه به بعد طبقه کارگر که از آغاز در جنبش شرکت نداشت، با نیروی عظیم خود وارد کارزار گردید. نخست در شانگهای در روز ۱۱ ژوئن اعتصاب کارگری بزرگی برپا گردید. و به دنبال آن اعتصابات و تظاهرات متعددی در سایر شهرهای بزرگ برپا گردید. جنبش به سرعت در ۱۵۰ شهر و بیش از ۲۰۰ استان به صورت اعتصاباً کارگران، دانشجویان و کسبه، همراه با می‌تینگ و تظاهرات خیابانی، رشد پیدا کرد. این جنبش میهن پرستانه که در آغاز بطور عمدتاً روشنفکران را در بر میگرفت، به یک جنبش انقلابی در سطح ملی، با محتوی قاطع ضد امپریالیستی و ضد فئودالی و با شرکت پرولتاریا، خرد به بورژوازی شهری و بورژوازی ملی، تبدیل گردید. دولت مرتجع که تحت ضربه شدیدی توده‌های مردم قرار داشت، خود را ناگزیر به آزاد کردن دانشجویان زندانی، عزل ماموران خیانتکار دولت و خودداری از امضای عهدنامه و رساندن به در این مبارزه، شرکت طبقه کارگر - که اندکی پس از شروع جنبش به آن پیوست - عامل تعیین کننده پیروزی بیکار گردید. روشنفکران انقلابی، در جریان تجربه شخصی خود در شرکت در این جنبش به این نتیجه رسیدند که باید به نیروی طبقه کارگر تکیه کنند و مارکسیسم لنینیسم را راهنمای عمل قرار دهند. آنان با توده‌های کارگر در آمیخته، مارکسیسم لنینیسم را تبلیغ نمودند و در تشکیل هی طبقه کارگر شرکت نمودند. جنبش ۴ مه از طرفی به اشاعه مارکسیسم لنینیسم کمک نمود و از طرف دیگر پروسسه پیوند مارکسیسم لنینیسم و جنبش کارگری را تسریع نمود و "از لحاظ ایدئولوژی و کادرها، تاسیس حزب کمونیست چین در ۱۹۲۱ و همچنین جنبش ۳۰ مه و لشکرکشی به شمال را تدارک دید".*

* مائوتسه دون: درباره ماکراسی نوین (جلد ۲ آثار منتخب، ص ۵۵۹)

۳) جنبش فکری مارکسیستی و پیوند آن با جنبش کارگری

جریان فکری مارکسیستی از حدود سال ۱۹۱۸ یعنی یک سال پس از انقلاب اکتبر در برخی محافل روشنفکران رادیکال چین پدیدار گردید. روزنامه‌ها و مجلات مختلفی از طرف نمایندگان این جریان که متعلق به نسل قدیم (به نمایندگی چن دوسو) و نسل جدید (به نمایندگی مائوتسه دون) بودند، انتشار یافت. و از این طریق، جدل ایدئولوژیک و پلمسیک میان گرایش‌های مارکسیست و ضد مارکسیست (آنارشیزم و سایر مکاتب) درون جریان روشنفکری رشد و بسط یافت. از میان مجلات مختلف میتوان "جوانان" (زیر نظر چن دوسو) و "نقد هفتگی" و "نقد جوانان" را نام برد - که نشریه اخیر در ژوئیه ۱۹۱۹ توسط مائوتسه دون تاسیس گردیده بود. همچنین، گرایش مارکسیستی برای افشا و طرد مکاتب ضد مارکسیستی، برای نخستین بار در چین اقدام به ترجمه و انتشار کلاسک‌های مارکسیسم نمود، و نیز مجالی با سمگسیری روشن مارکسیستی در سال‌های ۲۰-۱۹۱۹ پا به عرصه حیات گذارد.

در سال ۱۹۲۰، برای نخستین بار، "انجمن‌های آموزشی" به وجود آمدند. برخی از این انجمن‌ها فعالانه در جهت پشتیبانی از جنبش ۴ مه و پاسداری و پیشبرد دست‌آوردهای آن کوشیدند. از آن جمله است "کتابخانه فرهنگ" که در سال ۱۹۲۰ توسط مائوتسه دون تاسیس گردید و مستقیماً خود را وقف اشاعه مارکسیسم در چین نمود. در همین سال، مائوتسه دون انجمن دیگری را تاسیس نمود به نام "انجمن تحقیقات در مورد روسیه" که هدف خود را انتشار اطلاعات مختلف در مورد جمهوری شورواها، مطالعه ایدئولوژی راهبر آن و پشتیبانی فعال از آن قرار داد.

از همین سال (۱۹۲۰)، نخستین گروه‌های کمونیستی در شهرها عده: شانگهای، شانگسای، پکن و کانتون بوجود آمدند. این گروه‌ها هدف را بر این قرار دادند که مجهز به ثنور مارکسیسم وارد عرصه مبارزات سیاسی و اجتماعی گردند. در همین سال شعبات متعدد سازمان‌های جوانان سوسیالیست در اغلب شهرهای بزرگ چین و در شهرهای ژاپن

و در فرانسه (در پاریس، به ابتکار ده‌های از کمونیست‌ها، از جمله چوئن لای و لی لی سان) در میان کارگران مهاجر تاسیس گردید. در این سازمان‌ها نماینده، بین الملل کمونیست که به چین اعزام شده بود نقش موثری ایفا نمود. مهم‌ترین گروه کمونیستی، از نظر سازماندهی، گروه کمونیستی شانگهای بود که دارای یک "کمیته" موقت حزب کمونیست و چندین سازمان غلظتی (آژانس اطلاعاتی چین و روسیه، مدرسه زبان‌های خارجی، ۱۰۰۰) بود و نیز یک ماهنامه مخفی به نام "کمونیست" منتشر میکرد. و در چند شهر بزرگ ارگان‌هایی تاسیس نموده بود.

گروه‌های کمونیست به اشاعه مارکسیسم در میان روشنفکران و آگاهان گردانیدن آنان به مسائل طبقه کارگر بسنده نمیکردند، بلکه میکوشیدند تا با تکیه بر گرایش همبستگی زحمتکشان و روشنفکران که در جریان جنبش مسه نطفه بندی شده بود و با استفاده از اشتیاق جوانان روشنفکر به ایجاد رابطه با طبقه کارگر، راه‌های ترویج مارکسیسم میان پرولتاریا را نیز بسط بکشایند. در این رابطه، در ماه اوت ۱۹۲۰، گروه کمونیستی شانگهای انتشار هفته‌نامه‌ای را به نام "جهان کار" آغاز نمود، که نه تنها تئوسوری مارکسیسم را تبلیغ می‌نمود، بلکه میکوشید با مبارزات کارگری همپایی کرده، به آنها سمت درست دهد. در سراسر چین گروه‌های کمونیستی در همین جهت و بر همین اساس فعالیت میکردند. در پکن "روزنامه" "صدای کار" و در کانتون "روزنامه‌های کارگر" و "کار و زنان" منتشر میکردید که علاوه بر تبلیغ تئورهای مارکسیستی در مورد مبارزه طبقاتی، جای مهمی نیز به انتشار اخبار و مسائل روزمره پرولتاریا و مبارزات کارگری اختصاص میدادند.

به موازات این انتشارات مارکسیستی و کارگری، کمونیست‌های چینیسی ارگان‌هایی برای تعاس و متشکل ساختن پرولتاریا نیز به وجود آوردند. از جمله: تاسیس "کمیته" جنبش کارگری "در ژانویه" ۱۹۲۱، در شانگهای توسط گروه کمونیستی این شهر، تاسیس کلاس‌های شیانه برای کارگران که سال بعد به یک سندیکای کارگری تبدیل گردید. تاسیس شعبات جوانان سوسیالیست در مراکز مهم کارگری حسونان (نغال سنک، معادن، راه آهن،...) توسط مائوتسه دون... این اقدامات و نظایر آن نخستین قدم‌ها و افت و خیزهای جنبش کمونیستی چین بود در جهت پرولتاریای صنعتی. هرچند این گروه‌ها در این مرحله هنوز از دید روشن مارکسیست لنینیستی و وحدت نظر کامل برخوردار نبودند و گرایش‌های رفورمیستی (ترد یونیونسم) و آنارشستی در آنها جای قابل توجهی را

اشغال میکرد، معینا موفق شده بودند در میان طبقه کارگر تکپه‌گاه مهمی برای خود بوجون‌آورند. آنان علاوه بر ترویج مارکسیسم و کار سازمان‌دهی طبقه کارگر، در کلیه سازمان‌های نیمه کارگری و در سندیکاهای انجمن‌های کارگری که توسط خرده بورژوازی و بورژوازی ملی رهبری می‌شد و حتی در رهبری این سازمان‌ها - که سابقا مستحصرا در دست عناصر غیر کمونیست بود - شرکت میکردند. معینا، بخش اعظم فعالیت‌های کمونیست‌ها را در این زمان به مبارزات طبقاتی و ایجاد سازمان‌های طبقاتی کارگری، تشکیل سندیکاهای، تشکیل میزاد. در این زمینه از "سندیکای مکانیسین‌های شانگهای" - سندیکای کارگران راه آهن و سایر سازمان‌های کارگری حومه پکن و فعالیت‌های مائو در حوتان برای تشکیل سندیکاهای مشابه میتوان یاد کرد. این سندیکاهای کارگری تحت رهبری کمونیست‌ها در شرایطی تشکیل میگردد که سندیکاهای قدیم تحت رهبری جناح چپ بورژوازی ملی و یا تحت نفوذ گرایش‌های آنارشستی موجود بود.

به این ترتیب، در آستانه تاسیس حزب کمونیست چین، از طرفی، تحت تاثیر فعالیت‌های پیگیر کمونیست‌ها، جنبش کارگری شکوفائی وجود داشت و از جانب دیگر مارکسیسم توسط گروه‌های کمونیست در میان کارگران ترویج میگردد. این گروه‌های کمونیست کار مخفی و غلظی را به موازات هم به پیش می‌بردند، در انجمن‌های مختلف کارگری موجود شرکت میکردند، سندیکالیسم طبقاتی را پایه گذاری میکردند، مبارزه طبقاتی را با کار تبلیغی و ترویج وسیع در میان توده‌های مردم و بویژه و در درجه اول طبقه کارگر دامن میزدند، بطوریکه در آستانه تاسیس حزب، طبقه کارگر اینک پروسه نفوذ جنبش کمونیستی در جنبش کارگری تازه آغاز شده بود، شرایط برای پیوند این دو جنبش و وحدت گروه‌های کمونیستی مختلف در یک حزب کمونیستی واحدی آماده بسود. حزب کمونیستی که با ایجاد آن جنبش انقلابی طبقه کارگر به سطح عالیتری از نظر کمی و کیفی ارتقا یافت.

۴) حزب کمونیست چین در رهبری جنبش کارگری:
دوره نخستین موج بزرگ مبارزات کارگری ۲۳ - ۱۹۲۱

در ماه ژوئیه ۱۹۲۱ حزب کمونیست چین رسماً تاسیس گردید. در نخستین کنگره آن که در شهر شانگهای تشکیل گردید، ۱۲ نماینده از طرف

اکثریت قریب به اتفاق گروه ها کومنیستی چین (گروه در چین وجود داشت) و نیز نماینده بین الملل کومنیست شرکت داشتند . این دوازده کومنیست بنیانگذار حزب دارای تجربه غنی و واقعی جنبش کارگری و کومنیستی بودند و واقعا به نمایندگی از طرف کارگران سراسر چین در این کنگره شرکت می جستند . در این نخستین کنگره ، بر سر مساله ساختن حزب ، مبارزه میان دو مشی مختلف در گرفت . رفیق مائو معتقد بود که حزب باید بر اساس اصول مارکسیستی لنینیستی تشکیل گردد و وظیفه اساسی اش تصرف قدرت از طریق قهر انقلابی و برقراری دیکتاتوری پرو - لتاریا باشد . حزبی که هدف نهائیش تحقق کومنیسم باشد و در آسمان رهبری انقلاب دموکراتیک ضد امپریالیستی و ضد فئودالی را در دست گیرد . رفیق مائو از طرفی نظریات اپورتونیستی راست را مورد انتقاد قرار داد . این نظریات معتقد به تشکیل یک حزب پرولتری با انضباط و مبارز نبودند ، بلکه معتقد به یک انجمن برای آموزش مارکسیسم لنینیسم بودند ، انجمنی که در ضمن ، فعالیت های تبلیغاتی علنی را در حاشیه جنبش کارگری و مبارزه انقلابی روزمره انجام دهد . از جانب دیگر وی همچنین نقطه نظرات چپ را که معتقد به انزوای حزب بودند و می گفتند که حزب باید از رهبری انقلاب دموکراتیک سر باز زند ، در فعالیت های علنی وارد نشود و هیچ نوع روشنفکر را به داخل صفوف خود راه ندهد ، مورد انتقاد قرار داد . کنگره سرانجام نظریات رفیق مائو را به تصویب رساند و بر این پایه اساسنامه حزب را تصویب و کمیته مرکزی را انتخاب کرد .

کنگره تصمیم بر مخفی بودن حزب گرفت ، و در عین حال یک ارگسان آویز تاسیوس و تبلیغ علنی تحت کنترل حزب به نام " دبیرخانه سازمان کار " تشکیل داد تا این ارگان بتواند در شرایط سرکوب پلیسی و ترور حکومت های میلیتاریست و نوکران امپریالیست ها * بدون اینکه ناکزیر باشد و با بستگی خود را به حزب علنا اعلام کند ، از رهنمود های حزب پیروی کرده ، از ضریات ارتجاع تا حدودی در امان باشد .

* بعد از عقیم ماندن انقلاب جمهوری و غصب قدرت توسط فئودالها و میلیتاریست ها ، حکومت ترور و اختناق این مرتجعین در سراسر چین ، به استثنای چین جنوبی که در آنجا حکومت قانونی هنوز مستقر بود و تا حدودی به کومنیستها اجازه فعالیت بیشتر را میداد ، مسلط گردید . بود . کم نبود روزنامه ها و ارگان های تشکیلاتی گروه ها کومنیستی که مدت کوتاهی پس از آغاز فعالیت ، قدغن یا منحل میگردد .

تاسیس حزب مرحله ای نوین در تکامل جنبش کارگری چین گشود ، مرحله ای که طی آن حزب کومنیست این ستاد سیاست پیشرو طبقه کارگر ، جنبش کارگری را واقعا متشکل ، سیاسی و رهبری نمود ، بر تعداد مبارزات و اعتصابات کارگری که تحت تاثیر و یا رهبری حزب از طریق " دبیرخانه " برپا شد ، افزود و گشت . سند یکاها و کلوب ها و انجمن های کارگری جدیدی بویژه در جوانان ، منطقه ای که تحت رهبری مائو قرار داشت ، تشکیل گردید . در ماه آوریل ۲۲ ، با توجه به شرایط مساعد ، یعنی از یکسو اعتصابات و مبارزات بی نظیر و وسیع کارگری ، و از سوی دیگر سیاست معتدل دولت قانونی جنوب ، " دبیرخانه " کنگره سراسری کار را ، به منظور تحکیم وحدت صفوف کارگران ، در کانتون فرا خواند . در این کنگره ، کمیته سازمان های کارگری یعنی ۱۶۰ نماینده از ۱۴ شهر مختلف به نمایندگی از جانب ۱۰۰ سندیکا که مجموعا ۳۰۰۰۰۰ عضو را در بر میگرفتند ، تیرت کت داشتند . هر چند این کنگره به سبب گرایش های گوناگون انحرافی (آنترسیسم ، کوریورانیسم ، ...) نتوانست به اهداف حناکتری که کومنیستها (نمایندگان " دبیرخانه ") پیش بینی کرده بودند (از جمله : قبول سوسیالیسم به مثابه هدف غایی مبارزه طبقه کارگر) نایل گردد ، لکن تصویب یک سلسله قطعنامه های مهم در مورد خصلت طبقاتی سند یکاها ، لسنسوم همبستگی کارگری در اعتصابات و غیره ، این کنگره را سرفصل مرحله مهمی از جنبش کارگری چین قرار داد . مرحله ای که مشخصه آن اتحاد کلیه شاخه های طبقه کارگر و طرز روحیه محلی گری و منطقه ای گری در مبارزات کارگری بود . از جمله گام های بعدی که کومنیست ها در همین جهت ، یعنی یکپارچه ساختن طبقه کارگر و اتحاد وسیعتر آن برداشتند ، ایجاد " سند یکای ایالتی دستجات کارگری " بود که در خونسان تشکیل شد و دبیرکل آن مائو بود و کارگران بخش های متعدد و مختلف صنعتی را در بر میگرفت . و این امر ، یعنی تشکل سند یکائی کارگران برپایه وسیع صنعتی ، بسرای نخستین بار بود که در چین صورت تحقق بخود میگرفت .

به موازات رهبریه و سازماندهی این مبارزات و در ارتباط با آن ، حزب امر کار سازی را نیز با موفقیت به پیش می برد . بدین ترتیب که از همان آغاز ، یعنی از سال ۱۹۲۲ ، کارهای کارگری که در جوانان توفان مبارزات پرولتری آید ، پدید شده بود ، و در مدارس آموزشی حزب تئوری مارکسیسم را فرا گرفته بودند ، امکان می یافتند در سازمان های حزبی و در سند یکاها مواضع رهبری را اشغال نمایند . در مورد روشنفکران ، از آنجا که ایشان از منشا خرد بورژوازی و بورژوازی بودند ، امر کار سازی با سختگیری و

دقت بیشتری انجام میگرفت. بدین ترتیب که روشنفکران و دانشجویان انقلابی - یعنی آن روشنفکرانی که "مایل به پیوند با توده های زحمتکش بودند و در این جهت نیز عمل میکردند" - از طرف حزب مأمور کار در میان طبقه کارگر، در کارخانه ها و معادن، می شدند و به کار سخت و پیکار، در پیوند فشرده با طبقه کارگر، برای آموزش کارگران و آمادگی آنها در مبارزاتشان، سیاسی کردن و رهبری و سازمان دادن این مبارزات می-پرداختند. و در عین حال از این طریق خود را "پرولتاریزه" می کردند و از منشا و مواضع طبقاتی غیرپرولتاری خود پیش از این می بریدند. در این راه، کم نبودند دانشجویان و روشنفکران کومنیستی که، به واسطه فقدان آمادگی فیزیکی، شاق بودن وظایف (زیرا که می بایست علاوه بر کار طاقت فرسای بدنی، که کلیه کارگران را زیر بار خود خرد میکرد، وظایف متعدد حزبی را نیز به ثمر برسانند) از پای می افتادند و به صف کومنیست هائی که بر زندان های قرون وسطائی وزیر شکنجه، در خیابان ناپلئون می شدند، یعنی به صف کلبه شهیدان راه انقلاب می پیوستند.

بدین ترتیب، حزب کومنیست چین فعالانه در جنبش کارگری شرکت کرد؛ اصول سازمانی و عملی جدیدی در مقابل آن قرار داد، سطح مبارزات مطالباتی را ارتقا داده، جنبش کارگری را تکامل و سازمان داد، و صفوف کارگران را در سازمان های متعدد و متنوع این طبقه استحکام بخشید. نیروی جنبش کارگری سال ۱۹۲۲ به بعد مدیون پیوند این دو عامل اساسی، یعنی نیروی بالفعل جنبش کارگر رهبری آگاهانه است. دو عاملی که هیچ عامل دیگری نمیتواند جایگزین آن گردد: از طرفی طبقه کارگر بیدار شده و به تدریج در تکان ها و حرکت های خویش رفته رفته نیروی خود را آزمایش میکند و در تجربه بدان پی میرود، و از طرف دیگر رهبری آگاه حزب این نیرو را سمت و سازمان داده، با نفوذ آگاهی بخش سوسیالیسم آن را صیقل میدهد. بدون این تلفیق دو عامل فوق جنبش عملی و عنصر آگاه، رشد جنبش کارگری - حتی در بهترین و مساعدترین شرایط نیز غیرقابل تصور میبود، همانطور که در کنگ فوکنس موقتی جنبش کارگری در پایان این مرحله، بدون در نظر گرفتن نقش رهبری غیرقابل فهم خواهد بود. وقتی که در اواخر این مرحله جنبش کارگری نخست ضریات شدید سرکوب پلیسی میلیتاریست ها، که از رشد پی سابقه جنبش به وحشت افتاده بودند، قرار گرفت، عناصری در رهبری مثل چن دوشیو این ساز را سرد انداخته که کارگران بران پیکارهای طبقاتی خویش را احساس

آسادگی میکنند و نه احساس احتیاج - و بدین ترتیب "عقب ماندگسی خود را به کردن طبقه کارگر نهادند". و اگر جنبش کارگری در این دوره کوتاه آفون کرد و به اشتیاقات پراکنده، مجزا و تصادفی خلاصه گردیده فقط به خاطر شرایط تشدید اختلاف و تضعیف پرولتاریا، بلکه بطور عمده به خاطر گرایش انحلال طلبانه ای بود که تحت تاثیر شرایط خارجی (تشدید سرکوب و اختلاف) در رهبری حزب رشد کرده بود. زیرا که در همان زمان، در خونان، یعنی آنجا که سازمان های جنبش تحت رهبری خردمندان و قاطع مانوسه دون قرار داشت، طبقه کارگر و حزبی تنوا - نمتفند مواضع مستحکم گذشته را کم و بیش حفظ نمایند. و باز اگر جنبش توانست از این مخمصه نجات یابد و دوره جنیدی از اوج گیری نهضت را بگشاید (از ۲۴ تا ۲۷) به خاطر انتخاب سیاست درستی بود که بنسب حزب اجازه داد نیروهای اصلی خود را حفظ کرده، از آرایش جدید نیروهای اجتماعی و سیاسی که به وجود آمده بود، یعنی بطور عمده از گرایش بورژوازی ملی به سازش با پرولتاریا در مقابل تشدید تجاوزات امپریالیسم و هرج و مرج میلیتاریسم، استفاده کند و جبهه واحد وسیعی بر کرد طبقه کارگر با حفظ استقلال طبقه کارگر و حزبی تشکیل دهد.*

* در سال ۱۹۲۳، حزب کومنیست به اعضای خود دستور می دهد وارد گومیندان شوند. این رهنمود حزب کومنیست که در آن زمان بیش از چند صد نفر عضو داشت، علاوه بر اینکه حزب را در مقابل ضربات ارتجاع تا حدودی ایمنی میدهد، به آن امکان نیز میدهد که از زمینه مناسبی برای تبلیغ و نفوذ میان کارگران و دهقانان برخوردار گردد و نیز در داخل گومیندان باعث تقویت جناح چپ آن میگردد. در اواخر مرحله اول ساختمان حزب، یعنی سال ۲۷، مشی انحلال طلبانسیه چن دوشیو در رهبری حزب غلبه پیدا میکند. این مشی که بر اساس ترک سیاست وحدت و مبارزه درون جبهه واحد و انتخاب سیاست سازش زشکارانه توسط رهبری حزب در قبال بورژوازی قرار داشت، تناسب قوا را کاملاً به نفع بورژوازی تغییر داده، چنان گای چک را به سرکوب ضد کومنیستی خود تشویق کرده، باعث شکست موقتی انقلاب میگردد.

(۵ دومین موج مبارزات کارگری چین (۲۷ - ۱۹۲۴)

به دنبال جنبشی که حزب برای احیای سند یکاها برپا کرد، جنبش کارگری به دوره جدیدی گام گذارد. در بهار سال ۱۹۲۵، دومین کنگره - نس کسوری کار در کانتون با شرکت ۴ اتحادیه کارگری (که در آنها عناصر و سازمان های بورژوازی و خرده بورژوازی شرکت داشتند، ولی حزب کمونیست نیز نقش مهمی داشت) ۲۸۱ نماینده، از طرف ۱۶۶ سند یکا که مجموعاً ۵۴۰،۰۰۰ عضو را در بر میگرفتند تشکیل گردید.*

مهمترین تظاهراتی که در این دوره به وقوع می پیوندد و نقش نقطه عطف را در جنبش کارگری چین بازی میکند، "حائشه" ۳۰ مه ۱۹۲۵* و اعتصابات عمومی شانگهای و هنگ کنگ است که متعاقب حادثه میسور برپا گردید. در ماه مه این سال امپریالیسم ژاپن و دستیارانش طوسی پرو و کاسیون های مختلف و یا در پاسخ به اعتصابات کارگران چندین تن از آنان را به قتل میرساند. در روز ۳۰ مه، چندین هزار دانشجو به پشتیبانی از کارگران به تظاهرات برخاستند و مردم را نیز دعوت به تظاهرات کردند. تظاهرات دانشجویان با سرکوب شدید ارتجاع و انتشار تظاهرات کنندگان روبرو میشود و این خود موع علیم اعتراض افشار مختلف مردم و اعتصاب عمومی کسبه و کارگران را برمی انگیزد و به یک جنبش ضد امپریالیستی و انقلابی پرداخته ای، نظیر جنبش ۴ مه ۱۹۱۹ تبدیل میگردد. طبقه کارگر با تمام نیروی خود وارد صحنه مبارزه میشود. در اون ژوئن، بین از ۲۰۰،۰۰۰ کارگر در شانگهای تحت رهبری " سند یکای عمومی شانگهای" - که به همین مناسبت از طرف حزب تاسیس شده بود - به اعتصاب برمیخیزد. و اعتصابات کارگری در مناطق مختلف برپا میشود. در ۱۹ ژوئن، اعتصاب کارگری هنگ کنگ ۲۵۰،۰۰۰ کارگر را در بر میگیرد. در عین حال، یک کمیته آکسیون مرکب از " سند یکای عمومی"، " فدراسیون دانشجویان شانگهای" و " فدراسیون کسبه" شانگهای در ۷ ژوئن تشکیل میگردد. و برنامه ای را حاوی نکات دموکراتیک اقتصادی و سیاسی در مورد کارگران و مردم و نکات ضد امپریالیستی ارائه میدهد. " سند یکای عمومی" همه جا جنبش را هدایت میکند و

* در سال ۱۹۲۲، در نخستین کنگره این سازمان فقط ۱۶۰ نماینده از طرف ۳۰۰،۰۰۰ عضو شرکت داشتند.

رهبری میکند: سند یکاهای متعدد تشکیل میدهند، دسته های انتظاماتی مسلح ترتیب میدهند... بطوریکه در اواخر ماه ژوئن، ۱۱۷ سند یکا را با بیش از ۲۰۰،۰۰۰ عضو در بر میگیرد. جنبش ۳۰ مه و شرکت فعال حزب کمونیست در آن از طریق سند یکای عمومی، نقش رهبرین کننده این سند یکا و حزب کمونیست را در جنبش کارگری تثبیت می نماید. نخست رهبری حزب کمونیست، جنبش همچنان در شان های یغد یا موفقیات بیشتری رشد میکند. در نوامبر ۱۹۲۵، ۶ اعتصاب، در ژانویه ۲۶، ۱۰ اعتصاب، در مارس و مه همان سال به ترتیب ۲۵ و ۲۱ اعتصاب، در مجموع ۱۰۰ موزه را با بیش از ۷۰۰،۰۰۰ کارگر در بر میگیرد. در سال ۱۹۲۶، سومین کنگره فلی کار بران نخستین بار دعوت سند یکای عمومی به تنهایی فراخوانده میشود و بین از نیعی از طبقه کارگر چین را از طریق نمایندگان آن گرد هم میاورد.

اهمیت این مرحله از فعالیت حزب کمونیست چین در انتقال به روستا، رهبری انقلاب ارضی، ایجاد ارتش سرخ

بررسی فعالیت های کمونیست ها قبل از تأسیس حزب و فعالیت های "دبیرخانه کار" (ارگان علمی حزب کمونیست) در سال های ۱۹۲۱/۱۹۲۱، و سپهر فعالیت های " سندیکای عمومی " در سال های بعد از ۱۹۲۵، نقش اساسی ای را که کمونیست ها در چارچوب گروه ها کمونیستی (قبل از ایجاد حزب) و سپس به پیروی از رهنمود حزب، از طریق سازماندهی اقتصادی و سیاسی در جنبش کارگری چین بازی کردند، به وضوح نشان می دهد. این روشنفکران کمونیست، چه در مرحله ابتدائی جنبش کارگری و چه در مراحل بعدی و نیز در طول کلیه بیکارهای طبقه کارگر، در صفوف مقدم، زیر پرچم حزب کمونیست چین قرار گرفتند. آنان به صفوف ارتش پرولتاریای صنعتی چین پیوستند تا از طرفی خود را پرولتریزه کنند و از طرف دیگر معرفت سوسیالیستی و آگاهی ضد امپریالیستی را به درون وی نفوذ داده، پرولتاریا را بین از بین بردن مشکل نمایند. در این پروسه، کادرهای ارزنده ای که از منشا پرولتری بودند، از درون این جنبش توفانی برخاستند و با کادرهایی که از منشا غیر پرولتری (روشن-فکران انقلابی) بودند، پیوند یافتند. امتزاج میان ایدئولوژی مارکسیستی و جنبش کارگری در طول این پروسه تحقق پذیرفت: " جنبش کارگری پایه طبقاتی حزب کمونیست چین را تشکیل میدهد و مبارکسیسم لنینیسم پایه ایدئولوژیستی آن را. حزب کمونیست چین محصول پیوند جنبش کارگری و مبارکسیسم لنینیسم است. "

حال ببنیم جای این مرحله از مبارزات کارگری، این نخستین دوره جنگ انقلابی داخلی، این نخستین دوره ساختمان حزب و در مجموع حیات حزب کمونیست چین و پروسه انقلاب چین چه بوده است.

* رجوع نمود به مقاله " گاهواره حزب کمونیست چین " به قلم دان بین کوان، مترجم در شماره ژوئیه ۱۹۷۲ مجله " چینی آبادان ".

(۱) میدانیم که از سال ۱۹۲۷ به بعد، مرکز ثقل انقلاب چین به روستا انتقال یافت و انقلاب چین پس از قریب ۲۰ سال مرحله عمدتاً روستائی - که در طول آن حزب کمونیست توده های عظیم دهقانان و خلق را بسیج کرد، ارتش توده ای را سازمان ورشد داد و بزرگترین مرتجعین و امپریالیست ها در جنگ توده ای طولانی فائق آمدند. در سال ۱۹۴۹ بجه ایجاد جمهوری توده ای چین انجامید. ولیکن این " انتقال به روستا " ورشد و پیروزی آینده انقلاب میسر نگردید. مگر با پشت سرگردان این مرحله مبارزه و به دنبال و در اثر مبارزات توفانی طبقه کارگر چین در این دوره. این مبارزات آگاهی سیاسی دهقانان فقیر و میانه حال را بیدار ساخت و در مبارزات آنان - که هنوز با تمام اهمیت خود جنبه غالب نیافتاده بود - ناشیویرانگیزنده بجای گذاشت. پیشرفت های ارتش ملی (ارتش گومیندان که حزب کمونیست نیز درون آن چند واحد نظامی تحت رهبری خود داشت) در چین جنوبی، در جریان لشکرکشی به شمال، در ارتباط مستقیم با جنبش های عظیم کارگری شانگهای، کانتون و ووهان، به در قیام را در میان دهقانان این مناطق پاشید و نیز زمینه را برای ایجاد پایگاه های سرخ در این مناطق فراهم ساخت:

" مناطقی که حکومت سرخ چین ابتدا در آنجا پدید آمده و برای مدت طولانی قادر به دوام است، مناطقی (...) نیستند که تحت تاثیر انقلاب دموکراتیک واقع نشده باشند، بلکه مناطقی هستند (...) که در آنجا توده های کارگران، دهقانان و سربازان در جریان انقلاب بورژوا دموکراتیک ۱۹۲۶ و ۱۹۲۷ به تعداد زیادی بپاخاسته اند. (مائوتسه دون: " چرا حکومت سرخ میتواند پابرجا بماند؟ " ج ۱ ص ۹۵)

آنچه که در چین زمینه را برای جنگ توده ای فراهم ساخت، مجموعه پرشماری بود از مبارزات متنوع مسالمت آمیز و فخر آمیز توده های خلق، که در هر قدم بر تجربه خود افزوده، اشتباهات خود را تصحیح کرده، پیکار خود را به سطح عالیتری ارتقاء دادند. و این جمع بندی و ارتقاء سطح ممکن نگردید مگر از طریق حزب کمونیست که در پیوند فشرده با خلق و بویژه طبقه کارگر، این مبارزات را در پرتو تئوری مارکسیسم و در جریان مبارزه ای طولانی (تبلیغ و ترویج و سازماندهی سیاسی و نظامی) رشد و توسعه بخشید. و بدین ترتیب، اعتصابات کوچک کارگری سال های ۲۰ - ۱۹۱۹ به اعتصابات بزرگ همسراه با دفاع مسلحانه و بعد به قیامهای عمومی مسلحانه کارگری و توده ای، و شورش های مسالمت آمیز دهقانان به شورش های عظیم مسلحانه آنان، انجامید.

(۲) خصوصیت اساسی جنگ توده ای رهبری پرولتری آن است. در طول این ۸ سال مبارزه عمدتاً کارگری هسته ای از رزمندگان کارگری و روشنفکران کمونیست مجرب و آیدیده در مبارزات طبقاتی پرولتاریا بوجو آمد که کارهای رهبری دهقانان انقلابی را تأمین نمود. کارهایی که بخودی خود نمی توانستند به وجود آیند. به عنوان نمونه، زندگی سیاسی رفیق مائوتسه دون که در سال ۱۹۱۹ مبتکر گروه های جوانان روشنفکر انقلابی در جوانان بود، و در سال ۱۹۲۲ دبیرکل فدراسیون اپالتی سنیکیاها در همان محل، و از سال ۱۹۲۷ به بعد سازماندهنده "انتقال به روستا"، نشاندهنده این حقیقت و این درس مهم انقلاب چین است. در "مسائل استراتژی در جنگ انقلاب چین" (دسامبر ۱۹۳۶) در بررسی ویژگی های جنگ انقلابی چین، رفیق مائوتسه دون می نویسد:

"ویژگی اول اینست که چین کشور پهناور نیم مستعمره ای است که در زمینه سیاسی و اقتصادی بطور ناموزون تکامل می یابد و انقلاب سال های ۲۷-۱۹۲۴ را پشت سر نهاده است (۱۰۰) چین انقلاب بزرگی را پشت سر نهاده است این انقلاب بذرهای افشاندنه که از آن ارتش سرخ سر بیرون کشیده است. این انقلاب رهبر ارتش سرخ یعنی حزب کمونیست را آماده ساخته است و توده های مردم را آماده ساخته است، بدین ترتیب که به آنان تجربه شرکت در انقلاب را بخشیده است." (آثار منتخب، ج ۱، ص ۸-۲۹۷، چاپ فارسی، بسا مقابله با متون خارجی)

ما در اینجا این مسأله را خاطر نشان می سازیم که فعالیت حزب بطور عمده در شهر بدین معنی نبود که حزب در روستا و در میان سایر اقشار مردم - بویژه دهقانان - به فعالیت نمی پرداخت، بلکه برعکس، از آنجا که حزب از همان آغاز رهبری انقلاب دموکراتیک ضد امپریالیستی و ضد فئودالی را وظیفه خود قرار داده بود، و با توجه به آموزش های لنینی و رهنمود های کمینترن در مورد اهمیت و نقش اساسی دهقانان در کشورهای نیم مستعمره نیم فئودال خاور، فعالیت در میان دهقانان و سازماندهی آنان را از آغاز در دستور کار خود قرار داده بود. به عنوان مثال نخستین اتحادیه های دهقانی در سال های ۲۱-۱۹۲۰ تحت رهبری حزب تشکیل گردید و بعد به تدریج در سایر مناطق نیز، از جمله جوانان، همین اتحادیه های دهقانی رشد کرد و چند صد هزار عضو را در بر گرفت. در سال های ۲۶-۲۵، مائو رهبری اتحادیه های دهقانی جوانان را به عهده داشت و اثر برجسته وی گزارش بررسی جنبش دهقانی جوانان حاصل

فعالیت و بررسی های وی در این دوره و منعکس کننده اوج کیرن جنبش دهقانی در این سال ها است. در همین سالها، گلگه های اتحادیه های دهقانی چند صد هزار نفر را نمایندگی میکرد (۲۰۰،۰۰۰ در سال ۱۹۲۵ و ۶۰۰،۰۰۰ در سال ۱۹۲۶). همچنین در جریان لشکرکشی به شمال حزب روابط محکمی با دهقانان برقرار نمود. بدین ترتیب حزب کمونیست میکوشید تا به طوری و در فرصت های گوناگون دهقانان را بیشتر به مبارزه کشانده و بسیج و متشکل نماید و اتحاد میان پرولتاریا و دهقانان فقیر را، که در مرحله بعدی در درون ارتش سرخ کارگران دهقانی تبلور یافت، پایه ریزی و مستحکم نماید. اما تمرکز فعالیت حزب در شهر - ونه در روستا - در مرحله اول، دلیل دیگری نداشت جز لزوم پیوند عناصر مارکسیست و روشنفکران انقلابی با طبقه کارگر، یعنی انقلابی ترین و پیشروترین طبقه جامعه نیم مستعمره نیم فئودال چین، و لزوم پیوند مارکسیسم با جنبش کارگری و ایجاد حزب و تحکیم نخستین پایه های آن در میان تنها طبقه ای که رسالت برانداختن کتبه نظامات کهنه و استقرار سوسیالیسم را در جامعه به عهده دارد.

(۳) این نخستین مرحله ساختمان حزب کمونیست چین در عین حال نخستین دوره جنگ انقلابی در چین و آغاز مبارزه مسلحانه خلق چین است، که طی آن طبقه کارگر و حزب کمونیست نخستین تجربیات مبارزه مسلحانه خود را می اندوزند. این مبارزه مسلحانه از همان آغاز (از سال ۱۹۲۵) چه در شهر (تشکیل گروه های مسلح کارگری، انضامات همراه با دفاع مسلحانه، قیام های مسلحانه کارگری) که نقش عمده را در مبارزات داشته است، و چه در روستا، اخصاً توده های دارد، و از سال ۲۷ به آغاز جنگ توده ای به تنگ انقلاب ارضی منجر میشود. این دوره، دوره لشکرکشی به شمال و قیام های کارگری شانگهای و کانتون و قیام های دهقانی نان چان و "دروپائیزی" است. قبل از لشکرکشی به شمال، سندیکاهای کارگری تحت رهبری حزب کمونیست شروع کرده بودند به ایجاد "واحدهای مراقبت نظامی" ورزیده های در سطوح مختلف منطقه ای، شهری و کارخانه، با وظیفه دفاع از اعضا با کارگران در مقابل سرکوب ارتجاع. کوشش این سندیکاهای این بود که کارگران را مستقیماً از کمیته ان و ارتش آن مسلح سازد. در سندیکاهای بزرگ، این گروه های مسلح کارگری بسیار فعال و نیرومند بودند. مثلاً در آوریل ۱۹۲۷، گروه

(۲) خصوصیت اساسی جنگ توده ای رهبری پرولتاری آن است. در طول این ۸ سال مبارزه عمدتاً کارگری هسته ای از رزمندگان کارگری و روشنفکران کمونیست مجرب و آیدیده در مبارزات طبقاتی پرولتاریا بوجو آمد که کارهای رهبری دهقانان انقلابی را تأمین نمود. کارهایی که بخودی خود نمی توانستند به وجود آیند. به عنوان نمونه، زندگی سیاسی رفیق مائوتسه دون که در سال ۱۹۱۹ متحرک گروه های جوانان روشنفکر انقلابی در حوان بود، و در سال ۱۹۲۲ دبیرکل فدراسیون ایالتی سننگاها در همان محل، و از سال ۱۹۲۷ به بعد، سازماندهنده "انتقال به روستا"، نشاندهنده این حقیقت و این درس مهم انقلاب چین است. در "مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین" (دسامبر ۱۹۳۶) در بررسی ویژگی های جنگ انقلابی چین، رفیق مائوتسه دون می نویسد:

"ویژگی اول اینست که چین کشور پهنای نیم مستعمره ای است که در زمینه سیاسی و اقتصادی بطور ناموزون تکامل می یابد و انقلاب سال های ۲۷-۱۹۲۴ را پشت سر نهاده است (۱۰۰) چین انقلاب بزرگی را پشت سر نهاده است این انقلاب بذرهای افشاندنه که از آن ارتش سرخ سر بیرون کشیده است، این انقلاب رهبر ارتش سرخ یعنی حزب کمونیست را آماده ساخته است و توده های مردم را آماده ساخته است، بدین ترتیب که به آنان تجربه شرکت در انقلاب را بخشیده است." (آثار منتخب ج: ۱، ص ۸۸-۲۹۷، چاپ فارسی، بسا مقابله با متون خارجی)

ما در اینجا این مسأله را خاطر نشان می سازیم که فعالیت حزب بطور عمده در شهر بدین معنی نبود که حزب در روستا و در میان سایر اقشار مردم - بویژه دهقانان - به فعالیت نمی پرداخت، بلکه برعکس، از آنجا که حزب از همان آغاز رهبری انقلاب دموکراتیک ضد امپریالیستی و ضد فئودالی را وظیفه خود قرار داده بود، و با توجه به آموزش های لنینی و رهنمود های کمینترن در مورد اهمیت و نقش اساسی دهقانان در کشورهای نیم مستعمره نیم فئودال خاور، فعالیت در میان دهقانان سازماندهی آنان را از آغاز در دستور کار خود قرار داده بود. به عنوان مثال، نخستین اتحادیه های دهقانی در سال های ۲۱-۱۹۲۰ تحت رهبری حزب تشکیل گردید و بعد به تدریج در سایر مناطق نیز، از جمله حوان، همین اتحادیه های دهقانی رشد کرد و چند صد هزار عضو را در بر گرفت. در سال های ۲۶-۲۵ مائو رهبری اتحادیه های دهقانی حوان را به عهده داشت و اثر برجسته وی گزارش بررسی جنبش دهقانی حوان حاصل

فعالیت و بررسی های وی در این دوره و منعکس کننده اوج کیرن جنبش دهقانی در این سال ها است. در همین سالها، کنگره های اتحادیه های دهقانی چند صد هزار نفر را نمایندگی میکرد (۲۰۰،۰۰۰ در سال ۱۹۲۵ و ۶۰۰،۰۰۰ در سال ۱۹۲۶). همچنین در جریان لشکرکشی به شمال حزب روابط محکمی با دهقانان برقرار نمود. بدین ترتیب حزب کمونیست میگویند تا به طوری و در فرصت های گوناگون دهقانان را بیشتر به مبارزه کشانده و بسیج و متشکل نماید و اتحاد میان پرولتاریا و دهقانان فقیر را، که در مرحله بعدی در درون ارتش سرخ کارکنان دهقانی تبلور یافت، پایه ریزی و مستحکم نماید. اما تمرکز فعالیت حزب در شهر - ونه در روستا - در مرحله اول، دلیل دیگری نداشت جز لزوم پیوند عناصر مارکسیست و روشنفکران انقلابی با طبقه کارگر، یعنی انقلابی ترین و پیشروترین طبقه جامعه نیم مستعمره نیم فئودال چین، و لزوم پیوند مارکسیسم با جنبش کارگری و ایجاد حزب و تحکیم نخستین پایه های آن در میان تنها طبقه ای که رسالت برانداختن کج نظامات کهنه و استقرار سوسیالیسم را در جامعه به عهده دارد.

(۳) این نخستین مرحله ساختمان حزب کمونیست چین در عین حال نخستین دوره جنگ انقلابی در چین و آغاز مبارزه مسلحانه خلق چین است، که طی آن طبقه کارگر و حزب کمونیست نخستین تجربیات مبارزه مسلحانه خود را می اندوزند. این مبارزه مسلحانه از همان آغاز (از سال ۱۹۲۵) چه در شهر (تشکیل گروه های مسلح کارگری، انضامات بات همراه با دفاع مسلحانه، قیام های مسلحانه کارگری) که نقش عمده را در مبارزات داشته است، و چه در روستا، خصلت توده ای دارد، و از سال ۲۷ به آغاز جنگ توده ای به شک انقلاب ارضی منجر میشود. این دوره، دوره لشکرکشی به شمال و قیام های کارگری شانگهای و کانتون و قیام های دهقانی نان چان و "دروپائیزی" است. قبل از لشکرکشی به شمال، سنگین های کارگری تحت رهبری حزب کمونیست شروع کرده بودند به ایجاد "واحدهای مراقبت نظامی" ورزیده های در سطوح مختلف منطقه ای، شهری و کارخانه، با وظیفه دفاع از اعضا یا کارکنان در مقابل سرکوب ارتجاع. کوشش این سنگین ها این بود که کارکنان را مستقیماً از کمیته های ارتش آن مسلح سازد. در سنگین های بزرگ، این گروه های مسلح کارگری بسیار فعال و نیرومند بودند. مثلاً در آوریل ۱۹۲۷، گروه

سلح سندیکی عمومی تساجی ووهان دارای ۵۰۰ عضو متغیر و ۶۰ عضو دائمی بودند. در سال ۲۷ کبیه^۱ سند بیکان های چپ (وابسته به حزب کمونیست) همانند سند بیکها و سازمان هان رقیب و یا متعلق به دشمنان، دسته های مسلح خود را داشتند، که به تفنگ و یا حتی به چوب و چمچاق مسلح بودند. طبقه کارگر چین در جریان مبارزات خود تحت رهبری حزب در یافته بود که برای دفاع از خود و بران تصرف قدرت سیاسی احتیاج به تفنگ دارد. حزب کمونیست نظیرم اشتباهات ناشی از مشی چین دوسو و در مساله تصرف قدرت، اندیشه مقاومت مبارزه مسلحانه را در میان طبقه کارگر پرورتر داده بود.

مجموعه این مبارزات و حادث شدن تضاد میان بورژوازی (جناح راست کومیندان) و پرولتاریا (حزب کمونیست)، خلق و فتود الیسم، به قیام مسلحانه عمومی پرولتاریا تحت رهبری حزب کمونیست (در شانگهای و در کانتون) منجر گردید. و مبارزه مسلحانه، در شرایط خبیات بورژوازی و ناکافی بودن نیروی طبقه کارگر در مقابله با سرکوب ارتجاع، انتقال بسه روستا را از طریق قیام هان نان چان و " درو پائیزی" ضروری نمود. قیام " درو پائیزی" نقطه اوج و تبلور فعالیت های حزب در سراسر مرحله اول در زمینه های مختلف و در میان کارگران، دهقانان و سربازان بود: نیروهای مسلح این قیام که در شرایط بسیار سخت (شکست انقلاب و تخلیه نیروهای کم انقلاب، هرج و مرج داخلی حزب ناشی از مشی رژیوینوسی چین دوسو منی بر سازش با بورژوازی)، تحت رهبری رفیق مائو سازمان داده شد، از سه هفت تشکیل شده بود: هفت اول مرکب بود از نیروی گارد شهر اوخان (بخشی از ارتش کومیندان که همزمنی آن در دست اعضای حزب کمونیست بود)، هفت دوم بطور عمده از کارگران راه آهن و معدنچیان شوی کوشان و آن یوان (که از نخستین سال های ۲ توسط حزب سازماندهی شده بودند) تشکیل میشد، و هفت سوم عبارت بود از نیروهای مسلح دفاع از خود دهقانان. قیام درو پائیزی تبلور اتحاد کارگران، دهقانان و سربازان و نطفه ارتش سرخ بود. رفیق مائو سه دون با تجربه نظامی این دوره حزب و تاثیر آن در حیات حزب در مرحله بعد چنین برخوردار میکند:

" حزب ما با آنکه طی سه یا چهار سال، یعنی از سال ۱۹۲۱ - سال بنیانگذار حزب کمونیست چین - تا سال ۱۹۲۴ (نخستین کنفره ملی کومیندان) نتوانست اهمیت شرکت مستقیم در کار تدارک جنگ و سازماندهی قوای مسلح را درک کند و در دوره ۲۷-۱۹۲۴

و حتی مدتی بعد از آن نیز این نکته را بعد کافی درک نکرد. معدنک در سال ۱۹۲۴ با شرکت در کار آکادمی نظامی جوان پسو وارد مرحله نوینی شد و شروع به درک اهمیت امور نظامی کرد. حزب با کمک به کومیندان در جنگ گوان دون و شرکت در لشکرکشی به حال رهبری قسمتی از قوای مسلح را بدست گرفت. شکست انقلاب برای حزب ما درس دردناکی بود، و بعد قیام نان چان و قیام درو پائیزی و قیام گوان جو برپا گردیدند و مرحله نوینی، مرحله تاسیس ارتش سرخ فرا رسید. این دوران بسیار مهمی بود که حزب ما طی این دوران نتوانست به درک کاملی از اهمیت ارتش دست یابد.

(مسائل جنگ و استراتژی : ج ۲، ص ۵/۳۳۴)

چند برخورد نادرست و انحرافی به تجربه نخستین مرحله ساختمان حزب کمونیست چین (۲۷/۲۱)

ما سعی کردیم اهمیت نخستین مرحله ساختمان حزب کمونیست چین را از جهت آماده کردن زمینه مبارزه و سیمنتر بعدی، از جهت ایجاد و آماده ساختن هسته رهبریکنده ارتش سرخ یعنی حزب کمونیست، و از جهت تجربه نظامی حزب و ایجاد ارتش سرخ، نشان دهیم. تکیه بر روی تجربه این قسمت از حیات حزب کمونیست چین از این نظر حائز کمال اهمیت است که - همانطور که در مقدمه این بررسی گفتیم - بدون درک درست چگونگی بوجود آمدن حزب کمونیست، ضرورت تاریخی آن و چگونگی قرار گرفتن آن در راس نهضت ضد امپریالیستی و ضد فتودالی، بحث بر سر رهبری انقلاب ارضی و انقلاب دموکراتیک نوین توسط حزب کمونیست چین از پایه نادرست خواهد بود، و به طرز اجتناب ناپذیری به برداشت متافیزیکی از نوع برداشت رژی دبره از نقش حزب کمونیست چین منجر میگردد. ما در زیر به سه برخورد به این مساله اشاره میکنیم: رفیق احمدزاده، رژی دبره و " سازمان انقلابی". سه برخوردی که گراپنکه در سطوح مختلف کم بها دادن و یا نفی تجربه قرار دارند، وجه مشترکشان ارزیابی نادرست از تجربه است: در حالیکه رفیق احمدزاده به تجربه این مرحله کم بها میدهد و معتقد است که در طول " سال های اندک تجربه سیاسی" فقط سیاسی و نه نظامی (!) حزب " با ادعای اندک" به " نیرویسی

بزرگ و پیشرو" تبدیل میشود، و دلیل این امر را نیز به "شرایط خاص" چین نسبت میدهد؛ رژی دبره بکلی بروی این مرحله ساختمان حزب خط بطلان میکشد و از "تجربه" مصیبت بار اولین جنگ داخلی، قیام شهری و اعتصاب کانتون" * صحبت میکند؛ و "سازمان انقلابی" یک قدم از دبره جلوتر می رود و نه تنها تجربه را منفی ارزیابی میکند، بلکه آن را در رابطه با یک مشی اپورتونیستی موهوم مخالف با مشی پرولتری مائو قرار میدهد.

رفیق احمد زاده بجای اینکه مبارزه و بغرنجی آن و وسعت و عمق آن را از نظر سیاسی، تشکیلاتی و نظامی ببیند، توجه خود را به سوسی "سال های انک" معطوف می سازد (بگذریم از اینکه معلوم نیست اندک بودن از نظر زمانی چیست)، و بجای اینکه نقش فعال کمونیست ها و حزب کمونیست را در پیشبرد جنبش کارگر و نهضت ضد امپریالیستی ببیند، "شرایط خاص" را می بیند، و در مورد همین "شرایط خاص" نیز بغرنجی سیاست اتحاد با بورژوازی ملی و صدماتی را که حزب در نتیجه درک نادرست خود از این امر متحمل گردید، نمی بیند، ولی امکانات و تسهیلاتی را که برای حزب در نتیجه شرکت در دولت گومیندان بوجود آمده بود، می بیند. و باز توجه نمیکند که حزب کمونیست درست به سبب کاربانی رهبری خود و مشی درست پرولتری خود، در آن زمان که هنوز مشی روزیونیستی چن دوسو بر رهبری غالب نشده بود، به درستی لزوم اتحاد با بورژوازی ملی و پیوستن به گومیندان را، البته با حفظ استقلال حزب، تشخیص داده، در این جهت قدم برداشت، و در واقع باید گفت که حزب کمونیست چین با توجه به شرایط خاص چین، و نه به دلیل شرایط خاص، و بنا به ضرورت تاریخی و رسالتی که بر عهده پرولتاریا بود تشکیل گردید، و رشد نمود. از این گذشته، این شرایط خاص، اگر مقصود آزادی های دموکراتیک باشد، آنقدرها هم که رفیق میگوید "بیمار مساعد" نبوده است. صرف نظر از مدت کوتاهی در زمان حیات سون یاتسن، و آن هم در مناطق تحت تسلط وی؛ در بقیه موارد، چه در طول مبارزات کارگری و شهری چه هنگام جنگ های داخلی و چه هنگام جنگ ضد امپریالیستی، چه در نواحی تحت تسلط گومیندان و چه در نواحی تحت تسلط دیکتاتورهای نظامی و تجار و زنگران ژاپنی، حزب کمونیست و ارتش سرخ هدف اصلی سرکوب ضد انقلاب

* صفحه ۱۰۷ جزوه رفیق احمد زاده (ص ۱۸۵ چاپ فرانسه)

و امپریالیست ها بودند، و فعالیت حزب در این مناطق بطور مخفی انجام میگرفته است. در همین زمینه باید اضافه کنیم که حزب کمونیست و ارتش سرخ از اعتماد و پشتیبانی توده های دهقان به سادگی برخوردار نکرده، و طبیعی است که کار کمونیست ها در میان دهقانان، بخاطر خصلت ها و ماهیت خرده بورژوازی اینان، به مراتب از کار در میان طبقه کارگر که تشکل پذیرترین طبقه است، مشکل تر است، در نوامبر ۱۹۲۸، علیرغم سال ها فعالیت در میان طبقه کارگر و دهقانان و رشد قابل توجه مبارزات مسلحانه و غیر مسلحانه، مائو تسه دون می نویسد:

"ارتش سرخ به هرجا که وارد می شود، توده ها را سرد و بی تفاوت می یابد، و تنها پس از کار تبلیغاتی ما است که توده ها آهسته آهسته (تکیه روی کلمات از ما است) به جنب و جوش می افتند."

و اما رژی دبره در زهنی گری تا آنجا پیش می رود که تجربه نظامی حزب کمونیست چین را به آکادمی نظامی حوان یو و "فرستادگان شوروی" محدود میکند و بروی سراسر تجربه مبارزات کارگری و قیام های متعدد کارگری و دهقانی، جنگ کوان دون، لشکر کشی به شمال، و بعد در آغاز مرحله دوم - پیکارها متعدد علیه سه عملیات محاصره و سرکوب گومیندان، یعنی تمام آن تجاری که به گفته مائو در پرتو آنها حزب توانست بعد از مدتها (دبره معتقد است: "بزودی") "به درک کاملی از اهمیت ارتش و امور نظامی" نایل گردد، سرپوش میگذارد:

"برود بین به محض ورودش آموزش افسران کمونیست چینی را بر آکادمی نظامی وامیوا" (که در سال ۱۹۲۴ تأسیس شد) "سازمان داد" (توجه کنید: برود بین سازمان داد) "که بزودی به حزب کمونیست اجازه داد، چنانکه مائو در ۱۹۳۸ گفته است، اهمیت مسائل و امور نظامی را باز شناسد". (نقل از صفحه ۱۰۷ جزوه رفیق) .

بدین ترتیب مهم نیست که این احزاب چگونه بوجود آمدند؛ از یک تجربه مصیبت بار گذشتند و راه رستگاری را یافتند و بعد ها نیز "در جریان تکامل بعدی تضاد های بین المللی این احزاب را (احزاب کمونیست چین و ویتنام) در راس مقاومت توده ای بر ضد امپریالیسم خارجی قرار داد" (؟) (صفحه ۱۰۸ جزوه رفیق، نقل از دبره)؛ بدین ترتیب "رهبری حزب"، "انتقال به روستا"، "گسیختن از گومیندان" تبدیل میشوند به مفاهیم و به وقایعی متافیزیکی در زندگانی حزب کمونیست چین

و بدون رابطه ای با مبارزه، ایدئولوژیکی درون حزب و آرایش طبقاتی جامعه، چین. اما برخلاف تصور باطل دبره، آنچه که در مرحله اول انقلاب چین "مصیبت" میتواند نامیده شود، جنگ انقلابی داخلی، مبارزات عظیم کارگری، قیام کارگران دهقانی، لشکرکشی به شمال... نیست، بلکه شکست انقلاب است در نتیجه، غلبه، مشی اپورتونیستی-چین دو سیو، در "اواخر مرحله اول":

"مرحله اول دوران کودکی حزب بود. در اوایل و اواسط این مرحله مشی حزب صحیح بود و شور و شوق انقلابی اعضا و کادر های حزب در سطح فوق العاده عالی قرار داشت. از اینجا بود که پیروزی نخستین انقلاب بزرگ بدست آمد. معذالک، با وجود این حزب ما هنوز سال های کودکی را میگذرانیم و در سه مسأله اساسی یعنی جبهه، متحد، مبارزه، مسلحانه و سازمان حزب تجربه نداشت و تاریخ و جامعه چین را زیاد نمی شناخت (۰۰۰) از این جهت بود که در اواخر این مرحله یا در حساسترین لحظات این مرحله افرادی که در ارکان های حزب مواضع مسلط را در اختیار داشتند، نتوانستند تمام حزب را در تحکیم پیروزیهای انقلاب رهبری کنند و در نتیجه از طرف پیروزی اغوا شده و باعث شکست انقلاب گردیدند... (تکیه روی کلمات از ما است) (مائوتسه دون: "بمناسبت انتشار اولین شماره مجله کمونیست"، ج ۲، ص ۳۴۴).

این افراد که "از طرف پیروزی اغوا شده بودند" کسانی دیگر نبودند جز چین دو سیو و جان کواتو: نقطه مشترک اپورتونیسم راست چین دو سیو - که "تمام توجه خود را به همکاری با کومیندان معطوف ساخته بود" - و اپورتیسم "چپ" جان کواتو - که توجه خود را فقط به جنبش کارگری معطوف ساخته بود" - در فراموش کردن دهقانان و تخطئه مبارزات بزرگ انقلابی آنان بود: "آنها حس میکردند که نیرویشان کافی نیستند ولی نمیدانستند سرچشمه قدرت کجا است و متحدین وسیع را کجا میتوانند یافت". در نتیجه، این هرنو نوع اپورتونیسم به خلع سلاح کردن پرولتاریا و سیرانداختن در مقابل پیروزی منجر میگردد: "اشتباه آنها بطور عمد در این بود که آنها از جریان ارتجاعی موجود در درون کومیندان به وحشت افتاده بودند و جرات نمیکردند از مبارزات بزرگ انقلابی دهقانان که درگیر شده بود یا در شرف درگیر شدن بود پشتیبانی کنند... آنها

* یادداشت های "تحلیل طبقاتی جامعه چین"، ج ۱ آثار منتخب، ص ۱۰۵.

برای اینکه خود را با کومیندان همزنگ سازند، ترجیح دادند عمده ترین متحد انقلاب یعنی دهقانان را طرد کنند و طبقه کارگر و حزب کمونیست را تنها و بی پشتیبان بگذارند. اگر کومیندان در تابستان ۱۹۲۷ جسارت به خیانت نمود و پیکار "تصفیه حزب" و جنگ علیه خلق را آغاز کرد علتش بطور عمده آن بود که توانست از این نقطه ضعف حزب کمونیست بهره برداری نماید.*

اما در این شرایط، مشی درست رهبری حزب به نمایندگی مائوتسه دون در مقابل اپورتونیسم فد برافراشت. رفیق مائو در آثار خود "تحلیل طبقاتی جامعه چین" و "بررسی جنبش دهقانی خونان" ماهیت دوگانه پیروزی ملی را و نقش دهقانان را بمثابه پشتیبانان عمده پرولتاریا تشریح میکند. در "گزارش خونان" بویژه به دفاع از مبارزات بزرگ انقلابی دهقانان برمیخیزد و به استقبال اوج گیری جنبش دهقانی می شتابد و بر این اساس وظیفه حزب پیشاهنگ پرولتاریا را در رهبری جنبش دهقانی برجسته می سازد:

"در اندک زمانی صدها میلیون دهقان (۰۰۰) چون توفانی سهمگین، چون گردبادی تند، با نیروی بس قدرتمند و سرکش بپا خواهند خاست و هیچ قدرتی را هر قدر هم که عظیم باشد یارای بازداشتن آنها نخواهد بود (۰۰۰) آیا باید پیشاپیش دهقانان حرکت کرد و آنها را رهبری نمود یا اینکه در عقب آنها ماند و با سر و دست انتقادشان کرد و یا در برابر آنان ایستاد و با آنها مخالفت نمود؟"

(گزارش بررسی جنبش دهقانی خونان، ج ۱، ص ۳۲)

و در حالیکه چین دو سیو در برابر جنبش دهقانی می ایستد و با آن مخالفت می نماید، مائوتسه دون و دیگر رهبران انقلابی، در اواخر سال ۲۷ و اوایل ۲۸ قیام های نان چان و "درو پائیزه" را توسط نیروهای مسلح کارگری و دهقانی و بخشی از نیروهای ارتش ملی که زیر هژمونسی حزب قرار داشتند، به راه میاندازد و ارتش سرخ کارگری، دهقانی را بوجود میآورد، و برای آغاز انقلاب ارضی در کوهستان جین کان مستقر میگردد.

بدین ترتیب، مرکز ثقل انقلاب به روستا منتقل میشود. و برخلاف نظر دبره، حزب کمونیست "مشی کاملاً متضاد" اتخاذ نمیکند، بلکه در جهت تکامل مشی درست حزب در مرحله اول، و بر اساس شناخت

* یادداشت های "گزارش بررسی جنبش دهقانی خونان"، ج ۱، ص ۳۲.

بیشتر حزب از شرایط مشخص جامعه چین و تغییر و تحول در آرایش طبقاتی و نیروهای سیاسی وضع مبارزاتی، حرکت میکند. صحبت بر سر این نیست که "حزب این تجربه را (تجربه مصیبت بار اولین جنبش انقلابی داخلی) جذب کرد و به رهبریات توسعه توفش آنرا به یک فهم انتقاد از خود بدل ساخت" (دبره)، بلکه واقعیت اینست که حزب، مشی اپورتونیستی چن دو سیورا در زمینه وحدت با بورژوازی و نقضش دهقانان انقاد و طرف کرد - و نه سراسر تجربه مرحله اول را. و در سایه تجارب بدست آمده از مرحله اول و به علت فهم بهتر تاریخ و جامعه چین و ویژگی ها و قوانین انقلاب چین *، تحت رهبری مشی درست مائوتسه دون، از شکست تاکتیکی انقلاب درس گرفت، انقلاب را از بن بست خارج ساخت و در مسیر درست خود حفظ نمود و راه انقلاب ارضی، جنگ توده ای و محاصره شهرها از طریق دهات را بر انقلاب گشود.

میدانیم که در آستانه پیروزی انقلاب دموکراتیک (۱۹۴۹) مرکز نقل انقلاب یار دیگر به شهرها انتقال یافت. رفیق مائوتسه دون یار دیگر بر اساس تحلیل همه جانبه از شرایط و وضعیت موجود، در گزارش سه دومین بلنوم هفتمین دوره کمیته مرکزی * این مساله را تشریح نمود. بی تردید، این انتقال از شهر به ده و مجددا از ده به شهر، به بطور مکانیک و یا بدینال این یا آن "تجربه مصیبت بار"، بلکه بر اساس فهم دیالکتیکی از رابطه شهر و ده، پرولتاریا و دهقانان، جبهه متحد بسا بورژوازی و مبارزه مسلحانه، انجام گرفته است. و این امری است که به کراتبا خلاصه کردن تجربه انقلاب چین و حزب کمونیست چین به جنگ انقلاب ارضی و مرحله "روستائی" فراموش میشود. در این زمینه آموزنده است که نظری هم به ارزیابی "سازمان انقلابی" از این تجربه بیفکنیم.

در جزوه ای که تحت عنوان "مبارزه مسلحانه را بر اساس مارکسیسم - لنینیسم اندیشه مائوتسه دون سازمان دهم"، که سازمان انقلابی حزب بوده ایران در خارج از کشور به منظور "رد نظرات انحرافی نرزمینه چگونگی شروع مبارزه مسلحانه" انتشار داده است، این اظهارات و قضاوت های حکیمانه را در مورد ایجاد حزب و تجربه حزب کمونیست چین در این زمینه، ارائه داده است:

* مائو: "بعناست انتشار اولین شماره مجله کمونیست"، ج ۲، ص ۴۳۰.
* ج ۴، ص ۵۲۳.

"... آنها تیکه ادعا میکنند که باید ابتدا در شهر در میان طبقه کارگر یا با کار در میان مارکسیست لنینیست ها حزب را به وجود آورد و بعد سمت کار خود را روستا قرار داد، به واقعیات جامعه ایران، مرحله انقلاب ایران و رابطه ایجاد و ساختمان حزب با آن توجه ندارند. (....) آنها در حقیقت انقلابی بودن دهقانان فقیر و پرولتاریای ده را نفی میکنند و معتقدند اگر تشکلهای مارکسیستی لنینیستی از همان آغاز در ده نفوذ و مبارزه کنند باصطلاح "پرولتریزه" نمی شوند و در محیط "خرده بورژوازی" ده کمونیست نمی شود ساخت. اینها از همان قشای افرادی هستند که در چین علیه خط مشی پرولتری مائوتسه دون مبارزه کردند و ماهیت آنان امروز روشن شده است." (تکیه روی کلمات از ما است) ("توده"، شماره ۲۲، اسفند ۳۳، ص ۵)

"سازمان انقلابی" حزب توده ایران در خارج از کشور که گویی هرگز چیزی به نام جنبش کارگری نشنیده است، که سمت نفوذ در روستا را با کار مهندسانی در میان پرولتاریای صنعتی در تضاد می بیند، که می خواهد با عجله "تشکل های مارکسیستی لنینیستی" (!؟) خود را - که معلوم نیست جدا از مبارزه درون طبقه کارگر، از کجا، چگونه و طی چه پروسه ای به وجود می آیند - به روستا منتقل کند و در آنجا حزب کمونیست را بر اساس "جهان بینی توده ای" (!؟) بسازد... تصور میکند که خطا مشی پرولتری رفیق مائو "ایجاد حزب در روستا" بوده است و در مقابل آن اپورتونیست ها (چن دو سیو؟) برعکس به ایجاد حزب در شهر معتقد بوده اند. این تصور سطحی و بی پایه از تاریخ حزب کمونیست چین و مبارزه ایدئولوژیکی درون آن فقط می تواند از جهان بینی خرده - بورژوازی و جهالت عظیم گردانندگان "توده" برخیزد... که برخاسته از عیب تر اینکه "توده" پروایی ندارد از اینکه این چنین مهملات و جعلیات تاریخی را تحت لوای اندیشه مائوتسه دون رواج دهد: ما در مورد مساله شهر و ده و اهمیت مرحله شهری حزب کمونیست چین به اندازه کافی صحبت کردیم... و اما درباره مساله "محیط خرده بورژوازی ده"، از آنجا که لازم نمی دانیم اصول بدیهی مارکسیسم را در این زمینه تکرار کنیم، به چند مورد تصریح رفیق مائو در رابطه با تجربه انقلاب چین، اکتفا میکنیم. از جمله مسائل مهمی که حزب کمونیست چین از همان آغاز ایجاد ارتش سرخ و انتقال به روستا با آن مواجه بود، مساله خطت خرده -

* جهان بینی مافوق طبقاتی جدیدی است از اکتشافات سازمان انقلابی: "توده"، شماره ۲۲

بورژوازی محیط دهقانی بود. در آثار رفیق مائو که در نخستین سال‌های مرحله دوم ساختمان حزب نوشته شده است به کرات به این موضوع اشاره شده است و با اثرات و نتایج آن برخورد شده است. در "مسائل جنگ و استراتژی" (۱۹۲۸) آمده است:

"توده‌های دهقانی و توده‌های خرده بورژوازی شهری چین می‌خواهند فعالانه در جنگ انقلابی شرکت بجویند و آنها را به پیروزی کامل برسانند. آنها نیروهای عمده جنگ انقلابی اند، ولی از آنجا که دارای خصوصیات مولدین خرده پا هستند، افق دید سیاسی آنان محدود است (و بخشی از خیل بیکاران دارای افکار آنارشستی هستند) و بدین جهت نمی‌توانند جنگ انقلابی را بدرستی رهبری کنند." (ج ۱، ص ۲۹۱)

در "درباره" اصلاح نظرات نادرست در حزب، رفیق مائو به تظاهر اپتولوژی خرده بورژوازی در امور نظامی تکیه میکند و میگوید:

"بدیهی است که سرچشمه اینگونه نظرات نادرست در سازمان حزبی سپاه چهارم از آنجاست که ترکیب اساسی این سازمان حزبی بطور عمده از دهقانان و سایر عناصر دارای منشاء خرده بورژوازی تشکیل میگردد." (تکیه از ما است) (ج ۱، ص ۱۵۷)

البته برای مائو توده‌ها که آموزش‌های مارکس و لنین را در مورد مقام پرولتاریا در رابطه با تولید، تشکیل پذیری و انضباط پذیری و روحیه انقلابی پیشروی را فراموش نکرده است، و می‌تواند بخوبی میان پرولتاریا و خرده بورژوازی فرق بگذارد، این حقایق "بدیهی" است. اما برای "توده" که از این حقایق فرسنگ‌ها بدور است، بد نیست نقل قول دیگری را از رفیق مائو در رابطه با یکی از تظاهرات اپتولوژی خرده بورژوازی در میان توده دهقانان ذکر کنیم:

"اقتصاد منطقه مرزی اقتصاد کشاورزی است که در بعضی نقاط هنوز عصر هاوین و خرمنکوب را طی میکند (۰۰۰) واحد سازمان اجتماعی در همه جا طایفه اسنکه خانواده هائهم اسم را در بر میگیرد. در سال زمان‌های حزب روستا اغلب اتفاق می‌افتد که جلسه حوزه عملا به مجمع طایفه بدل میگردد. زیرا حوزه از اعضای تشکیل میشود که دارای نام خانوادگی واحدند و با هم زندگی میکنند. در چنین شرایطی، ایجاد یک "حزب بلشویک مبارز" واقعا کار خیلی مشکلی است." (تکیه از ما است) ("مبارزه در کوهستان چین گان" ج ۱، ص ۱۳۷) (در متن خارجی لغت‌های استعمال شده معنی "ساختمان" را امید هدنه "بچاد")

علیرغم تمام مشکلاتی که خصلت خرده بورژوازی دهقانان در مناطق پایگاه انقلابی، در زمینه‌های مختلف سیاسی و نظامی، تولید میکرد و بطور جدی مانع ساختمان حزب در مناطق روستائی میگردد، حزب کمونیست موفق گردید سازمان‌های حزبی واقعا بلشویکی شده و ارتشی با انضباط موکد انقلابی-پرولتاریائی در مناطق مبارزه جوی روستا بسازد. اگر این امر مهم میسر گردد بد بخاطر این بود که حزب کمونیست اصولا بر پایه یک پرولتاریائی صنعتی نیرومند و متمرکز بنا شده و رشد یافته است و در انقلاب ۲۷-۱۹۲۴ آیدیده شده، رهبران آن از همان ابتدا فعالیت سیاسی خود به طبقه کارگر و مبارزاتش بطور نزدیک ملحوظ شده اند و عملا با مارکسیسم لنینیسم عجین گردیده اند.

... اما برای "سازمان انقلابی" حزب توده ایران در خارج از کشور که تصورش از ایجاد حزب طبقه کارگر، حزبی بدون طبقه کارگر است. همه این حقایق همه این آموزش‌های طبقاتی در پرستش بدیهی "توده‌های دهقان" محو و زایل میشود!

x x
x

حزب کمونیست چین در نتیجه تلفیق دو جنبه بزرگ عملی (جنبش کارگری و تئوریست (جنبش سوسیالیستی) بوجود آمد. از همان آغاز، مجهز به اپتولوژی مارکسیسم لنینیسم، رهبران انقلاب بورژوا و موکراتیک ضد امپریالیستی و ضد فئودالی و تصرف قدرت از طریق قهر انقلابی را هدف کوتاه مدت خود، و برقرار رزمیکاتوری پرولتاریا و تحقق کمونیسم را هدف غایی خود قرار داد. از همان نخستین سال‌های پیدایش خود در مبارزات توده‌های مردم، و بویژه در درجه اول در مبارزات توفانی پرولتاریا صنعتی فعالان شرکت کرد و در آن آیدید شد، در میان طبقه کارگر جا پای محکمی بران خود گشود و وی را از نظر اقتصادی و سیاسی آگاه و متشکل نمود. سپس به دنبال خیانت بورژوازی و همراه با اوج گیری مبارزات دهقانی، حزب کمونیست خود را در اس توده‌های دهقان برای هدایت انقلاب ارضی، بر اساس استراتژی چند توده‌ها قرار داد. جنگی که حزب کمونیست چین را در اس

انقلاب و خلق چین در سرانجام راه طولانی ۲۸ ساله به پیروزی اساسی خود، یعنی برقراری جمهوری توده‌انچین، نایل گرداند.

نقش تاریخی ای که حزب کمونیست چین در انقلاب دموکراتیک نوین و پس از آن ایفا کرده است بسیار عظیم و تجویبیات آن بسیار گرانبها است. ما به بعضی از مهمترین مسائل و درس‌های انقلاب چین (نقش حزب در رهبری انقلاب دموکراتیک نوین و مبارزه مسلحانه و هدایت جنگ توده‌ای) در مقاله مسرکزی این جزوه در رابطه با برخورد به نظریات رفیق احمد زاده اشاره کافی کردیم؛ در مورد تجربه حزب و انقلاب چین تا سال ۱۹۴۹، از آنجا که این قسمت از تاریخ بر خواننده بیشتر روشن است و یادآوری آن فقط در پرتو یک بررسی عمیقتر از آنچه که تاکنون صورت گرفته است، میتواند تشریحش باشد، بررسی آن که از حوصله این نوشته خارج است، ما فقط به اختصار به خطوط کلی نقش حزب در انقلاب دموکراتیک نوین اشاره میکنیم.

حزب کمونیست چین، تحت رهبری رفیق مائوتسه دون، برای اولین بار در تاریخ راه پیروزی انقلاب بورژوا دموکراتیک و راه گشایی به سوی سوسیالیسم را در کشوری عقب مانده و نیم مستعمره نیم فئودال نشان داد. کشور پهناوری با جمعیتی عظیم و با تضادهای درونی فراوان، کشور که از لحاظ صنعتی بسیار عقب مانده و نیروی پرولتاریا در آن از نظر کمی ضعیف بود. کلید این پیروزی در رهبری پرولتاریا است. مائوتسه دون گفته است: "در دورانی که پرولتاریا قدم به عرصه سیاسی گذاشته است، مسئولیت رهبری جنگ انقلابی چین ناگزیر بر دوش حزب کمونیست چین می افتد. در چنین دورانی، هر جنگ انقلابی که توسط پرولتاریا و حزب کمونیست رهبری نشود و یا از قلمرو رهبری آن خارج شود، محکوم به شکست است." انقلاب چین بکاربرد صحیح و خلاقانه مارکسیسم لنینیسم در شرایط کشوری عقب مانده و نیم مستعمره نیم فئودال است. حل مشکلات عظیم و بسیار پیچیده جامعه و انقلاب چین، هرچند ارزان حاصل نشد و قربانی های فراوان داد، لیکن از عهده هیچ نیروی جز پرولتاریا و رهبران یعنی حزب کمونیست بر نمی آمد. در کشوری که صدها سال نظام فئودالی موجب ریشه دار شدن فرهنگ فئودالی و عقب ماندگی فرهنگی و سیاسی گردیده بود، رهبری انقلاب و جنت توده‌ای، بالا بردن سطح آگاهی سیاسی و فرهنگی

توده‌ها، در گرونی این نظام فئودالی و روابط تولیدی ناشی از آن، فقط در عهده پرولتاریا و سازمان متشکل کننده پیشروان یعنی حزب کمونیست بود. ایجاد و گسترش ارتش سرخ توده‌ای تراز نوین، ارتشی انقلابی که با انضباط پرولتری و براساس مرکزیت دموکراتیک پرورش داده شده بود، رهبری این ارتش چه در جنگ‌های انقلابی داخلی و چه در جنگ ضد امپریالیستی، همسوز کردن و انطباق عملیات این ارتش و عملیات پارتیزانی توده‌ای و عملیات پشت جبهه دشمن، آمیختن کار سیاسی و کار نظامی در این ارتش، مبارزه با انحرافات درونی آن، پیوند این ارتش با توده‌ها و وسیع خلق... همه اینها تنها می‌توانست تحت رهبری حزب کمونیست انجام گیرد. حل مشکلات اقتصادی و تولیدی در مناطق آزاد شده، کمک به تولیدات و کشاورزی برای ایجاد زیربنای محکم که برای پیروزی انقلاب واجب بود، تنها با پیروی از مشی و رهنمودهای صحیح حزب امکان پذیر بود. حل مسأله ملی (در چین ۵ ملیت و اقلیت وجود دارد)، درک صحیح دیالکتیکی و مارکسیستی از مسأله مذ هب، آزادی زنان و تجهیز آنان برای مبارزات انقلابی، رهبری نهضت جوانان و هزاران مسأله دیگر تنها از عهده حزب کمونیست برمیآمد. درک مسأله مراحل مختلف انقلاب، انتخاب شعارهای صحیح در هر لحظه، درک روابط دیالکتیک شهر و ده و پرولتاریا و دهقانان و درک صحیح کار در میان دهقانان، آمیختن کار سیاسی و نظامی، مخفی و علنی، یافتن راه‌ها و نحوه‌های بسیج توده‌ها با توجه به ویژگی‌ها و شرایط مشخص نواح، جز وظایف تاریخی پرولتاریا و حزب او بود. لیکن انجام این وظایف، حل تمام این مشکلات پیچیده و خلاصه انجام این انقلاب کبیر به سادگی میسر نگردید. تجربه ۲۵ ساله حزب کمونیست چین کارنامه این انقلاب است. ارتجاع لحظه‌ای در نابودی انقلاب و رهبران حزب کمونیست چین غفلت نکرد و همواره با تمام وسائل و امکانات موجود، چه امکانات نظامی و چه امکانات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و غیره، به مبارزه برای نابودی آن برخاست. بخصوص در لحظاتی که حزب دچار بحران‌های داخلی ناشی از مشی ناصحیح بود، ضربات سهمگینی را تحمل کرد، چندین بار اکثریت نیروهای انقلابی و پایگاه‌های انقلابی خود را از دست داد، ولی آنکه که حزب صفوف خود را از درون مستحکم نمود و از شکست‌های گذشته آموخت، توانست شعله‌های انقلاب را فروزان ترکند. کوتاه سخن، در چنین بدون حزب کمونیست، سخنی هم از پیروزی انقلاب نمی‌توانست باشد.

تجربہ ویتنام

۱ - دوران مبارزه برای تاسیس حزب طبقه کارگر ویتنام تا انجام انقلاب اوت و تاسیس جمهوری دموکراتیک ویتنام

اوضاع و احوال ویتنام و مبارزات خلق این کشور تا قبل از تاسیس حزب

سرزمین ویتنام در نیمه دوم قرن نوزدهم در معرض تجاوز استعمارگران فرانسوی واقع شد. با وجود یک طبقه مالکان ارضی فئودال حاکم بر کشور بلافاصله در مقابل تجاوزگران تسلیم شده بودند، معاهده بدلیل مقاومت سرسختانه ای که خلق ویتنام در مقابل ایشان بخرج داد، آنها تنها پس از سی سال نتوانستند بساط سلطه خود را مستقر کنند. استعمارگران فرانسوی ویتنام را مبدل کردند بکشوری مستعمره و نیم مستعمره با دو تها و عمده، تضاد بین ملت ویتنام و امپریالیسم فرانسه و تضاد میان توده های خلق - که عمدتاً از دهقانان تشکیل می شدند - و مالکان ارضی فئودال. استعمارگران فرانسوی و مالکان ارضی فئودال برای تسلط بر کشور و استثمار خلق بکم یکدیگر نیاز داشتند. هر یک برای حفظ موقعیت خویش بدیگری تکیه میکرد. از اینرو حل و تضاد اساسی فوق در ارتباط ناکستنی بسا یکدیگر قرار داشت.

در ویتنام چهار طبقه در تحت ستم امپریالیسم و نوکران داخلی آن قرار داشتند: طبقه کارگر، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی. اینان همواره به درجات متفاوت مبارزه علیه استعمارگران را دنبال کرده بودند. لیکن تا قبل از تاسیس حزب طبقه کارگر، از آنجا که خلق ویتنام دارای یک مشی انقلابی مناسب با شرایط نوین تاریخی نبود، این مبارزات همواره به شکست انجامیده بود. بورژوازی ملی ویتنام از حیث سیاسی و اقتصادی ناتوان بوده و نمیتوانست مبارزه با امپریالیسم ها را بطور پیگیر ادامه دهد، بلکه بیشتر در پی سازش با آنها بود. دهقانان خرده بورژوازی نیز که خواهان استقلال و آزادی بودند بدلیل ناهماهنگی اقتصادی - اجتماعی در بن بست ایدئولوژیکی قرار داشتند. طبقه کارگر که پس از جنگ جهانی اول تبدیل به نیروی سیاسی قابل ملاحظه ای شده بود تنها طبقه ای بود که بدلیل وابسته بودن به پیشرفته ترین نوع تولید و آمادگی پذیرش مارکسیسم لنینیسم و بواسطه اینکه تحت استثمار و ستم سه جانبه امپریالیسم و فئودالیسم و بورژوازی قرار داشت، میتواند رهبر

مبارزات خلق ویتنام را بعهده گرفته آنها بطور پیگیر تا آخر پیش برد.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه اثرات عمیقی در جنبش انقلابی بین المللی و از آنجمله در جنبش انقلابی ویتنام بجا گذاشت. از آن پس، عصر جدیدی در تاریخ بشریت کشوده شده است، عصر گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم در مقیاس جهانی. از آن ببعد دیگر انقلابات ملی در کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره و وابسته با امپریالیسم جزئی هستند از انقلاب جهانی پرولتاریائی. رفیق هوشی مینه در سال ۱۹۲۰ گفت: " برای نجات کشور و آزادی ملت راهی نیست مگر انقلاب پرولتاری".

هوشی مینه در سالهای ۱۹۲۰ تمام نیروی خود را در خدمت نشر افکار مارکسیستی - لنینیستی و ایده های نوین انقلاب اکتبر گذاشته بود. در اثر مساعی ای که او بخرج داد، بسیاری از میهن پرستان ویتنامی بسا شور و شوق بسیار بطرف مارکسیسم جلب شدند. اما در این مرحله تاریخی ویتنام هنوز فاقد سنت های سوسیالیستی بود و بینش مارکسیستی نیز در رو طبقه کارگر پانگرفته بود. دهقانان خرده بورژوازی و سایر اقشار میهن پرست نیز شناختی از سوسیالیسم نداشتند. در نتیجه ایجاد حزب کمونیست بدون انجام تدارکات لازم و آماده کردن زمینه پذیرش ایده های مارکسیستی در درون کارگران طبعا نمی توانست امر درستی باشد. بالاخص که این حزب می بایست نیروهای وسیع میهن پرستان را نیز برای انقلاب ضد امپریالیستی و دموکراتیک ملی بسیج نماید. و این امر یعنی پروسه تاریخی پیوند میهن پرستی و سوسیالیسم در کشورهای نیم مستعمره و مستعمره ضرورت مرحله ای انقلاب سوسیالیستی شده بود. این شرایط ایجاد میکرد که عناصر مارکسیستی سازمانی را ایجاد کنند که در آن طبقات مختلف ضد امپریالیسم را بسیج کنند و با پخت و تبلیغ افکار مارکسیست لنینیستی درون آن بتوانند مبارزه ضد امپریالیستی را با سوسیالیسم پیوند دهند. این چنسیس سازمانی که خصلت گذار داشت در سال ۱۹۲۵ توسط هوشی مینه و عده ای دیگر از میهن پرستان ویتنامی بنیان گذارده شد و " انجمن جوانان انقلابی ویتنام" نام گرفت. هسته این سازمان از " گروه کمونیست ها" تشکیل شده بود و هدفی که توسط آن دنبال میشد عبارت بود از انجام تدارکات لازم جهت تاسیس حزب کمونیست ویتنام.

از سال ۱۹۲۴ ببعد مبارزه رهائی بخش ملی در ویتنام اوج میگردد. نیروهای انقلاب و نیروهای ضد انقلاب هر یک برنامه های سیاسی خود را جهت توده ها مطرح می سازند. انجمن جوانان انقلابی، علیرغم غیرقانونی بودنش

فعالیت خود را دنبال نموده و از یکطرف عوامفریبی های امپریالیست های فرانسوی و نوکران داخلی آنان را افشا می نمود و از طرف دیگر علیه تمایلات بورژوازی و خرده بورژوازی ناسیونالیسم رفرمیستی و ناسیونالیسم تنگ نظرانه مبارزه میکرد.

در سالهای ۱۹۲۶ و ۱۹۲۷ جنبش دامنه وسیعتری یسافست و انجمن برشد خود ادامه میداد. اعضای آن که اکثرا از روشنفکران خرده - بورژوازی تشکیل می شدند، به پیروی از رهنمود های سازمان خود وارد مبارزه طبقه کارگر متشکل در معادن و کارخانجات و واحدهای کشاورزی تحت امتیاز خارجی می شدند و باین ترتیب از طرفی خود را پرولتسریزه میکردند و از طرف دیگر به تبلیغ و ترویج ایده های انقلابی در میان کارگران میبردند. داختند آنها مبارزات کارگران را سازمان داده رهبری می نمودند و باین ترتیب به طبقه کارگر در آگاهی یافتن به رسالت تاریخیش یاری می رساندند. در عین حال خود نیز در جریان این مبارزات آبدیده شده، تجربه کسب میکردند. این چنین بود که در سالهای ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ جنبش کارگری رشد پیمایری یافته و از مبارزه اقتصادی به مبارزه سیاسی تکامل یافت.

در کنار جنبش کارگری، جنبش های مبارزاتی دهقانان و خرده بورژواژ شهری نیز در غلیان کامل بود. این جنبش ها بصورت یک نهضت نیرومند ملی یا خواست های دموکراتیک در سراسر کشور در آمده بود. طبقه کارگری نیروی سیاسی مهمی تبدیل شده بود. ایجاد حزب کمونیست در این مرحله بمنظور گرد هم آوری و سازمان دادن و رهبری کلیه نیروهای میهن پرست و مترقی به ضرورتی فوری مبدل شده بود.

تاسیس حزب طبقه کارگر ویتنام

با اوجگیری روزافزون مبارزات توده های در سراسر ویتنام، دیگر "انجمن جوانان انقلابی" آنچنان سازمانی نبود که بتواند رهبری این مبارزات را به عهده بگیرد. مسئولیت چنین امری تنها از عهده یک حزب کمونیست و حزبی که متعلق به طبقه کارگر باشد، ساخته بود. بنابراین تاسیس چنین حزبی بصورت یک ضرورت عینی در آمده بود. وظیفه مهم انقلابیون و کلیه مارکسیست لنینیست های ویتنام را تشکیل میداد. این ضرورت فوتسی را

عناصر پیشرو "انجمن بخوبی درک کرده بودند. معذالک از آنجا که در این مورد بموقع بین رهبران این سازمان اتفاق آراء حاصل نشد، از بطن آن دو سازمان بیرون آمد: "حزب کمونیست هندوچین" و "حزب کمونیست آنام". از طرف دیگر "حزب انقلابی ویتنام نوین" نیز که حزبی میهن پرست و مترقی بود بنحویه خود تجدید سازمان داده و نام خود را به "فدراسیون کمونیست هندوچین" تغییر داد.

باین ترتیب در اواسط سال ۱۹۲۹ در ویتنام سه سازمان کمونیستی وجود داشت. این جدائی دیری نپایید، زیرا رشد روزافزون جنبش های کارگری و دهقانی و ضرورت اتحاد بین کارگران و دهقانان ایجاد یک حزب واحد طبقه کارگر ویتنام را در دستور روز قرار میداد. سرانجام در کنفرانس کمی از گروه های کمونیست که بدعوت هوشی مین و براساس تزهائی کسه وی تشکیل شد. در سال ۱۹۳۰ تشکیل شد. تزهائی هوشی مین که مبنای کار کمیته مرکزی برای تدوین "تزهائی سیاسی" قرار گرفتند و نیز خود این "تزهائی سیاسی" دارای اهمیت تاریخی بخصوصی می باشند. در این تزهائی براساس تحلیل از اوضاع ویتنام و اوضاع جهانی و خطوط عام انقلاب ویتنام و در مرحله بورژوا دموکراتیک و سوسیالیستی آن پیش بینی شده بود و از نیروهای انقلابی و ضد انقلابی در هر یک از این دو مرحله تحلیل بعمل آمده بود و نقش رهبری طبقه کارگر از طریق حزب کمونیست تراز نوین در هر دو مرحله تصریح شده بود. این تزهائی در اولین پلنوم کمیته مرکزی حزب تصویب شدند. این پلنوم در ضمن نام حزب را به "حزب کمونیست هندوچین" تغییر داد. در باره محتوی این تزهائی بعدا بیشتر صحبت خواهیم کرد.

جریان انقلابی سالهای ۱۹۳۰/۳۱

حزب طبقه کارگر ویتنام هنگامی با بحرصه وجود گذاشت که جبهان سرمایه داری با بحران عمومی مواجه بود. در این هنگام دامنه بحران به ویتنام نیز کشیده میشد. در حقیقت، امپریالیسم فرانسه فشار ناشی از این بحران را بر کرده خلق ویتنام متشکل میکرد. کارگران و دهقانان فقیر ویتنامی قربانیان مستقیم این سیاست بودند. از این گذشته در فاصله سالهای ۱۹۲۹ و ۱۹۳۳، ویتنام در معرض بلایای طبیعی نیز واقع شد،

مجموع این شرایط باعث خانه خرابی دهقانان، بالا رفتن تعداد بیکاران، ورشکست شدن بورژوازی ملی و خرده بورژوازی ویتنام گردید. در عین حال، استثمار امپریالیستی تشدید شده و سیاست ترور سفید با شدت زیادی تری ادامه می یافت. اینها همه سبب میشد که تضاد میان خلق ویتنام و امپریالیسم فرانسمنحوی سابقه ای شدت یابد. حزب کمونیست هند و چین با تحلیل از این وضعیت به سازمان دادن و برپا کردن جنبشی انقلابی علیه سیاست ترور سفید و بمنظور آزادی مبارزین در بند و بهبود وضع زندگی مردم دست زد. این جنبش با اعتصاب ۳۰۰ کارگر کشاورزی در یکی از واحدهای متعلق به خارجیان در ماه فوریه ۱۹۳۰ آغاز شده و بسرعت دامنه آن به دیگر واحدها کشیده شد. در ابتدای ماه مه جنبش اوج بیسابقه ای گرفت و سراسر کشور را دربرگرفت. در همه جا اعتصابات کارگری، تظاهرات دهقانی، میتینگ ها و اعتصابات محصلین و کسبه برپا میشد. در بعضی از نواحی - در استان "نگه آن" و "هان تین" - توده های مردم قدرت را از امپریالیست ها و فئودال ها گرفته و بجای آنها کمیته های اجرائی انجمن های دهقانی را که توسط هسته های حزبی رهبری میشدند مستقر ساختند. این کمیته ها که به جموعاً "شوراهاى نگه تین" نام گرفتند اداره کلیه جنبه های زندگی اقتصادی و سیاسی را در مناطق تحت نفوذ خود بدست گرفتند و علیرغم عمر کوتاهشان توانستند از یکسو سرکوب بیرحمانه را علیه ضد انقلاب اعمال نمایند و از سوی دیگر اقدامات اصلاحی اساسی در زمینه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و آموزشی بعمل آورند.

شعارهای حزب در این زمان عبارت بود از "استقلال ملی" و "زمین از آن کسی که بروی آن ناز میکند". این شعارها در رابطه با استراتژی انقلاب ملی و دموکراتیک حزب و وضعیت موجود در آن هنگام اتخاذ شده بود.

جنبش انقلابی سالهای ۱۹۳۰/۳۱ و شوراهاى نامبرده که اوج آنرا تشکیل میدهند نشان دادند که تنها طبقه کارگر و بخش پیشاهنگ و متشکل آن یعنی حزب کمونیست هند و چین قادر بودند انقلاب ماسی و دموکراتیک را رهبری نمایند. همچنین، این جنبش ثابت کرد که تحت رهبری حزب کمونیست، طبقه کارگر و دهقانان متحد با سایر اقشار زحمتکش و تحت ستم خلق قادرند سلطه امپریالیست ها و فئودال ها را درهم شکسته و قدرت انقلابی خلق را جانشین آن سازند. برای نیل باین هدف باید به قهر انقلابی توده ها تکیه کرد.

امپریالیست های فرانسوی که از رشد جنبش و توسعه نفوذ حزب کمونیست وحشت زده شده بودند، سرکوب وحشیانه ای را آغاز کردند. نتیجتاً، از اواسط سال ۱۹۳۱ جنبش رو بافول گذاشت - لکن موقتاً - زیرا حزب و توده ها اعتماد خود را نسبت به درونهای درخشان انقلاب حفظ کرده بودند.

در سال ۱۹۳۲ حزب کمونیست برنامه ای برای عمل در شرایط مشخص آن زمان تنظیم کرد. آن عده از کادرهای حزبی که از جنگال امپریالیست ها جان سالم بدر برده بودند ارتباط حزب را با توده ها حفظ کرده، از یکسو به تحکیم سازمان های مخفی حزبی پرداختند و از سوی دیگر فعالیت های علنی و نیمه علنی خود را بمنظور ترویج و تبلیغ و با استفاده از کلیه امکانات قانونی موجود ادامه و بسط میدادند. کادرها و اعضای حزبی در بند نیز در درون زندان ها مبارزه را ادامه داده و زندان ها را مبدل به مدارس انقلاب میکردند. در شرایط سخت این دوره، حزب کمونیست هند و چین از کمک و همدری احزاب برادر بخصوص احزاب کمونیست شوروی، چین و فرانسه برخوردار بود.

از سال ۱۹۳۳ جنبش انقلابی در ویتنام تدریجاً دو مرتبه نیرو گرفت. اولین کنگره حزبی در سال ۱۹۳۵ تشکیل شده و بیکارچگی سازمان های حزبی را زیر رهبری کمیته مرکزی حزب تأمین نمود. اکنون شرایط از نو آماده بود تا جنبشی در سطح وسیع آغاز گردد.

مبارزه برای ایجاد و توسعه "جبهه" دموکراتیک هند و چین

بحران های اقتصادی سالهای ۱۹۲۹/۳۰ منجر به روی کار آمدن فاشیست ها در آلمان، ایتالیا و ژاپن گردید. آنها ضمن سرکوب خواست های دموکراتیک خلق های کشورهای خود، درصد تقسیم مجدد جهان و حمله به اتحاد شوروی بودند. کنگره هفتم انترناسیونال در سال ۱۹۳۵ مبارزه با فاشیسم را در عرصه بین المللی در دستور روز احزاب کمونیستی قرار داد. در سال ۱۹۳۶، در انتخابات فرانسه، "جبهه" توده ای که استخوانبندی آنرا حزب کمونیست فرانسه تشکیل میداد پیروزی بدست آورد. این امر مستقیماً و بنحو مثبتی در اوضاع داخلی ویتنام تأثیر گذار.

حزب کمونیست هند و چین در اینحال با تحلیل مشخص از اوضاع داخلی

کسور و خطر فاشیسم بین المللی و با الهام از مصوبات انترناسیونال "جبهه" د موکراتیک هند و چین را برای بسیج توده ها علیه فاشیسم و بخاطر کسب آزادی های د موکراتیک و بهبود بخشیدن به شرایط زندگی مردم و حفظ صلح جهانی ، از کلیه نیروهای موکراتیک و گروه های سیاسی خرد بوزرواوسی تشکیل داد . این جبهه اعتصابات و تظاهرات کارگری و جنبش های دهقان نی متعددی را که طی سالهای ۱۹۳۶/۳۹ برپا گردید رهبری نموده هست جبهه از کمونیست ها تشکیل میشد .

طی این دوره حزب با استفاده از شرایط مساعد ایجاد شده ، در حین استحکام بخشیدن به سازمان های زیرزمینی خود ، از کلیه امکانات علنی و نیمه علنی بمنظور تبلیغ و ترویج ایده های انقلابی مارکسیسم-لنینیسم و خط مشی سیاسی حزب و انترناسیونال کمونیستی در میان توده ها و کمترش هرچه بیشتر جنبش استفاده کامل کرد .

طی این دوره در عین حال حزب با انحرافات "چپ" که بصورت سکتاریسم و عدم استفاده کامل از امکانات علنی و نیمه علنی مبارزه و نیز با انحرافات راست که بصورت تکیه بیش از حد به فعالیت های قانونی و سهل انگاری در امر تقویت سازمان های مخفی ، عدم انضباط و برپا دادن به امر جلب بوزرواوسی و مالکان ارضی و کم بها دادن به اتحاد کارگران و دهقانان در درون آن متظاهر شده بود مبارزه جدی نمود .

مبارزه آزادی بخش ملی در دوره ۱۹۳۹/۴۰ و انقلاب اوت

با درگیر شدن جنگ دوم جهانی ، استعمارگران فرانسوی سرکوب جنبش انقلابی هند و چین را بلافاصله آغاز کردند . در یک چشم بهم زدن ، کلیه امکانات قانونی مبارزه از بین رفت . لیکن حزب بموقع به سازمان ها و اعضای خود دستور مخفی شدن داد . همچنین حزب تصمیم گرفت با اعزام اکثریت اعضای خود بمناطق روستایی سازمان های خود را حفظ کرده ، از آنجا به تقویت نیروهای انقلابی ادامه دهد . این مساله جنبه استراتژیکی داشته است و اهمیت خاصی در انقلاب ویتنام دارد .

پلنوم ششم کمیته مرکزی حزب در این هنگام توسعه جبهه را - که از آن پس "جبهه" ملی واحد ضد امپریالیستی هند و چین نامیده شد - هدف خویش قرار داده ، با تحلیل دقیق از تضاد های درونی جامعه ویتنام

و شرایط آن زمان وظائف انقلاب را تعیین نمود :

" رابطه نزدیک موجود میان مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه ضد فئودالی مساله ای است استراتژیکی . تفکیک ایند و از هم میتواند انقلاب ملی د موکراتیک توده ای را به شکست بکشاند . معذالک این د و مبارزه نباید بموازات هم و در یک سطح انجام گیرند (...) امپریالیسم و مالکان ارضی فئودال هر دو آماج اصلی انقلاب ملی د موکراتیک توده ای می باشند ، هر دو دشمنانی هستند که می باید سرنگون گردند . لکن آماج اصلی تره دشمن اصلی تره عبارت است از امپریالیسم . در انقلاب ملی د موکراتیک توده ای مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه ضد فئودالی هر دو اساسی هستند ، لکن مبارزه ضد فئودالی می باید تسایح مبارزه ضد امپریالیستی باشد ." (تروتسک شین : " در راهی که کارل مارکس بر ما گشوده است " - چاپ هانوی - فرانسه - ص ۴۳/۴۲) .

بر این اساس حزب شعار " زمین از آن کسی که روی آن کار میکند " راه بخاطر تمرکز نیروها علیه امپریالیسم ژاپن و خنثی کردن فئودال ها ، موقتا کنار گذارد ، و از این تضاد میان امپریالیسم فرانسه و فئودال های وابسته به وی و فاشیسم ژاپن ، بویژه در آغاز تهاجم ژاپنی ها ، بسیار استفاده کرد .

شکست فرانسه از ارتش نازی ها در سال ۱۹۴۰ به ژاپنی ها فرصت داد تا هند و چین را مورد تجاوز قرار دهند . نیروهای فرانسوی در مقابل این تجاوز عقب نشینی اختیار کردند . در این هنگام جنبش های توده ای مسلحانه تحت رهبری حزب در نقاط مختلف ویتنام برپا میشد . امپریالیست های فرانسوی و فاشیست های ژاپنی که تضاد های بسیاری آنها را در هند و چین در مقابل هم قرار میداد از رشد این جنبش ها بوحشت افتاده ، در امر سرکوب آنها با یکدیگر توافق کامل داشتند . حزب با ارزیابی صحیح از خطر یوغ و جانیه ای که خلق های هند و چین را تهدید میکرد وظیفه تدارک قیام مسلحانه توده ای را برای انجام انقلاب آزاد بیخشی ملی و سرنگون ساختن امپریالیست ها و تجاوزکاران و مرتجعین در مقابل خود قرار داد . باین منظور سازمان " اتحاد برای آزادی ویتنام " (" ویت میین ") را از کلیه نیروهای میهن پرست و مرفقی تشکیل داد و تصمیم گرفت در بعضی مناطق پایگاه های انقلابی بوجود آورد . از طرف دیگر حزب با تحلیل از اوضاع و احوال بین المللی ، شکست فاشیسم را در مقابل اتحاد شوروی و دیگر نیروهای ضد فاشیستی جهان بد رستی پیش بینی کرده ، از آنجا تضاد نیرو های ژاپنی و فرانسوی مستقر در هند و چین را نیز امری اجتناب ناپذیر

میدانست. از اینرو حزب مناسب‌ترین زمان را برای انجام قیام مسلحانه همین زمان برخوردار بین این دو نیرو ارزیابی میکرد.

در سال ۱۹۴۴، حزب شمار "اسلحه بدست گیریم و خود را برای اخراج دشمن مشترک آماده کنیم" را بعبان مردم برد. در این هنگام جنب و جوش انقلابی در همه جا رونق داشت و بخصوص در پایگاه های انقلابی مردم برای انجام قیام بسیاری تابی بخرج میدادند. ولی حزب هنوز صلاح را در این میدانید که تا فرا رسیدن لحظه مناسب به جمع‌وری و بسیج بیشتر نیروها بپردازد و اینرا ب مردم توضیح میداد. در این رابطه قیام‌های زودرس که در بعضی مناطق بوقوع پیوست مورد انتقاد شدید حزب واقع شد. در عین حال حزب استفاده از شیوه های نوین مبارزه را برای بسط جنبش ضروری دانسته و بهمین جهت "بریکاد تبلیغ مسلحانه برای ویتنام" را بوجود آورد که فرماندهی آن را جیاب بعهده داشت. این "بریکاد"، مبارزه مسلحانه را در خدمت تبلیغ گرفته و بسیج و تسلیح تمامی خلسق را سرلوحه و وظایف خود قرار داد. این "بریکاد" وظیفه داشت به نیروهای ناحیه‌ای یاری رسانده و آموزش و تعلیم کادرهای آنها را بعهده گیرد و در صورت اقتضا از لحاظ اسلحه احتیاجاتشان را برآورده نماید. تاکتیک مبارزه واحد های این بریکاد عبارت بود از جنگ پارتیزانی؛ مخفی کاری، سرعت عمل، ابتکار عمل ("امروز در شرق، فردا در غرب")، پدیدار شدن و ناپدید شدن ناگهانی بدون رد باقی گذاردن... ایجاد این بریکاد دارای اهمیت خاصی در تکامل مبارزات خلق ویتنام است و بقول هوشی مین، این بریکاد "نطفه ارتش آزاد بیخس" را تشکیل میداد.

در باره رابطه میان مبارزه سیاسی و مبارزه نظامی و گذار از یکی بدیگری، جیاب گفته است:

"گذار از مبارزه سیاسی به مبارزه نظامی چرخش بزرگی است که انجام آن یک سلسله تدارک قبلی را ایجاب میکند. اگر قیام یک هنر است و یک نکته اساسی در محتوی این هنر عبارت است از هدایت گذار به شیوه های جدید مبارزه که با اوضاع و احوال سیاسی هر دوره مطابقت داشته باشد. عبارتست از حفظ رابطه دقیق بین مبارزه سیاسی و مبارزه مسلحانه در هر دوره. در ابتدا، فعالیت سیاسی همواره عنصر اساسی را تشکیل میدهد و در حالیکه مبارزه مسلحانه در درجه دوم اهمیت قرار دارد. این دو شکل تدریجا تحول پیدا میکنند تا به مرحله‌ای میرسند که دارای اهمیت یکسان شده و سپس وارد مرحله"

خواهند شد که در آن شکل مسلحانه مبارزه مقدم میگردد. لکن حتی در این هنگام نیز بایستی بتوان زمانی را که تفوق این شکل از مبارزه جزئی است، از زمانی که تفوق آن مجموعه جنبش را بر سر می‌گیرد، تشخیص داد. ("جنگ خلق و ارتش خلق").

در ماه مارس ۱۹۴۵ حزب با توجه باینکه حمله متقابل ارتش شوروی نیروهای هیتلر را در معرض نابودی قرار داده بود و درگیری ژاپنی‌ها و فرانسوی‌ها در هند و چین قریب الوقوع بود، در دستور تحت عنوان "ژاپنی‌ها و فرانسویان یکدیگر را بقتل می‌رسانند، ما چه خواهیم کرد؟" رهنمودهای مشخص در اختیار سازمانهای حزبی قرار داد. در آوریل همان سال کنفرانس نظامی انقلاب که به ابتکار حزب تشکیل شد تصمیم گرفت نیروهای مسلح انقلابی را در یک ارتش آزاد بیخس ویتنام متحد سازد. در ماه ژوئن، اولین منطقه آزاد شده که شش استان را شامل میشد پا بعرصه وجود گذاشت.

در اوت ۱۹۴۵ ژاپنی‌ها پس از شکست از ارتش شوروی تسلیم شدند. آن لحظه مناسبی که حزب پیش‌بینی میکرد فرا رسید. می‌بایستی قبل از اینکه نیروهای کشورهای امپریالیستی برای خلع سلاح ژاپنی‌ها وارد هند و چین شوند، از راه قیام قدرت توده ای را جانشین قدرت فاشیست های ژاپنی نمود. مشکلات ارتباطی مانع از این شدند که دستور قیام به تمام سازمانهای محلی حزبی در همه نقاط کشور برسد. لکن این سازمانها با الهام از رهنمود های "ژاپنی‌ها و فرانسویان یکدیگر را بقتل می‌رسانند، ما چه خواهیم کرد؟" و از ارزیابی های حزب در مورد شرایط قیام عمومی، بموقع خلسق را در نبرد نهائی برای کسب قدرت رهبری کردند.

در فاصله ۱۰ روزه در کلیه شهرها و استان ها قیام پیروزی بدست آورد. انقلاب اوت پیروزی بزرگی برای خلق ویتنام و خلق های سراسر جهان بشمار می‌آید. بقول رفیق هوشی مین:

"نه تنها طبقات زحمتکش و خلق ویتنام، بلکه طبقات زحمتکش و خلق های ستمدیده کشورهای دیگر نیز میتوانند از اینکه برای اولین بار در تاریخ انقلاب کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، حزبی که فقط ۱۵ سال از عمرش میگردد توانسته است انقلاب را پیروزمندان رهبری کرده، قدرت را در سراسر کشور بدست گیرد، احساس غرور نمایند." (هوشی مین) "گزارش سیاسی به دومین کنفرانس ملی حزب".

دفاع از استقلال ملی، حفظ و تحکیم قدرت توده ای

جمهوری دموکراتیک ویتنام از همان آغاز با مشکلات متعددی که در نتیجه سیاست استعمارگران در تمام زمینه ها ایجاد شده بود مواجه بود.

در این هنگام، از یکطرف دو بیست هزار سرباز ارتش چانکاپیک بقصد برقرار کردن حکومتی پوشالی و دست نشانده امپریالیسم آمریکا مناطق شمال ویتنام را تحت اشغال درآوردند و از طرف دیگر نیروهای فرانسه بکمک نیروهای انگلیسی در جنوب پیاده شده و بقصد برقرار کردن مجدد سلطه استعماری خود به اشغال مناطق جنوبی پرداختند.

ساله عمده ای که در این هنگام دولت انقلابی در راس آن حزب بسا آن مواجه بود چگونگی برخوردشان با این نیروی تجاوزکار و نیز چگونگی استفاده از تضاد های داخلی آنان بمنظور حفظ قدرت توده ای و استقلال ویتنام بود.

حزب با تحلیل درست از شرایط جدید و تناسب نیروها، از آنجا که خود را آماده برای جنگ آشکار علیه اشغالگران نمیدید، ترجیح داد نیروها چانکاپیک را با دادن امتیازاتی چند خنثی کرده، با مطرح ساختن شعار "تحکیم دولت توده ای، مبارزه علیه استعمارگران تجاوزکار فرانسوی، سرکوب ضد انقلابیون داخلی و بهبود شرایط زندگی مردم" دشمن اصلی را مشخص و خلق ویتنام را علیه آن بسیج نماید.

حزب برای استفاده حد اکثر از زمان و تحکیم مواضع خود و سازماندهی نیروهای مسلح، تا جائیکه میتوانست سعی داشت از طریق مذاکره مستقیم و درگیری و جنگ همه جانبه با نیروهای فرانسه را تا حد ممکن به تاخیراندازد، زیرا وقوع این درگیری را امری اجتناب ناپذیر میدانست. در عین حال از این فرصت برای اشغال مواضع نیروهای چانکاپیک که مجبور به ترک ویتنام بودند و جلوگیری از اشغال این مواضع توسط نیروهای فرانسوی استفاده کرد.

هنگامی که استعمارگران در دسامبر ۱۹۴۶ جنگ را آغاز کردند، خلق ویتنام تحت رهبری حزب کمونیست برای دفاع از استقلال و حق حاکمیت ملی و دستاوردهای انقلاب اوت یکپارچه علیه ایشان بپا خاست.

ارزبایی حزب در مورد جنگ مقاومت این بود که در مقابل دشمنی که متکی به نیروی زمینی، دریائی و هوائی نیرومند و مجهز به تسلیحات جنگی مدرن است، خلق که در آن زمان تنها دارای یک نیروی پیاده نظام نوبنیاد و فاقد تجربه جنگی و سلاح های ناچیزی بود میبایستی به مقاومتی طولانی برخیزد که طی آن تدریجاً نیروهای دشمن را فرسود و نیروهای خود را تقویت و توسعه بخشد. شرط اساسی برای اینکه بتوان به این مقاومت طولانی پرداخت، از نظر حزب تکیه به نیروهای خود بود، به نحوی که این امر میبایستی جهتگیری عمده استراتژیکی را تشکیل میداد. این مقاومت در تمام زمینه های نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و با بسیج کلیه نیروهای مادی و معنوی ممکن خلق میبایستی صورت میگرفت. این مقاومت طولانی میبایستی سه مرحله را پشت سر میگذاشت: مرحله دفاعی، مرحله تعادل نیروها و مرحله تعرض عمومی. برای دفاع از میهن در مقابل تجاوزکاران میبایستی به نیروهای مسلح متکی شد که تشکیل می شدند از: واحد های منظم، واحد های منطقه ای و میلیس های پارتیزانی.

استعمارگران فرانسوی رفته رفته در طول جنگ متوجه شدند که با تکیه بر سلاح های مدرن خود قادر نیستند نیروهای منظم نهضت مقاومت را از پای درآوردند و از آنجا که طولانی شدن جنگ نیروهای آنان را می فرسود و برعکس نیروهای مقاومت را رشد و توسعه میداد، لذا ایشان تصمیم گرفتند با یک تعرض همه جانبه به پایگاه انقلابی ویت نام انقلاب را درخم شکنند.

لیکن نیروهای مسلح خلق به رهبری حزب که این تعرض را از قبل پیش بینی کرده بود آنان را مواجه با شکست ساختند. پس از این شکست، اوضاع به نفع نیروهای مقاومت تغییر کرد و حزب با تحلیل از وضعیت جدید به این نتیجه رسید که نبرد مقاومت وارد مرحله دوم خود یعنی تعادل نیروها شده است. وظایفی که حزب برای این مرحله تعیین کرد بطور خلاصه از این قرارند: در زمینه سیاسی: تحکیم اتحاد ملی، توسعه جبهه واحد ملی، تحکیم و تقویت قدرت توده ای، منهدم کردن دولت دست نشانده و بالاسردن میزان کار توضیحی بین سربازان دشمن، جلب حمایت دول سوسیالیستی و

نیروهای صلح طلب و مترقی جهان؛ در زمینه اقتصادی و مالی؛ بهبود شرایط زندگی مادی و معنوی مردم، توسعه اقتصاد دموکراتیک نوین، بسیج نیروهای انسانی و مادی حول شعار "همه چیز برای جبهه، همه چیز برای پیروزی"، پیاده کردن سیاست ارضی حزب خرابکاری در اقتصاد دشمن؛ در زمینه فرهنگی و اجتماعی؛ بسیج نیروهای فرهنگی در خدمت مقاومت، ادامه مبارزه با بیسوادی، بهبود سیستم آموزشی، مبارزه با آداب و رسوم ارتجاعی و مراقبت در امور بهداشتی مردم.

طی سالهای ۴۷ تا ۱۹۵۱ حزب ضمن پیاده کردن برنامه های فوق با تمایلات انحرافی بوروکراتیسم و اتوریتراریسم که در اثر شرایط جدید در درون حزب پدیدار شده بود مبارزه کرد.

دومین کنگره ملی حزب - تدارک حمله متقابل عمومی

بمنازات رشد نیروهای مقاومت و پشتیبانی نیروهای مترقی بین المللی از آن، استعمارگران فرانسوی که در ویتنام دچار شکست های نظامی روزافزون شده بودند در فرانسه مواجه با اعتراض خلق این کشور و در سطح بین المللی مواجه با اعتراض نیروهای مترقی میگشتند.

در سال ۱۹۵۱ در اوج رونق انقلاب دومین کنگره ملی حزب تشکیل و در آن از تجربیات انقلاب ویتنام در طول تاریخ مبارزات ۲۰ ساله حزب و خلق این کشور جمع بندی بعمل آمد؛

"تحت رهبری طبقه کارگر، به همراه خلق زحمتکش بمنزله نیروی محرک، نه تنها این انقلاب پیروزی را در مبارزه علیه امپریالیسم و فئودالیسم ممکن می سازد، بلکه به امر توسعه دموکراسی توده های یاری رسانده و در عین حال مقدمات سوسیالیسم را فراهم می سازد و شرایط لازم را برای گذار به سوسیالیسم تامین می نماید. این انقلاب و وظائف انقلاب بورژوا دموکراتیک را بانجام رسانده و به انقلاب سوسیالیستی تبدیل میگرد. (تزون شین؛ گزارش به کنگره - درباره انقلاب ویتنام -)

این کنگره به اشتباهات "چپ" که ناشی از عدم درک خصلت طولانی جنگ بوده و تحت تاثیر موفقیت های جمهوری توده های ویتنام پدیدار شده بود برخورد و با آنها مبارزه کرد و خط مشی سیاسی صحیحی را برپایه اتحاد درونی حزب و اتحاد بین نیروهای خلق برای ادامه نبرد و نیل به پیروزی

تصویب نمود. از این کنگره بعد حزب نام خود را به "حزب زحمتکشان ویتنام" تغییر داد و موجودیت خویش را رسماً اعلام نمود.

پیروزی "دین بین فو" - کنفرانس ژنو

کمیته مرکزی حزب زحمتکشان ویتنام در ابتدای ۱۹۵۳ با تحلیل علمی از اوضاع و احوال نظامی در سراسر هندوچین، استراتژی جنگ را در زمستان و بهار ۱۹۵۳/۵۴ تعیین کرده بر آن بود که می باید طی این جنگ نقاطی را که دارای اهمیت سوق الجیشی بوده و دشمن کم و بیش در آنها ضعیف است مورد حمله قرار داد و ضمن گسترش سرزمین های آزاد شده بعملیات چریکی در پشت جبهه دشمن بمنظور ایجاد شرایط مساعد جهت پیشروی نیروهای منظم شدت بیشتری داد. در این حال نیز حزب بر آن بود که تعرض عمومی را باید درست در هنگامی آغاز کرد که تدارکات لازم برای آن انجام شده باشد و نه قبل از آن.

از اواسط سال ۱۹۵۳ استعمارگران فرانسوی تحت نفوذ و کنترل امپریالیسم آمریکا که بنماینده سرکرده امپریالیسم جهانی هر روز بیش از پیش خود را درگیر مسائل ویتنام کرده به استعمارگران فرانسوی کمک میرساندند، بقصد پیاده کردن طرح "ناوار" * و بمنظور اشغال مواضع سوق الجیشی عملیات جدیدی را آغاز کردند. ارتش توده های با اجرای رهنمودهای حزب کلیه فعالیت های دشمن را در امر پیاده کردن این طرح عقیم میگذاشت.

ارتش خلق ویتنام تحت رهبری حزب کمونیست و با تکیه بر خلق این کشور طی نبردی قهرمانانه توانست ارتش مزدوری استعمارگران فرانسوی را پس از ۵۵ روز پیکار دلیرانه در دین بین فو که محکم ترین پایگاه و ستون فقرات نیروها فرانسوی در هندوچین بود بزانودر آورد. این واقعه در تاریخ مبارزه خلق ویتنام علیه استعمارگران فرانسوی بزرگترین پیروزی محسوب شده، در تاریخ مبارزات خلق های ستمدیده جهان علیه امپریالیسم به یادگار مانده است.

در پیکار زمستان و بهار ۱۹۵۳/۵۴ که با پیروزی دین بین فو بانجام رسید، در حدود ۱۱۲ هزار نفر از افراد دشمن از صحنه نبرد خارج شدند * این طرح برای بدست آوردن ابتکار عمل و درک کردن ساختن اوضاع هندوچین از طرف آمریکائیان و فرانسویان باهم تنظیم شده بود. ناوار نام فرمانده نیروهای فرانسوی در هندوچین بود.

و مناطق استراتژیک مهمی آزاد شدند. این پیروزی طرح ناوار را عقیم‌گذار و پیروزی قاطعانه خلق ویتنام را در کنفرانس ژنو تضمین نمود.

کنفرانس ژنو در ۲۶ آوریل ۱۹۵۴ در حالی آغاز شد که ارتش خلق خود را برای سومین موج تعرضی علیه پادگان دین بین فوآماده میگرد. پایین‌ترین انقلابیون ویتنامی توانستند هماهنگی کاملی بین مبارزه خود در دو عرصه نظامی و دیپلوماتیک ایجاد نمایند.

در ژوئیه ۱۹۵۴ حزب مساله مذاکرات را دقیقاً بررسی نمود و قرارداد صلح را تنظیم کرد. در بیستم همین ماه مذاکرات ژنو با شناسائی استقلال، حاکمیت، یگانگی و تمامیت ارضی ویتنام، لائوس و کامبوج به نتیجه رسید. و قرار بر این شد که نیروی مسلح طرفین متخاصم موقتاً به دو طرف خط موقت مدار ۱۷ عقب‌نشینی کنند تا بعداً در ژوئیه ۱۹۵۶ انتخابات عمومی آزاد صورت گرفته خلق ویتنام سرنویشت خویش را تضمین کرده، وحدت و وساره کشور را برقرار نماید.

حزب در عین حال با توجه به نقشی که ایالات متحده در هند و چین بعهده گرفته بود و خطری که از جانب آن ویتنام را تهدید میکرد تصمیم گرفت لبه تیز حملات خود را از آن پس متوجه امپریالیست‌های آمریکائی و جنگ طلبان فرانسوی نماید.

۳ - انقلاب سوسیالیستی در شمال.

انقلاب ملی دموکراتیک توده‌ای در جنوب.

پس از ۹ سال مقاومت قهرمانانه، خلق ویتنام توانست تحت رهبری حزب طبقه کارگر خود پیروزی درخشانی بدست آورد و قسمت شمالی سرزمین را تماماً از یوغ استعمار برهاند. معذالک در سال ۱۹۵۴ انقلابیون ویتنام هنوز از آنجنان نیرویی برخوردار نبودند که بتوانند سراسر کشور را آزاد سازند. باین ترتیب موقتاً قسمت جنوبی ویتنام تحت استیلای امپریالیست‌های آمریکائی و نوکران آنها قرار گرفت. از این رو در دو قسمت شمالی و جنوبی ویتنام وظایف متفاوتی برد و بس انقلابیون قرار گرفت.

در جنوب مرحله انقلاب عبارت بود از انقلاب ملی دموکراتیک توده‌ای با هدف سرنگونی امپریالیست‌های آمریکائی و نوکران دست‌نشانده آنها که

نماینده مالکین ارضی و سرمایه داران کثیر و بودند. در شمال پسر از پیروزی انقلاب ملی دموکراتیک توده‌ای و اخراج امپریالیست‌ها، حکومت دیکتاتور دموکراتیک خلق حاکم بر سراسر این قسمت شد. در این قسمت انقلاب وارد مرحله نوینی شد. این مرحله عبارت بود از بیابان رسانیدن انقلاب بورژوا دموکراتیک برای گذار به مرحله انقلاب سوسیالیستی. برای این گذار ابتدا می‌بایست در شمال رفرف ارضی بشکن ریشه‌ای و کامل انجام می‌شد و اصلاحات دموکراتیک در زندگی سیاسی و اجتماعی مردم بعمل می‌آمد. اقتصاد ملی می‌بایستی بشکن محکمی پایه ریزی میشد و سرمایه داران کثیر و در هم کوبیده می‌شدند.

باین ترتیب، در دو قسمت شمالی و جنوبی وظایف مختلفی در مقابل انقلابیون قرار داشت. لیکن این وظایف از لحاظ استراتژیک بطور ریشه‌ای بیگانه‌یگر مربوط بوده و بین آنها ارتباط ناگسستگی موجود بود. استحکام شمال این قسمت را به پایگاه مطمئنی برای انقلاب ملی دموکراتیک توده‌ای در جنوب مید و مساخت و این یک بنویه خود با تشدید مبارزه در جنوب و دفاع از شمال شرایط را برای استحکام بازم بیشتر آن مناسب‌تر میگرد. در هر دو قسمت سیر مبارزات می‌بایستی از طریق آزادی جنوب و دفاع از شمال زمینه را برای تجدید وحدت مسالمت آمیز ویتنام فراهم آورد.

در فاصله سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۹ در شمال ویتنام وظایفی که فوقاً برشمرده شدند عمدتاً بانجام رسیدند و شرایط برای گذار به انقلاب سوسیالیستی آماده شده بود. در طی این دوره اتحاد کارگران و دهقانان که اساس جبهه واحد ملی و حکومت دموکراتیک توده‌ای را تشکیل میداد بیش از پیش استحکام یافت. حکومت دیکتاتور دموکراتیک خلق در ریجا طی تکامل خود به حکومت دیکتاتوری پرولتاریا مبدل میشد. در این فاصله زمانی در عین حال از یکطرف ضد انقلابیونی که در اتحاد درون خلق خلل وارد ساخته و خرابکاری میکردند از طرف حکومت خلقی سرکوب شده و از طرف دیگر حزب اقدامات مجدانه‌ی در جهت بالا بردن سطح دانش‌تئوریک اعضای خود بعمل آورد. و با اشتباهاتی که در باره مساله وحدت دوباره ویتنام در اثر وضعیت جدید پدیدار شده بود مبارزه نمود. این اشتباهات از این دید ناشی میشد که گویا انقلاب سوسیالیستی در شمال وحدت دوباره ویتنام را در معرض مخاطره قرار میداد. در واقع مساله عمده این بود که آیا در دوره‌ای که پسر از پیروزی انقلاب ملی دموکراتیک توده‌ای آغاز شده و تا مرحله سوسیالیستی و ساختن سوسیالیسم ادامه می‌یابد باید به سرمایه داری اجازه داد که آزادانه رشد

نماید یا خیر؟ حزب باین سوال جواب منفی داده با تمایلاتی که در این جهت بودند مبارزه بی امان میکرد. حزب روشن کرد که نه تنها انقلاب سوسیالیستی در شمال وحدت در قسمت جدا شده ویتنام را در معرض خطر قرار نمیدهد بلکه درست برعکس برای ایجاد شرائط مناسب برای این وحدت دوباره میبایستی شمال با گام های سریع و محکم بسوی سوسیالیسم پیشروید.

در جنوب ویتنام پس از قرار داد ژنو، امپریالیست های آمریکائی که موفق بادامه جنگ نشده بودند سعی داشتند با سلطه بر این قسمت و تبدیل آن به نو مستعمره و ایجاد پایگاه های نظامی در آن، در جنبش های آزاد-بیخشن ملی در جنوب شرقی آسیا خرابکاری کرده و با سرکوب آنها حمله به اردوگاه سوسیالیستی را تدارک بینند. امپریالیست های آمریکائی برای این منظور سعی داشتند مواضع از دست رفته طبقه مالکان ارضی فتوالوطبقه بورژوازی کمربادور وابسته بآمریکا را با آنها بازگردانده، آنرا بمثابة پایگاه اجتماعی لازم برای سیاست نواستعماری خود مورد استفاده قرار دهند. رژیم دیکتاتوری نکودین دیم (سردسته باند فتوالی که قبلا مدت ها در خدمت فرانسویان و ژاپنی ها قرار داشت) درست بهمین منظور و با کمک امپریالیست های آمریکائی بر سر کار آمد. این رژیم فاشیستی از بدو کار خویش در عین اینکه خود را در پس واژه های عوامفریبانه " ناسیونالیسم " و " استقلال طلبی " پنهان میکرد، دست به سرکوب و کشتار بیرحمانه انقلابیون و میهن پرستان ویتنامی زد.

در فاصله سالهای ۱۹۵۵ و ۱۹۵۹ جنبش های تودهای رفته رفته وسعت یافته. جریان سیاسی عظیمی را ایجاد کردند. این جنبش ها از طرف عناصر و هسته ها و ارگان های رهبری کننده انقلابی و با الهام از تجربات مبارزات چندین ساله خلق ویتنام تحت رهبری حزب زحمتکشان ویتنام، و در راس آن هوشی مین، رهبری می شدند. خواست این جنبش ها را سازمان دادن انتخابات بمنظور تجدید وحدت ویتنام، بهبود شرائط زندگی مردم، تضمین آزادی های دموکراتیک تشکیل میداد. طی این جنبش ها توده های خلق رفته رفته ماهیت ارتجاعی رژیم نکودین دیم و امپریالیست های آمریکائی را بهتر درک نموده روحیه مبارزه جویانه شان تقویت میشد.

باین ترتیب در طی این فاصله زمانی انقلابیون توانستند با پیشبرد مبارزات عمدتاً سیاسی در بین توده ها و با حفظ ارتباط نزدیک خود با آنها در تحت شرایط اختناق و ترور وحشیانه پلیسی زمینه را برای قیام های تودهای بمنظور کسب قدرت سیاسی آماده نمایند. " قیام های زنجیره ای " که از سال

۱۹۵۹ بعد سلسله وار در نواحی مختلف جنوب ویتنام آغاز شدند در پرتو همین مبارزات و از آنجا که رژیم نکودین دیم در صحنه سیاسی اساساً شکست خورده بود، توسط ارگان های رهبری انقلاب در جنوب در دستور کار جنبش انقلابی قرار گرفته بودند.

در سال ۱۹۶۰، سومین کنگره ملی حزب در هانوی تشکیل شد. در این کنگره تحولاتی که از قرار داد ژنو بعد در اوضاع بین المللی و اوضاع داخلی ویتنام رخ داده بود مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و از تجارب انقلاب ویتنام جمع بندی بعمل آمد: " در شرائط بین المللی کنونی، یک خلق حتی اگر کوچک و ضعیف باشد، هرگاه متحد با خیزد و با عزمی راسخ تحت رهبری یک حزب مارکسیست لنینیست بمنظور کسب استقلال و دموکراسی مبارزه نماید قادر به پیروزی بر هر تجاوزگری خواهد بود. " (له دوان؛ گزارش سیاسی نمیه مرکزی به سومین کنگره ملی حزب زحمتکشان ویتنام) .

در همین سال (۱۹۶۰) " جبهه ملی آزاد بیخشن جنوب ویتنام " از نیرو های مترقی و ضد امپریالیست تشکیل شده و هدف خود را سرنگونی رژیم وابسته با امپریالیسم آمریکا و ایجاد جنوب ویتنامی مستقل و دموکراتیک که در صلح بسر برده و در جهت تجدید وحدت مسالمت آمیز دو بخش کشور کام بسر در ارد تعیین کرد.

...

در اینجا ما به بررسی خود از تاریخ انقلاب و حزب کمونیست ویتنام خانم میدیم و از مرور تاریخ مبارزات خلق ویتنام در دهه اخیر و بویژه جنگ توده ای خلق ویتنام در جنوب علیه جنگ تجاوزگاران، امپریالیسم آمریکا که در ادامه پیکار این خلق در طول نیم قرن اخیر قرار دارد و به شکست کلیه مانورهای سیاسی و نظامی امپریالیسم آمریکا (" جنگ ویژه " ، " جنگ محلی " ، " ویتنامیزاسیون " ...) و پیروزی عظیم خلق ویتنام با امضای قرارداد آتش بس فوریه ۲۳ منجر گردیده است صرف نظر میکنیم و در سبهای عمده ای را که از بررسی تاریخ انقلاب و حزب کمونیست ویتنام گرفته ایم خلاصه میکنیم.

در ویتنام انقلاب بدون حزب کمونیست یعنی هیچ ! تاریخ انقلاب ویتنام آنچنان با تاریخ حزب کمونیست این کشور عجین شده و درهم آمیخته است، آنقدر حزب کمونیست در هر قدمی که این انقلاب به پیش برداشته است نقش مستقیم و تعیین کننده داشته است، که یکی بدون دیگری مفهومی ندارد .

دیدیم که مبارزات پیگیر کمونیست های ویتنامی، بویژه هوشی مین، بصورت فعالیت سیاسی و ایدئولوژیک در میان توده های خلق بویژه طبقه کارگر ویتنام از طرفی جنبش انقلابی را رشد داده و از طرف دیگر از طریق ایجاد " انجمن جوانان انقلابی ویتنام " زمینه را برای ایجاد حزب کمونیست این کشور در سال ۱۹۳۰ مهیا نمود .

دیدیم که این حزب چگونه :

- جنبش های توده های سالهای ۱۹۳۰/۳۱ را برپا و رهبری کرد .

- جنبش های سالهای ۱۹۳۶/۳۹ را رهبری کرد و نیروهای دموکراتیک و آزاد بخواه را تحت رهبری طبقه کارگر در جبهه دموکراتیک هند و چین گرد هم آورد و توسعه داد .

- طی جنگ جهانی جبهه ضد امپریالیستی را توسعه داد و نیروهای مسلح انقلاب را ایجاد نمود و با ایجاد و توسعه پایگاه های انقلابی پرداخته

- انقلاب اوت ۱۹۴۵ را با رهبری درست و دقیق به پیروزی رساند و قدرت توده ای را بنیاد نهاد .

- در لحظات حساس و در تنگناهای باریک، قدرت توده ای نوپسند را هدایت کرد و آنها را ضربات دشمن در امان نگه داشت و به تحکیم آن پرداخت.

- جنگ مقاومت طولانی را از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۴ در کلیه جبهه ها و در تمام زمینه ها رهبری صحیح کرد ؟ ارتش توده ای را رشد داد و آنها را در مراحل مختلف مقاومت (دفاعی، تعادل، تخریبی) رهبری نمود ؟ مناطق آزاد شده را وسعت داد ؟ انقلاب ارضی را در این مناطق انجام داد و شرایط زندگی مردم را بهبود بخشید و اقتصاد دموکراتیک نوین را تحقق بخشید ؟ اتحاد کارگران و دهقانان را تحکیم و براساس آن جبهه واحد ملی را توسعه داد و قدرت توده ای را تقویت کرد ؟ مبارزه را در سطح ایدئولوژیک به پیش برد ؟ بسا بی سوادی و با آداب رسوم ارتجاعی مبارزه کرد و سیستم آموزشی را بهبود

بخشید ؟ امور بهداشتی مردم را سر و صورت داد و غیره ...

- پس از پیروزی در جنگ مقاومت و تقسیم موقت ویتنام بدو قسمت شمالی و جنوبی، در شمال، که کاملاً آزاد شده بود، انقلاب بورژوا دموکراتیک را بسرانجام رسانده و وارد مرحله انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم گردید. در جنوب، که تحت تسلط امپریالیسم آمریکا قرار گرفته بوده، مبارزه را برای انقلاب ملی دموکراتیک توده ای و شاد و ش جبهه " آزاد بیخشن ملی جنوب ویتنام بسا استواری ادامه داد .

حزب کمونیست هند و چین (حزب زحمتکش ویتنام) با تکیه بر مارکسیسم لنینیسم انقلابی از شرایط تاریخی جامعه ویتنام تحلیل بعمل آورده و براساس آن مشی استراتژیک انقلاب را در این کشور در مراحل مختلف آن تعیین نمود . این حزب در اوضاع و احوال مشخص و در راه پر پیچ و خم مبارزه انقلابی همواره با تحلیل علمی و مشخص، تاکتیک های مناسب را برای پیشبرد انقلاب در راه هدف های استراتژیک آن یافته و آنها را بکار بسته است .

حزب کمونیست بسته به اوضاع و احوال مختلف همواره مبارزه را در تمام سطوح ممکنه به پیش برده و در عین حال در هر یک از این اوضاع و احوال رابطه بین اشکال مختلف مبارزه را در نظر داشته، شکل عمده آنها تعیین کرده و زمینه رشد اشکال عالیتر مبارزه را فراهم نموده است .

حزب کمونیست همواره با حفظ ارتباط نزدیک خود با توده ها، از خواست های آنها جمع بندی کرده و با اتخاذ شعارهایی که به بهترین نحو جوابگوی این خواست ها باشد توانسته است آنها را بطور وسیع علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی بسیج نماید .

بدون حزب کمونیست انقلاب ویتنام قدمی در جهت حل تضاد های اساسی جامعه ویتنام نمی توانست بردارد .

" اصل عام " بدون يك حزب انقلابی پیروزی انقلاب ممکن نیست " به هیچ وجه بدین معنی نیست که انقلاب بدون حزب نمیتواند شروع شود و یا حتی انقلابیون نمیتوانند قدرت را بدست گیرند . حمله در " اینجا " پیروزی انقلاب " را باید در يك معنی وسیع تاریخی در نظر گرفت . زیرا پیروزی انقلاب نه تنها با تصرف قدرت دولت ، بلکه با " حفظ آن و ادامه " انقلاب هم مشخص میشود . نمونه های گویا و کنگو " برازاویل شواهد روشنی براین مدعا هستند . علیرغم نظر " چه " که " میگفت بنظر میرسد انقلاب گویا با اصل لنینی فوق در تضاد است ، " انقلاب گویا هم تنها صحت این اصل را ثابت کرد (و همچنین " نمونه " کنگو برازاویل) . چه دیدیم که حفظ و ادامه " انقلاب ایچسار " يك حزب پرولتری را اجتناب ناپذیر ساخت . " (" جنگ مسلحانه " هم استراتژی و هم تاکتیک " - صفحه ۱۰۰) .

در نقل قول فوق ، رفیق احمدزاده دو مساله اساسی را در رابطه با تجربه گویا مطرح کرده است : ۱) انقلاب میتواند بدون حزب شروع شود و " انقلابیون " میتوانند بدون حزب حتی قدرت را بدست گیرند . - ۲) تنها برای حفظ و ادامه " انقلاب " يك حزب پرولتری ضروری است (و ایچسار آن اجتناب ناپذیر) .

صرفنظر از این حکم بدیهی که " انقلاب بدون حزب میتواند شروع شود " به نظر ما میان حکم اول و دوم شکافی بزرگ موجود است . از اینفرار که در حکم اول رفیق از " انقلابیون " در کل و بدون قید وابستگی و موضع طبقاتی و ایدئولوژیکی آنان صحبت میکند ، حال آنکه در حکم دوم به يك حمله پرولتسری اشاره میکند . پس ناگزیر این سوال پیش میاید که تصرف قدرتی که رفیق از آن صحبت میکند و تحقق آن را توسط انقلابیون بدون حزب نیز میسر میداند ، توسط چه کسی یا طبقه و قشری صورت گرفته است . همچنین لازم است ببینیم مجموعه شرایطی که این تصرف قدرت را در گویا میسراختند کدامند . بررسی این شرایط را با حرکت از این واقعیت انقلاب گویا انجام میدهیم که این انقلاب نه يك انقلاب دموکراتیک نوین (تحت رهبری طبقه کارگر و حزب آن) بلکه يك انقلاب دموکراتیک ملی تحت رهبری خرد بورژوازی بوده است و بنابراین اساسا با انقلاب دموکراتیک نوین تفاوت داشته است و لاجرم نمیتوانسته است بدون رهبری حزب پرولتری به سوسیالیسم منجر گردد . در همین رابطه - یعنی بررسی شرایط تصرف قدرت در گویا توسط

ارتش شورشی و سقوط باتیستا - ما به مساله عدم مداخله امپریالیسم آمریکا برای سرکوب مبارزه مسلحانه و بنابه یکی از ویژگی های انقلاب گویا اشاره میکنیم . در بررسی حاضر از تجربه گویا ، ما در ضمن مروری اجمالی در سیر وقایع تاریخی و اجتماعی که به پیروزی انقلاب مسلحانه علیه حکومت باتیستا انجامید ، هدف خود را روشن نمودن مسائل فوق قرار داده ایم .

نگاهی کوتاه به تاریخچه مبارزات خلق کوبا، تا انقلاب ۱۹۵۹ میلادی
 در این کشور، پس از استقلال طلبانه‌ی کوبا، در آغاز قرن شانزدهم، فرار گرفت. تاریخ قرون اخیر
 این کشور مملو است از مبارزات پایان ناپذیر خلق آن علیه استعمارگران
 اسپانیایی. در اوایل قرن نوزدهم، به دنبال رشد تجارت در سطح بین-
 المللی و ایجاد یک قشر بورژوازی تجاری در کوبا - که بیشتر به تولید و بازار
 داخلی وابستگی داشت و در تضاد با فئودالهای اسپانیایی بودند - جوانه‌ها
 جنبش‌های ملی استقلال طلبانه در این کشورها بوجود آمده و رشد نمود.

اولین جنگ استقلال طلبانه مردم کوبا علیه استعمارگران اسپانیایی
 که "جنگ دهساله" نامیده میشود، از سال ۱۸۶۸ آغاز شد و تا سال ۱۸۷۸
 به طوب انجامید. با وجود بیکه این جنگ به علت عدم وجود یک مشی انقلابی
 نوین و وجود رهبری در دست بخشی از مالکین ارضی و بورژوازی منجر به
 شکست گردید، لکن دست آورد‌های ارزنده‌ای برای خلق کوبا به همراه
 داشت. بزرگترین دست آورد آن این بود که به مردم کوبا نشان داد
 طریق قیام مسلحانه و جنگ توده‌ای قادرند خود را از یوغ استعمار
 اسپانیا رها سازند. در همین حال، "جنگ دهساله" از لحاظ اقتصادی
 کوبا را بسیار تضعیف کرده، زمینه را برای نفوذ بیشتر ایالات متحده -
 که در این دوران حربه‌خانه در پی یافتن بازارهای جدید و دست اندازی
 به منابع ثروت جدید، بخصوص در آمریکای لاتین بود - در اقتصاد این
 کشور مهیا نمود.

در سال ۱۸۹۵ در مین جنگ استقلال طلبانه کوبا به رهبری
 مهبین پرست و انقلابی بزرگ، خوسه سارتسی، آغاز شد. قیام هسای
 توده‌ای که دامنه آن به سراسر کوبا وسعت یافته بود، نیروهای اسپانیایی
 را در معرض نابودی قرار داده بود. در این حال که خلق کوبا در آستانه
 پیروزی و کسب استقلال ملی قرار داشت، امپریالیست‌های آمریکایی
 شمالی، با مداخله خود در جنگ، در سال ۱۸۹۸ و اعلان جنگ علیه
 اسپانیا، نیروهای خود را در کوبا پیاده کردند و پس از مدت زمان کوتاهی
 که اسپانیا تسلیم شد، حاکمیت کوبا را از آن خود نمودند.

امپریالیست‌های آمریکای شمالی که تحت عنوان قیام حاکمیت کوبا

را در دست گرفته بودند، در سال ۱۹۰۱ انتخابات مجلس موسسان کوبا
 را انجام دادند. در این مجلس، نمایندگان افسار و طبقات ممتاز جامعه
 کوبا اکثریت داشتند و قانون اساسی مصوبه آن انعکاسی بود از خواست
 های این اقلتار و طبقات، معدنک، این قانون اساسی شامل نکات مثبت
 و دموکراتیکی نیز بود که خواست‌های توده‌های مردم کوبا را منعکس میکرد.

پس از خروج نیروهای یانکی در سال ۱۹۰۱*، دولت‌های مختلفی تا
 سال ۱۹۲۱ در کوبا بر سر کار آمدند که با وجود تفاوت‌های ظاهری همگی
 در یک امر مشترک بودند و آن: هم خصلت ضد خلقی آنها و وابستگی شان به
 امپریالیسم یانکی بود. در طول این مدت، فساد اداری رشد بسیار
 کرد. ارتش کوبا در این فاصله ایجاد شد. این ارتش از بدو ایجاد خود،
 خصلت ضد خلقی خود را در سرکوب جنبش سال ۱۹۱۲ سیاهان و قتل
 عام سه هزار نفر از ایشان به نحو بارزی نمایان کرد. در طی این مدت،
 امپریالیست‌های یانکی نفوذ خود را در کوبا به شئون زندگی جامعه کوبا
 به نحو روز افزونی گسترش دادند.

در طی این مدت، جنبش کارگری کوبا که بسیار پراسایفه بود و آغاز
 آن به سال‌های ۶۰ قرن گذشته بر میگردد**، رشد خود را ادامه داد.
 در طول جنگ اول جهانی، اقتصاد کوبا که عمدتاً بر پایه تولید و صدور
 شکر استوار بود، به علت بالا رفتن تقاضای شکر رونق گرفت و تولید آن بسیار
 افزایش یافت. لکن پس از پایان جنگ و پائین آمدن قیمت شکر در بازار -
 عمای جهان، اقتصاد کوبا با بحران شدیدی مواجه شد. این بحران بیش
 از همه کارگران را در معرض نابودی قرار میدهد. از طرف دیگر، پس از
 پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه، ایده‌های نوین آن به سرعت همه جا را
 فرا میگرفت. مارکسیست‌های کوبا نیز به نوبه خود در ترویج ایده‌های

* امپریالیست‌های یانکی تنها هنگامی توان خورد را از کوبا خارج سازند.
 ختنند که صمیمه کردن اصلاحیه‌ای را که به نام "اصلاحیه پلات" معروف
 است، به قانون اساسی بر مجلس کوبا تحمیل نمودند. طبق این
 اصلاحیه، آنها حق داشتند هر وقت صلاح دیدند نیروهای خود را
 برای دفاع از "آزادی"، "مالکیت" و غیره، در کوبا پیاده کنند.

** ما برای جنوکیتر از اختلاف مسائل مختلف و نرسیده اهمیت جنبش
 کارگری کوبا، در خاصه، این تاریخچه، جنبش کارگری کوبا را با اختصار
 نقل می‌کنیم.

انقلابی مارکسیسم در میان طبقه کارگر با فداکاری کوشش می‌کردند. در عین حال جنبش‌های میهن پرستانه و دموکراتیک دیگری نیز از طرف بخش‌های دیگر اهالی در گرفته و رشد یافته بود. به عنوان مثال، "انجمن سربازان قدیمی و میهن پرستان" که از طرف گروهی از مبارزین جنگ استقلال وعده‌ای از روشنفکران و دانشجویان تشکیل شده بود، در مقیاس تمام کشور وسعت یافته بود.

کلیه این جریانات اجتماعی، انقلابیون مارکسیست و عناصر پرولتری را بر آن داشت تا برای رهبری این مبارزات، حزب سیاسی طبقه کارگر را ایجاد نمایند. ابتدا در سال ۱۹۲۳ اولین "گروه کمونیستی هاوانا" از رادیکال ترین عناصر "حزب کارگر سوسیالیست" (رجوع شود به ضمیمه در مورد جنبش کارگری کوبا) تشکیل شد. در سال ۱۹۲۴ سند یکای کارگران راه آهن کوبا ایجاد شد. در سال ۱۹۲۵، "دومین کنگره ملی کارگری" تصمیم بر ایجاد "کنفدراسیون ملی کارگران کوبا" گرفت که در اوت همان سال تشکیل گردید. در همان زمان، "حزب کمونیست کوبا" در کنگره‌ای که از گروه‌های مختلف مارکسیستی کوبا تشکیل شده بود، تاسیس گردید. این کنگره، برنامه و مرامنامه حزب را تصویب نمود.

حزب کمونیست کوبا از بدو تاسیس مساله تشکیل کارگران بخش تولید شکر را که در تحت سازمانی بصر می‌بردند وظیفه عده خود قرار داد. در واقع، جنبش کارگری کوبا در بخش تولید توتون ایجاد شده و رشد کرده بود. کارگران توتون در چند شهر بزرگ به کار مشغول بودند، در حالیکه کارگران شکر که از لحاظ کمی بخش عده کارگران کوبا را تشکیل می‌دادند، در واحدهای پراکنده در مناطق روستائی به کار اشتغال داشتند.

از حدود سال ۱۹۳۰، بسیاری از کادرها و رهبران حزب کمونیست به طرف مناطق روستائی روی آور شدند. آنها طی مبارزات ممتد خویش توانستند ابتدا کمیته‌هایی برای مطالبه درخواست‌های روزمره کارگران بوجود آورند، که بعداً سازمان سندیکائی آنها را از همین کمیته‌ها تشکیل دادند. این مبارزات در زیر سرکوب وحشیانه صاحبان صنایع شکر، مالکین زمین و "کولون"ها، و در شرایط بسیار دشوار پیش رفته، تشکیل کارگران اندک اندک انجام می‌شد. در سال ۱۹۳۲، در یک کنفرانس ملی کارگران صنایع شکر، "کمیته سازماندهی سندیکائی ملی کارگری صنعت شکر" تشکیل شد.

پس از بحران اقتصادی سال ۱۹۲۱، به دلیل رشد جنبش‌های کارگری و توده‌ای از یک طرف و هرج و مرج در دستگاه‌های دولتی از طرف دیگر، دولت رفته رفته خصلت دیکتاتوری فاشیستی پیدا کرده، تدریجاً آزادی‌ها دموکراتیک را - هرچند که این آزادی‌ها بسیار ناکافی بود - از بین برد. به این دلیل، بین سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳، تظاهرات متعدد و ادامه داری با درخواست سقوط رژیم دیکتاتوری و برقراری یک رژیم دموکراتیک، به وقوع پیوست.

در اوت سال ۱۹۳۳، "کنفدراسیون ملی کارگران کوبا" که انقلابیونسی نظیر ویلنا (از رهبران حزب کمونیست) در راس آن قرار داشتند، اعتصاب عمومی سراسری را اعلام کرد. این اعتصاب زندگی اقتصادی کشور را فلج نمود مشکلات عظیمی برای دستگاه دیکتاتوری ایجاد نمود. از طرف دیگر، علاوه بر کارگران، عده‌ای از بازرگانان و حتی عده‌ای از مالکان ارضی کوچک و بانکداران و نیز شخصیت‌های لیبرال با دیکتاتوری مخالفت می‌ورزیدند. امپریالیست‌های یانکی نیز به نوبه خود از اوج گیری نهضت توده‌ها بی‌بناک شده، در صدد برآمدند آن را از طریق ایجاد تغییرات سطحی و ظاهری لگام زنند.

در سپتامبر ۱۹۳۳، عده‌ای از افسران جوان که در راس آنان باتیستا قرار داشت کودتا کرده، قدرت را بدست گرفتند. دولت جدیدی که پس از این کودتا زمام امور را به دست گرفت، ملغمه‌ای بود از نمایندگان ارتجاعی ترین طبقات حاکمه کوبا، مانند باتیستا، تا نمایندگان مترقی خلق این کشور مانند گوئیته راس، این دولت قانون اساسی ۱۹۰۱ و به انضمام آن اصلاحیه پلات را نیز ملغی اعلام کرد. همچنین قوانین اصلاحی از قبیل ۸ ساعت روز کار، حق ایجاد اتحادیه و غیره، را از تصویب گذراند. ولیکن این دولت به دلیل تضادهای حادی که طبیعتاً در درون آن وجود داشت نتوانست بیش از چهار ماه دوام بیاورد و تحت فشار نیروهای ارتجاعی آمریکائیان، و به سود ارتجاعی ترین جناح‌های هیات حاکمه، مجبور به استعفا گردید. پس از آن، تا سال ۱۹۴۰، کابینه‌های مختلفی که تشکیل شدند همگی آلت اجرای خواست‌ها و مقاصد دارو دسته باتیستا که در خدمت امپریالیستهای یانکی قرار داشتند واقع شدند. طی این دوره، هیات حاکمه تمام کوشش خود را بکار برد تا از طریق اعمال قهر و خشنونت ضد انقلابی، از رشد جنبش کارگری مانع به عمل آورد و حالت دیکتاتوری را از نسو ایجاد نماید. لکن از یک طرف مقاومت سرسختانه کارگران مردم کوبا، و از

طرف دیگر تحولات بین المللی و جبهه بندی نیروهای فاشیستی و ضد - فاشیستی در مقیاس جهانی، ایشان را وادار به عقب نشینی و تجدید نظر موقتی در سیاست خود نمود.

در سال ۱۹۳۸، برای اولین بار، حزب کمونیست کوبا قانونی اعلام شد. این حزب در سال ۱۹۳۹ به منظور شرکت در انتخابات با "حزب اتحادیه انقلابی" که صفوف آن بیشتر از روشنفکران و نمایندگان مترقی ائتلافیانه جامعه کوبا تشکیل میشد، ائتلاف کرد. سپس در سال ۱۹۴۰، این ائتلاف منجر به ایجاد سازمانی گردید که "اتحادیه انقلابی کوبا" نام گرفت، و بعداً به "حزب سوسیالیست توده‌های" تغییر نام داد. (لازم به تذکر است که، چنانچه بعداً خواهیم دید، این حزب هیچگاه نتوانست یک خط مشی صحیح و منطبق با شرایط مشخص کوبا دنبال نماید). در همین سال (۱۹۴۰)، در مجلس موسسان قانون اساسی جدید کوبا تصویب شد که در شرایط آن زمان از جمله مترقی ترین قوانین اساسی جهان بشمار میرفت.

پس از پایان جنگ جهانی و رفع خطر فاشیسم در عرصه بین المللی، بزودی از نو سازمان های کارگری و حزب سوسیالیست توده ای در معرض حملات و سرکوب و وحشیانه و خونین دستگاه های حاکمه ارتجاعی که مورد حمایت امپریالیسم یانکی و محافظ منافع وی بود قرار گرفتند. پس از غیرقانونی شدن حزب سوسیالیست توده ای در سال ۱۹۵۳، این ضربات، رسماً و با سمیت بیشتری ادامه یافت.

کودتای ضد خلقی باتیستا در سال ۱۹۵۲، که درست در آستانه انتخابات آن سال انجام شد، نتیجه منطقی سیر فاشیستی شدن روزافزون دستگاه حاکمه کوبا بود که بطور درست در خدمت امپریالیستهای یانکی قرار داشت. امپریالیسم آمریکای شمالی که پس از جنگ دوم جهانی به صورت سردسته باند استعمارگران و دشمن شماره یک خلق های جهان درآمده بود، با حمایت از باتیستا قصد داشت فارغ البال از هرگونه مخالفت و با زیر پا گذاشتن قانون اساسی ۱۹۴۰ - که پس از کودتا معلق شده بود - وزیر برق سرنیزه های حکومت دیکتاتوری به تاراج ثروت های ملی و استثمار خلق کوبا بپردازد.

رژیم باتیستا از جانب نیروهای دموکراتیک کوبا نظیر "حزب موسیلا- لیست توده ای" و "حزب ارتسکس" مورد مخالفت قرار گرفته، تدریجاً نیروهای دیگر را نیز - که طیف وسیعی را تشکیل میدادند - به مخالفت

با خود برمی انگیخت. در درون "حزب ارتسکس" عده ای از جوانان میهن پرست که جناح رادیکال ایت حزب را تشکیل میدادند، تحت رهبری فیدل کاسترو تصمیم گرفتند به مبارزه مسلحانه علیه دیکتاتوری دست زده، از این طریق رژیم باتیستا را سرنگون نمایند و حکومت انقلابی را بر سر روی کار آورند. آنها در نظر داشتند پس از کسب پیروزی و رسیدن به قدرت، "قوانین انقلابی" خود را اعلام نمایند. ولی این قوانین از حدود به رسمیت شناختن دوباره قانون اساسی ۱۹۴۰، تقسیم زمین بین دهقانانی که رکن آن کار میکردند - تحت هر شکل رابطه تولیدی با مالک - و جبران خسار مالکین از طریق افساط، سهم کردن کارگران و کارمندان به میزان ۳۰٪ در سود مؤسسات بزرگ صنعتی، تجاری و معدنی - و از جمله صنایع نیشکر...

تجاوز نمیکرد.

آنها در تاریخ ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۳ پادگان مونکادا را واقع در سانتیاگو (شهر بزرگ استان شرقی کوبا) مورد حمله قرار دادند. این حمله با شکست مواجه گردید و اکثریت اعضای گروه که تعداد کلشان حدود ۱۵۰ نفر بود به قتل رسیدند. ما باقی و از جمله فیدل کاسترو نیز دستگیر شده، پس از محاکمه به زندان مسحکوم شدند. فیدل کاسترو در جریان محاکمه خود دفاعیه ای را که بعداً به نام "تاریخ مرا تیرته خواهد کرد" معروف شد، ایراد کرد، و طی آن خطوط کلی استراتژی انقلابی گروه را مبنی بر تسخیر مونکادا و دعوت اهالی به قیام علیه باتیستا و رفتن به کوهستان در صورت عدم موفقیت قیام شهری، تشریح نمود.

حزب سوسیالیست توده ای عمل گروه فیدل را مورد تأیید قرار داد. روزنامه حزب - که به دنبال حمله به پاسگاه مونکادا، همانند سایر سازمان های دموکراتیک، از طرف باتیستا منحل شده بود - در نخستین شماره مخفی خود، ضمن تجلیل از قهرمانی گروه فیدل، عمل انقلابی گروه وی را به مثابه یک "پسوج" (کودتای نظامی) رد نمود، مخالفت خود را با این شیوه مبارزه اعلام نمود. این حزب اصولاً اعتقاد واقعی به مبارزه مسلحانه نداشت و معتقد بود که تصرف قدرت در کوبا جز از طریق کلاسیک آن، یعنی رشد پیوسته مبارزات توده ای تا یک اعتصاب عمومی بزرگ و طولانی و سرنگونی رژیم جابرانه باتیستا از این طریق، میسر نیست (به این نکته دوباره خواهیم پرداخت).

با تشدید اختناق و سرکوب جابرانه رژیم باتیستا، مبارزات مردم کوبا علیه دیکتاتوری نیز هر روز وسعت بیشتری یافت. آزادی زندانیان سیاسی

در مرکز خواست های این مبارزات قرار داشت. در مقابل فشار توده های مردم، باتیستا در صدد برآمد تا با انجام انتخابات، صورت فانونی به حکومت خود بدهد. لذا انتخابات ۱۹۵۴ انجام شد. لیکن این هتسوز برای فرونشاندن آتش خشم توده ها کافی نبود و باتیستا بعداً در سال ۱۹۵۵ ناچار شد فرمان عفوزند انبیا ن سیاسی را امضا نماید. بدین ترتیب فیدل و یارانش از زندان آزاد شدند، و بلافاصله کوبا را به علت خطر جانسی که تهدید به شان میکرد ترك كسردند. فیدل کاسترو در مکزیک به اتفاق عده های دیگر اقدامات تدارکی خود را به منظور آغاز مجدد مبارزه مسلحانه شروع کردند. در این حال فیدل کاسترو مسافرتی به ایالات متحده انجام داده، به جلب پشتیبانی کوبائیان مقیم آنجا و جمع آوری پول پرداخت.

در نوامبر ۱۹۵۶، فیدل کاسترو به اتفاق ۸۱ نفر دیگر با مقادیری مهمات و اسلحه توسط یک کشتی بنام "گرانما" به کوبا پائی گذارد. بلافاصله ایسین گروه در معرض حمله نیروهای دولتی واقع شد و در نبردی که به وقوع پیوست فقط ۱۲ نفر جان به سلامت بردند. این عده به کوهستان سیرا مائسترا پناه دادند. این نام لاپلاتا که از نظر شرایط طبیعی و دور بودن از دسترسی قوای دولتی و نیز از نظر سیاسی (دشمنان در آن هنگام در این دهکده با مالک محلی در جدال بودند) مناسب بود رفته و مبارزه مسلحانه را آغاز کردند. حزب سوسیالیست که توسط فیدل از بازگشت وی به کوبا مطلع شد، به خود اعتماد بود که "لحظه مناسب" برای مبارزه مسلحانه هنوز فرا نرسیده است. معین در نامه ای خطاب به کلیه احزاب اپوزیسیون از آنان خواست که به اقدامات مشترک یا مستقل دست بزنند و نگذارند تا "دولت با برتری کمی خود فیدل کاسترو و همراهانش را نابود سازد".

گروه فیدل کاسترو با پشتیبانی ای که دشمنان از وریه عمل میاورد نسد، تدریجاً موفق گردید جای پای محکمی بوجود آورد و حملات نظامی ضربتی خود را علیه مواضع نیروهای دولتی تشدید نماید. در این هنگام در شهر ها نیز، بدون ارتباط تشکیلاتی با گروه فیدل، گروه هایی مرکب از جوانان انقلابی به عملیات مسلحانه دست میزدند. در ۱۳ مارس ۱۹۵۷، یکی از این گروه ها سعی کرد طی حمله ای ناگهانی به کاخ ریاست جمهوری باتیستا وی را به قتل برساند. لیکن موفق نگردید و اعضای آن در جریان حمله به قتل رسیدند. سازمانی که بعداً از گروه های مسلح شهری تشکیل گردید به احترام این گروه "شورای انقلابی ۱۳ مارس" نام گرفت که بعداً در کوهستان های مرکزی اسکانبره به مبارزه چریکی پرداخت.

بدین ترتیب، سه سازمان ضد باتیستا وجود داشت که در این لحظه جدا از یکدیگر و با شیوه های مخصوص بخود علیه باتیستا مبارزه میکردند: "جنبش ۲۶ ژوئیه" (جنگ چریکی روستایی)، "شورای انقلابی ۱۳ مارس" (مبارزه چریکی شهری) و "حزب سوسیالیست توده های" (اعتصابات کارگر و تظاهرات توده های). اما هنوز رابطه مستقیم میان این سازمان ها، بویژه مبارزه مسلحانه، در سیرا و مبارزات شهری کارگری بوجود نیامده بود.

گروه فیدل کاسترو در کوهستان سیرا مائسترا با بردن شعار اصلاحات ارضی به میان روستائیان پشتیبانی ایشان را جلب نمود، تکیه گاه مطمئنی در بین آنان بدست آورده بود. ولی این گروه با کارگران شهری دارای هیچ ارتباطی نبود و فقط از پشتیبانی مختصر آنان از طریق فعالیت گروهی فیدلیست در شهر برخوردار بود. در این شرایط، در آوریل ۱۹۵۸، سه دهال دعوت را در یون شورشی به اعتصاب عمومی، در بسیاری از شهرها بسیاری از کارگران دست از کار کشیدند. ولی این اعتصابات که به طرز بوروکراتیک، بدون ارزیابی دقیق شرایط و امکانات عینی و بدون هماهنگی لازم با سایر نیروهای دموکراتیک، برپا گردید، پس از چند روز با شکست و سرکوب وحشیانه و کشتار کارگران توسط ارتجاع روبرو شد.

بلافاصله پس از آن، نیروهای باتیستا برای ریشه کن کردن "جنبش ۲۶ ژوئیه" کوه های سیرا را مورد حمله قرار دادند ولی در ظرف دو ماه جنگ، نه تنها موفق به مشهدم کردن ارتش شورشی نگشتند بلکه نیروهای انقلابی بر تجربه و قدرت خود افزودند، و نیروهای باتیستا که متوجه شدند قادر نیستند پارتیزان ها را که از پشتیبانی اهالی برخوردارند از بین ببرند، در حالیکه نیروهای ارتش شورشی دست به تعرض میزدند، عقب نشینی اختیار کردند.

شکست اعتصاب آوریل که نشان دهنده عدم هماهنگی شهری روستا (یعنی بطور عمده و در سطح تشکیلاتی آن، عدم همکاری جنبش ۲۶ ژوئیه و حزب سوسیالیست) بود، و نیز پیروزی فوق الذکر که نیروهای ارتش شورشی را تقویت و حقانیت مبارزه مسلحانه را روشن نمود، باعث شدند که از یکسو پیرویه اتحاد سازمان های مختلف مخالف رژیم و از سوی دیگر پیرویه از هم پاشیدگی و چند دستگی نیروهای ارتجاع با آهنگی سریع آغاز گردد. از این مرحله بیعد است که "حزب سوسیالیست توده های" - که در میان کارگران از پایه و سیمس برخوردار است - به پشتیبانی فعالان نسه از جنبش ۲۶ ژوئیه و مبارزه مسلحانه می برد از و این پشتیبانی را تا حد اعزام

کار برای ارتش آزاد بیخش و ایجاد گروههای پارتیزانی، وسعت دهد. در همین زمان يك "جبهه" ملی متحد "مركب از سه سازمان "جبهش ۲۶ ژوئیه"، "شورای انقلابی ۱۳ مارس" و "حزب سوسیالیست تودهای" ایجاد میشود و کمیته های مشترک برای جمع آوری دارو و آذوقه و اسلحه برای جبهه جنگ تشکیل میدهد. این جبهه همچنین کار تدارك اعتصاب عمومی را نیز آغاز میکند.

در نوامبر ۱۹۵۸، پاتنیستا که در بحران سیاسی شدیدی غوطه ور بوده، به تلاش خود بوحانه ای برای برگزاری انتخابات دست زد تا بلکه از این طریق رژیم خود را از مهلكه نجات دهد. اپوزیسیون انتخابات را تحریم کرد و موجب شکست آن گردید. این شکست، تضاد و از هم پاشیدگی درونی هیأت حاکمه را به اوج خود رساند.

ضعف و از هم پاشیدگی نیروهای نظامی دولتی و تاثیر مبارزات توده ها در روحیه سربازان، به انقلابیون فرصت داد تا تعرض عمومی خود را آغاز کنند. در فاصله ۲۵ دسامبر تا اول ژانویه ۱۹۵۹ شهرهای بزرگ یکی پس از دیگری به تصرف ارتش انقلابی درآمد. این پیروزی های هر قیام در شرایطی بدست آمد که ارتش دولتی از لحاظ نفرات و تجهیزات برتری مطلق نسبت به ارتش انقلابی داشت. ولی عدم یکپارچگی درونی آن هرگونه مقاومتی را از آن سلب کرده بود، بطوریکه اغلب پادگان ها بدون درگیری یا خود را تسلیم میکردند یا فرار اختیار میکردند.

در اول ژانویه ۱۹۵۹ پاتنیستا از کوبا فرار کرد و به دومینیکن پناهنده شد. جانشین وی، ژنرال کائوتیلو به ارتش انقلابی پیشنهاد آتش بس داد، ولی ارتش انقلابی که اینک در موضع بسیار برتری قرار داشت پیشنهاد را رد کرده، دستور اعتصاب عمومی در تمام کشور از طریق راه پیک شورش اعلام شد. در سوم ژانویه ستاد فرماندهی نیروهای مسلح کوبا بدون مقاومت از طرف ارتش انقلابی اشغال گردید و دولت انقلابی جدید زمام امور کشور را بدست گرفت.

حال که کم و بیش با تجربه کوبا آشنائی حاصل کردیم، آماده ایم که از چند جهت (رهبری انقلاب کوبا و مسأله حزب طبقه کارگر، چگونگی تصرف قدرت و رابطه کار سیاسی و نظامی و روستا و شهر در تجربه کوبا و نیز نقش عدم مداخله امپریالیسم آمریکا) به بررسی آن بپردازیم.

تصرف قدرت توسط کدام طبقه؟

رهبری انقلاب کوبا دست کدام طبقه بود؟ طبقه کارگر در این انقلاب چه نقشی بازی کرد؟ نقش "حزب سوسیالیست تودهای" (سابقا حزب کمونیست) در این انقلاب چه بود؟ در این قسمت ما کوشش میکنیم که پائین دست سؤالات پاسخ دهیم.

چنانکه دیدیم، طبقه کارگر کوبا در انقلاب ۱۹۵۹ همواره، علیرغم نیروی عظیم خود که پیروزی انقلاب را میسر ساخت، نقش دنباله روی خرد و بورژوازی را داشت و دلیل عمده این امر نیز محروم بودن وی از يك حزب پیشرو انقلابی و قرار داشتن زیر سلطه "حزب سوسیالیست تودهای" بود. این حزب که در سال ۱۹۲۵ با نام "حزب کمونیست کوبا" تاسیس گردید، مدت کوتاهی پس از تشکیل خود، به دلیل سوابق آنتارشیسم در درون طبقه کارگر و ناپختگی ایدئولوژیکی عناصر پرولتری درون آن، دچار انحرافات اکتونومیستی و عوارض ناشی از آن گردید و این انحرافات در خط مشی عمومی حزب غالب گردید و تحت اشکال گوناگون به زندگی خود ادامه داد. به عنوان مثال، این حزب ظاهرا دچار نوعی "جبر جغرافیائی" بود و عقیده داشت که کشور کوچکی مانند کوبا که جزیره ای است در کنار آمریکا به هیچ وجه نمیتواند تا قبل از زمانی که در ایالات متحده انقلاب سوسیالیستی انجام نکرده است و سوسیالیسم دست یابد، و بر مبنای این استدلال غلط چنین نتیجه میگرفت که بنا بر این طبقه کارگر کوبا عجلاننا باید برای خواستهای کوتاه مدت و اقتصادی خود مبارزه کند و شعارهای ریشه ای را به بعد موکول سازد. نمونه های دیگری را نیز از اپورتونیسیم چپ و راست این حزب در قیام مسائل اساسی مبارزات طبقاتی در سطح ملی و بین المللی می توان ذکر کرد: در هنگامی که انترناسیونال سوم در سال ۱۹۳۰ شمار "طبقه علیه طبقه" را برای مبارزه با اپورتونیسیم احزاب سوسیال دموکرات آن زمان مطرح نمود، حزب کمونیست کوبا نتوانست این شعار را درست درک کند و با شرایط کشور تطبیق دهد، لذا در جریان مبارزات سال های ۲۹ تا ۳۲ دچار سکتاریسم در قبال سایر نیروهائی که در مبارزه بزرگ سرنگونی دیکتاتوری ماچادو شرکت داشتند گردید. برعکس، هنگامی که در مقابل خطر جهانی فاشیسم، انترناسیونال سوم شعار جبهه واحد ضد فاشیستی را در دستور احزاب کمونیست قرار داد، این بار حزب کمونیست کوبا در جهت عکس دچار انحراف گردید و تضاد های درونی جامعه کوبا را از یاد برد، و در سیاست جبهه توده ای سال ۱۹۳۰ به موضع "انتقادی" در

قبال د یکتاوری باتیستا در غلطید. همچنین، به دنبال علنی و قانونی شدن خود در سال ۱۹۳۷، این حزب به مواضع و سیاست "پارلمانی" در افتاد و در این رابطه صفوف خود را از عناصر ایورتونیست سازشکار مملو ساخت.

این حزب، از آنجا که فاقد هرگونه دید روشن و دورنمایی برای سرنگونی رژیم د یکتاوری بود، در انتظار فرا رسیدن آن لحظه ای که "اعتصابات عمومی طولانی به قیام عمومی مسلحانه خود بخود منجر شود"، مبارزات طبقه کارگر را در چارچوب مطالبات روزمره محبوس ساخت و نه تنها در پیشاپیش طبقه کارگر قرار نگرفت بلکه همواره سد راه سیاسی شدن و ریشه ای شدن جنبش کارگری بود. مثلا در جریان "اعتصابات شکر" سال ۱۹۵۰، کارگران شعارها اقتصادی حزب را پشتسر گذاشتند و شعارهای سیاسی علیه رژیم د یکتاوری توری دادند و اعتصاب که چند روز طول انجامید در بسیاری از نقاط شکل قهرآمیز بخود گرفت، ولی حزب سوسیالیست توده ای همچنان از هدایت جنبش در جهت سرنگونی رژیم باتیستا سرباز میزد. بهمین جهت هنگامی که کاسترو و یارانش مبارزه مسلحانه را آغاز کردند و نیز در نخستین سالهای رشد آن، حزب از تشخیص اهمیت مبارزه مسلحانه غافل ماند و ابتکار عمل را به خرده بورژوازی واگذار کرد. بعد از پیروزی انقلاب، حزب ظاهرا در این زمینه از خود انتقاد کرد، بلاس روکا، یکی از رهبران حزب، در ۲۵ مه ۱۹۵۹ اظهار داشت:

"ما این دورنما را که مبارزه توده ای، در شرایطی که مولود رژیم جابرانه موجود است، تا حد یک مبارزه مسلحانه یا یک قیام توده ای مسلحانه رشد خواهد کرد، در نظر داشتیم و از مدتها پیش نیز در نظر داشتیم. ولیکن مدت زمانی بسیار طولانی، ما در این زمینه هیچ گونه ابتکار عملی را برای تحقق بخشیدن به این دورنما در پیش نگرفتیم. مسأله تصور میکردیم که این دورنما - یعنی اینکه مبارزات و یاحتی اعتصاب عمومی طولانی به قیام عمومی مسلحانه منجر خواهد شد - خود بخود صورت تحقق بخود میگرفت. ما آنطور که باید خود را آماده نکردیم، و بسرای تدارک و توسعه این دورنما کارهای خود را از مدتی قبل نه متشکل کردیم، نه پیورن داده، نه مسلح نمودیم. و این بود اشتباه ما. ارزش تاریخی کاسترو در اینست که، گویا، به اندازه کافی به سایر جنبهها مبارزه توجه نکرد، عناصر لازم را برای آغاز و ادامه مبارزه مسلحانه به مثابه وسیله سرنگونی قدرت جابرانه و گشایش راه انقلاب کوبا، آماده کرد، سازمان و پرورش داد." (نقل از کتاب واگ آرنسو: "کوبا و مارکسیسم" - ص ۸۷)

لکن پیدا است که رهبران این حزب از امر مبارزه مسلحانه و ضرورت آن دید روشنی نداشتند. نقل قول دیگری که در زیر میآوریم و متعلق به یکی دیگر از رهبران حزب است، سردرگمی آنان را در این زمینه نشان میدهد. در حالیکه بلاس روکا ادعا میکند که "ما این دورنما را (یعنی رشد مبارزه تا حد مبارزه مسلحانه) از مدتها پیش در نظر داشتیم"، لیونل سوتو اعتراف میکند که "شک نیست که مبارزه مسلحانه را در سالهای قبل نمی شد تصور نمود. معینا از سال ۱۹۵۳ بعهد، مبارزه مسلحانه واقعا امکان پذیر بود":

"اشتباه ما در این بود که به موقع امکانات پیروزی از طریق قیام مسلحانه را ندیدیم و زودتر همه کار لازم را پیرامون مسأله قیام انجام ندادیم. ما مثل سال ۱۹۳۳ فکر میکردیم که اعتصاب عمومی بخودی خود بدون اینکه لزوما به مبارزه مسلحانه بیانجامد میتواند حکومت را سرنگون سازد. شک نیست که مبارزه مسلحانه را در سالهای قبل نمی شد تصور نمود. معینا، از سال ۱۹۵۳ بعهد، مبارزه مسلحانه واقعا امکان پذیر بود (۰۰۰) ما همچنین بیشتر به تجربه انقلاب روسیه چشم دوخته بودیم تا تجربه انقلاب چین، که وضعیت آن به شرایط ما نزدیکتر بود. ما حتی تجربه کوبا را نیز با دقت کافی مطالعه نکرده بودیم؛ جنبش انقلابی کوبا در سال ۱۸۹۰ با حرکت از روستا به طرف شهرها، از شهرستانها به طرف پایتخت، پیروزی به کف آورد. بود. فیدل به تمام این مسائل فکر کرده بود، در حالیکه ما نه در تفکر ثوری، بلکه در پراونیک نقش انقلابی دهقانان را کم بها ارزیابی کرده بودیم، علیرغم این امر که تجربه سال ۱۹۳۳ را داشتیم که در آن دهقانان مسلح به دعوت حزب کمونیست کوبا زمینها را تصرف کردند." (همان کتاب - ص ۸۹)

اما باز در گفتگوی دیگری لیونل سوتو تمام درسهای تاریخ مبارزات مردم کوبا را دوباره بدست فراموشی می سپارد و با حرکت از این واقعیت که چنانچه امربالیسم آمریکا خود را با مبارزه مسلحانه تحت رهبری حزب کمونیست روسیه میدید، کمر بانهندام آن میبست، بی عملی و شی رفرمیستی و تسلیم طلبانه حزب سوسیالیست توده ای کوبا را چنین توجیه میکند:

"عقیده من اینست که کانون اولیه چریکی نمی توانست توسط حزب کمونیست سازمان داده شود. در این صورت بلافاصله نابود میگردد. حزب کمونیست، با وجود تمام تکیه گاهی که در میان مردم داشت و علیرغم فدکاری و صداقتش، امکان این را نداشت که خرده بورژوازی

را به دنبال خود بکشاند." (؟!؟) (همان کتاب - ص ۸۹) .

جمله اول این نقل قول چیزی نیست جز بیان صریح شکست طلبی در حد ترین نوع خود و عدم درک همان درس‌های انقلابات چین و ویتنام که توانستند در نبرد طولانی علیه امپریالیسم پیروزی به کف آورند . و جمله دوم آن علاوه بر شکست طلبی ، شانه خالی کردن کامل حزب سوسیالیست را در انجام وظیفه اساسی یک حزب کمونیست واقعی یعنی پیشفراولسی طبقه کارگر و خلق را ، نشان می‌دهد . این استعفای رسمی در مقابل خون‌آلودی بورژوازی در گفته "پلاس روکا که کاسترو" عناصر لازم را برای آغاز و ادامه مبارزه مسلحانه ... آماده کرده ، سازمان و پرورش داد ."

یعنی در عین خلاصه کردن انقلاب ۱۹۵۹ به مبارزه مسلحانه در سراسر و سکوت در برابر نقش سایر عناصر ، از جمله خود حزب سوسیالیست در آماده کردن ، پرورش و سازمان دهی این عناصر ، بخوبی دیده می‌شود . بدین ترتیب حزب سوسیالیست خود صریحا به تأیید تاکتیک و استراتژی خرد بورژوازی میبرد از و در بوجود آوردن تئوری کانون با وی شریک میشود .

این چنین بود موقعیت طبقه کارگر در کوبا در آستانه آغاز مبارزه مسلحانه . در این شرایط ، یعنی در شرایطی که رژیم یوسیده و فرسوده باتیستا بیش از پیش در حرمان درونی خود غرق میگردد و از حل مسائل مردم و جامعه عاجز بود ، در شرایطی که پرولتاریا ، طبرغم رزمندگی خود ، فاقد ارگان رهبری کننده انقلابی خود بود ، خلاصه در شرایط فقدان راه حل پرولتری ، وظیفه سرگونی رژیم باتیستا به عهده خرد بورژوازی و بورژوازی متوسط ، به رهبری جناح رادیکال خرد بورژوازی ، که در تضاد آشتی ناپذیر با رژیم باتیستا قرار داشت ، قرار گرفت . هدف خرد بورژوازی و سازمان آن ، "جنبش ۲۶ ژوئیه" ، نه برقراری دیکتاتور پرولتاریا بود و نه سوسیالیسم ، به هیچ نحوی از آنجا ، بلکه همواره خواست خرد بورژوازی تحصیل دموکراسی و آزادی مافوق طبقاتی برای خلق بود ، خواستی که در این جملات معروف فیدل به بهترین وجهی منعکس است :

"من با کمونیسم موافق نیستم . ما دارای یک دموکراسی هستیم . ما با هر شکل دیکتاتور مخالفیم (۰۰۰) بنابراین ما مخالف کمونیسم هستیم ." (۲۴ آوریل ۱۹۵۹ در سازمان ملل) .

"ما آن را (انقلاب کوبا را) "اومانیتیسی" نامیده ایم (۰۰۰) مساله وحشتناک جهان اینست که بین کاپیتالیسم که خلق را از گرد سنگی هلاک میکند و کمونیسم که مسائل اقتصادی را حل نموده لکن

آزادی هائی را که اینقدر برای بشر ارزش دارند از بین می‌برد ، می‌بایستی یکی را انتخاب کند." (به نقل از فیدل - سپتامبر ۵۹ در سازمان ملل) .

این جملات که اندکی پس از پیروزی انقلاب ژانویه گفته شده است ، طبرغم اینکه روزیونیتسها می‌گویند به ما بقبولانند که در ذهن کاسترو مقصود از "اومانیتیسم" همان سوسیالیسم است - و اختلاف نه بر سر محتوی بلکه بر سر اسامی سخاری بسروبی استلاب است - به روشنی نشان میدهد که در طول ۶ سال مبارزه مسلحانه در سیرا تخمیری از نظر طبقاتی در جهان بینی خود بورژوازی رهبران انقلاب ژانویه صورت نگرفته است - مگر اینکه مانند دیره به معادله "متافیزیکی" ده = پرولتاریا ، شهر = بورژوازی " معتقد باشیم و آنگاه با تکیه به این گفته "چه کوارا که : "این دهقانان بودند که اصلاحات ارضی ، مصادره چارپایان و همه اقداماتی را که خصلت اجتماعی داشتند و در سیر ماسترا انجام شدند ، به انقلاب تحمیل کردند ." (سخنرانی ۲۷ ژانویه ۵۹) -

استدلال کنیم که این به معنی "پرولتریزه" شدن انقلاب و انقلابیون تحت تاثیر دهقانان می باشد . اما واقعیت اینست ، و الغیان مارکسیسم نیست ، بما میآموزد ، که از آنجا که رهبران جنبش ۲۶ ژوئیه از درون خرد بورژوازی و سازمان های این قشر بیرون آمده بودند ، عناصر آگاه و پرولتری و مجهز به ایدئولوژی مارکسیست لنینیستی نبودند ، به نقش طبقه کارگر در انقلاب ضد امپریالیستی آگاه نبودند و از این جهت برای مبارزات این طبقه اهمیت لازم را قائل نبودند و لذا در آن شرکت کافی نداشتند ، تماس آنها بسا نبروی دهقانی نه تنها به پرولتریزه شدن آنها کمک نمیکرد ، بلکه برعکس ، نظریه محیط خرد بورژوازی روستا ، آنان را بیشتر در قیود خرد بورژوازی خود محبوس می ساخت . (بگذریم از اینکه هدف از نفوذ روشنفکران پیشرو مارکسیست به میان توده های دهقان باید پرولتریزه کردن آنان باشد و نه بالعکس !) . بدین ترتیب ، در جریان مبارزه مسلحانه در سیرا ، توده های خلق (بطور عمده دهقانان) و انقلابیون نه تنها "پرولتریزه" نشدند بلکه "عناصر سوسیالیستی" یک انقلاب بورژوا دموکراتیک (یعنی انقلاب دموکراتیک توین) نیز در آن رشد نکرد ، زیرا که این امر نیز بطور جدائی ناپذیری به رهبری پرولتری مبارزه مسلحانه وابسته است و به سیاست و اهدافی که این رهبری پیش روی انقلاب قرار میدهد . اهدافی که گروه کاسترو برای انقلاب معین کرده بودند (یعنی همان "قوانین انقلابی" که فیدل در "تاریخ" ما تشریح خواهد کرد " مطرح نموده بود) گو اینکه

جوابگوی خواست توده های وسیع خلق مبنی بر کسب آزادی و دموکراسی و از بین بردن فساد و استبداد دستگاه حاکمه بود، اما پاسخگوی نیازهای اساسی خلق گویا نبود و نمی توانست آنان را در جهت یک دگرگونی ریشه ای جامعه گویا سوق دهد. البته بعداً در سیرا، رفته رفته و در جریان تماس با توده های دهقان، رهبران جنبش همانطور که گسوارا در نقل قول فوق الذکر گفته است، این نارسائی ها را در برنامه جنبش تا حدی در یافتند و تا همان حد نیز برطرف ساختند. اما این اقدامات اجتماعی، "اصلاحات ارضی" و "مصادره چارپایان" و غیره، اساساً با برنامه انقلاب دموکراتیک نوین - که روح آن را برقراری حکومت شوراها و پایگاه های سرخ حکومت کارگری - دهقانی، یعنی "نطفه ها و عناصر سوسیالیستی" انقلاب تشکیل میدهند - تفاوت دارد.

...

با توجه به آنچه که گفته شد، تذکر این نکته از نظر ما بسیار مهم است که برای مارکسیست لنینیست ها، آنچه که تحت عنوان "تصرف قدرت سیاسی از طریق اصالحات قهر" مطرح است، عبارت است از تصرف قدرت سیاسی توسط طبقات و اقشار انقلابی خلق تحت رهبری طبقه کارگر و نه تصرف قدرت سیاسی توسط هر طبقه ای. درست در همین رابطه است که انقلاب در کشورهای تحت ستم امپریالیسم و فئودالیسم خصلت بورژوا دموکراتیک از نوع قدیم خود را از دست داده و خصلت بورژوا دموکراتیک نواز نوین را کسب کرده است. اگر انقلابی در گوشه ای از جهان تحت سلطه امپریالیسم انجام گیرد و از نوع بورژوا دموکراتیک تراز نویی نباشد، بدون شک این انقلاب برای تصرف قدرت سیاسی از طرف پرولتاریا و توده های خلق و راه گشایی بسوی سوسیالیسم نیست، جوابگویی نیازهای تاریخی پرولتاریا نبوده و فقط میتواند در خدمت بخش یا بخش های خاص دیگری از جامعه - مثلاً بورژوازی ملی یا خرده بورژوازی - قسراً داشته باشد. (ما این مساله را در مقاله مرکزی جزوه حاضر، در صفحه از دیدگاه تئوریک مورد بحث قرار داده ایم.)

گو اینکه رهبران انقلاب گویا بعداً با ادعا کردند که درباره برخی مسائل در اشتباه بوده اند و سپس در جریان ادامه مبارزات "پیشداوری ها"

خود را اصلاح نموده اند، معجزاً در عمل ایشان مواضع اساساً خردمند بورژوازی خود را حفظ کردند. اینکه گسوارا گفته است: "نیروی مسلح ما که در روستا ایجاد شده بود، شهرها را از خارج تصرف کرد، با طبقه کارگر متحد شد و جنبش سیاسی خود را در تماس با این طبقه بالا برد" (از: "گویا، یک نمونه استثنائی")، و یا اینکه کاسترو در سال ۶۱ خود را مارکسیست نامیده، به روی لزوم استقرار دیکتاتوری پرولتاریا تکیه کرده است (از: سخنرانی ۲۱ سپتامبر ۱۹۶۱) و کافی نیست برای اینکه گفته شود که انقلاب گویا که تا سال ۱۹۵۹ کوچکترین نشانی از یک خواست دگرگونی ریشه ای جامعه از خود بروز نداده است و فاقد هرگونه نطفه ای از انقلاب سوسیالیستی بوده است، بطور ناگهانی در عرض دو سال آنچنان از ریشه تغییر کرده است که انقلاب سوسیالیستی را در دستور روز خود قرار داده است. اگر هم بر فرض این امر صحت داشته باشد، این سوال مطرح خواهد شد که پس در این صورت، این تغییر ریشه ای به ابتکار چه کسی یا چه کسانی صورت گرفته است و علل و عوامل درونی آن چه بوده است. چنین تغییر جهت بزرگی از کجا سرچشمه گرفته است؟ برای ما قابل هضم نیست که فیدل کاسترو و چند نفر دیگر از رهبران انقلاب گویا در عقاید خود آنچنان تغییراتی بوجود آورده باشند که توانسته باشد تمام قانونمندی های انقلاب گویا را آنچنان تحت تاثیر قرار دهد که آن را از راه "اومانیتی" به راه سوسیالیستی سوق دهد!

یک امر روشن است و آن اینکه انقلاب سوسیالیستی باید توسط طبقه کارگر و در راس آن پیشاهنگ این طبقه یعنی حزب مارکسیست لنینیست صورت پذیرد. حال این سوال مطرح میشود که در گویا این حزب مارکسیست لنینیست چگونه تشکیل گردید؟ آیا از اتحاد گروه ها و سازمان ها و عناصری تشکیل شد که در طول مبارزات طبقه کارگر و توده های خلق بوجود آمده بودند و دارای ایدئولوژی مارکسیست لنینیستی بودند؟ تا آنجا که میدانیم به این شکل نبوده است: "حزب متحد" برای انقلاب سوسیالیستی که پس از پیروزی انقلاب ۵۹ بوجود آمد، حاصل انحصار همان سه سازمانی بود که رهبری مجموع جنبش انقلابی را به عهده داشتند یعنی: "جنبش ۲۶ ژوئیه"، "حزب سوسیالیست توده ای" و "شورای انقلابی ۱۳ مارس". هیچ یک از این سه سازمان دارای ایدئولوژی مارکسیست لنینیستی نبودند. جنبش ۲۶ ژوئیه، همانطور که نشان دادیم سازمانی بود خرده بورژوازی با گرایشهای کم و بیش خالب ضد کمونیستی، "شورای انقلابی ۱۳ مارس" نیز متعلق به همان اقشار (یعنی خرده -

بوزروازی و بوزروازی متوسط) بود، و حزب سوسیالیست توده‌ای نیز حزبی بود رفرمیستی که از محتوی انقلابی پرولتری خود کاملاً تهی شده بود. بنابراین، اگر در کوبا انقلاب سوسیالیستی صورت گرفته است، و یا بعبارت دیگر، انقلاب به سمت سوسیالیسم "چرخش" پیدا کرده است، این "چرخش" از طریق رهبری که ام سازمان و ارگان رهبری کننده، پیشرو طبقه کارگر صورت گرفته است؟ ...

رفیق احمدزاده در رابطه با درس گیری از تجربه کوبا، در جواب این سوال که: "حزب مستقل طبقه کارگر را برای چه میخواهیم؟" گفته است: "برای تامین همونی پرولتاریا و ادامه انقلاب تا مرحله سوسیالیسم و...". به نظر ما این فقط قسمتی از حقیقت است، لکن تمام آن نیست، و وقتی کامل میگردد که به شرح زیر بیان گردد: "برای تامین همونی پرولتاریا در مرحله انقلاب دموکراتیک نوین، ادامه این انقلاب تا مرحله سوسیالیسم و...". و این بدین معنی است که در کشورهای نیم مستعمر و نیم فئودال، هیچ انقلاب دیگری جز انقلاب دموکراتیک نوین، که طبقه کارگر رهبری آن را برعهده دارد، تا مرحله سوسیالیسم ادامه نخواهد یافت. چگونه حزبی میتواند رهبری یک انقلاب سوسیالیستی را به عهده بگیرد؟ آیا یک حزبی که از بالا به طبقه کارگر "هدیه" شود و از تجمع ساده مکتبکی و بوروکراتیک چندگروه سیاسی که هیچ نقطه مشترکی با مارکسیسم لنینیسم ندارند بوجود آمده باشد، قادر است و در موضعی قرار دارد که چنین وظیفه ای را عهده دار گردد؟ و یا برعکس، انجام این وظیفه تنها و تنها از عهده حزبی ساخته است که ایدئولوژی طبقه کارگر را داشته باشد، در کشاکش مبارزات این طبقه و در جریان پیوند تئوریک مارکسیستی با جنبش کارگری بوجود آمده باشد، درگیر مبارزات انقلابی پرولتاریا و توده های خلق آبدیده شده باشد، حزبی که توانسته باشد خلق را در پیچ و خم های سخت مبارزه علیه امپریالیسم جهانی و ارتجاع داخلی به نحو صحیح رهبری نموده باشد، حزبی که مارکسیسم لنینیسم را با اوضاع و احوال مشخص جامعه خویش به درستی تطبیق داده باشد، و در پیرویه انقلاب دموکراتیک نوین ذخیره تجربی لازم را برای اسیر بسیار بفرنج انقلاب سوسیالیستی توشه نموده باشد؟ روشن است که این امر تنها از عهده چنین حزبی ساخته است.

شرایط تصرف قدرت در کوبا:

ما در قسمت قبل نشان دادیم که انقلاب کوبا یک انقلاب بوزروا دموکراتیک تحت رهبری خرد بوزروازی را یکال بوده و بخاطر فقدان رهبری پرولتری در آن با انقلاب دموکراتیک نوین تفاوت اساسی داشته است. و نیز "حزب متحد برای انقلاب سوسیالیستی" که بعد از پیروزی نیروهای دموکراتیک بر رژیم باتیستا بوجود آمد، پیرویه ایجاد یک حزب کمونیست واقعی را طی نکرده بلکه از اتحاد بوروکراتیک سه سازمان ماهیتا خرد بوزروازی بوجود آمد.

در قسمت حاضر کوشش ما صرف این خواهد شد که نشان دهیم حتی همین انقلاب تحت رهبری خرد بوزروازی نیز در نتیجه فراهم شدن یک سلسله شرایط مبارزاتی امکان پذیر گردید که اهم این شرایط در سالها رابطه شهر و روستا و پیوند مبارزه مسلحانه در سیرا و مبارزه سیاسی در شهر خلاصه میشود. و ندیدن این فاکتور یعنی نقش شهر و یا کم بهادان به آن در مطالعه تجربه کوبا در واقع توجیهی برای ارائه دادن تئوری "کانون" میگردد - که چنانچه خواهیم دید یک تئوریزاسیون نادرست انقلاب کوبا است.

رفیق احمدزاده خود در رساله مورد بحث (صفحات ۱۳۷ تا ۱۴۰) از تنگ نظری دیره در برخورد به تجربه کوبا و اینکه دیره به نقش شهر و اشکال و سازمان هائی از مبارزه که بهر حال برای بقا و دوام مبارزه تعیین کننده (مبارزه مسلحانه) ضروری هستند کم بها داده و یا آنها را بکلی نادیده میگردد، انتقاد میکند. منتها خود، علیرغم اعتقاد به لزوم "حمایت جدی" شهر از ده و "رابطه ای عمیق" میان جنبش مسلحانه در روستا و جنبش های شهری، از آنجا که استدلال خود را اساساً بر پایه یک نقطه نظر نادرست و با حرکت از چارچوب مبارزه چریکی انجام میدهد نمیتواند به توضیح درست رابطه میان شهر و ده در تجربه کوبا بپردازد. براین اساس وی کمبود انقلاب کوبا را نه در یک سازمان واحد سیاسی پیشرو که قادر به رهبری مجموع انقلاب باشد بلکه در "خود بخودی" بودن حمایت شهر از ده و در فقدان یک "تشکل سیاسی سنظامی" (یعنی سازمان چریکی شهری) در شهر می بیند. حال آنکه خود تجربه کوبا اثر بخشی کار سیاسی در شهر را - حتی همان کار سیاسی که توسط سازمان های خرد بوزروازی و رفرمیستی

(بویژه حزب سوسیالیست توده‌ای) صورت میگرفت - نشان میدهد . در زیر میکوشیم این رابطه کار سیاسی در شهر و کار سلحخانه در روستا را در تجربه گویا بیشتر توضیح دهیم .

در ماه ژوئن ۱۹۵۷ اعتصاب عمومی بزرگی در سراسر گویا بدعت سازمان های انقلابی خرد بوزوای برپا گردید . لیکن این اعتصاب ، بعلمت فقدان هماهنگی ، خیلی سریع از طرف دیکتاتوری باتیستا سرکوب و موج مبارزه خاموش گردید . چه گوارا بعدها درباره این واقعه انقلاب گویا چنین نوشت :

" رژیم دیکتاتوری این مبارزه را که بدون تدارک قبلی و خارج از کنترل انقلابی انجام گرفته بود سریعاً سرکوب کرد . لیکن این ابتکار توده درسی برای ما شد : ما متوجه شدیم که لازم است زحمتکشان شهر را برای مبارزه در راه آزادی گویا مصمم ساخت . و بلافاصله شروع کردیم به کار تبلیغاتی مخفی در مراکز کارگری به منظور تدارک يك اعتصاب عمومی که بتواند به ارتش شورشی در تصرف قدرت یاری رساند ."

(چه گوارا : سخنرانی ۲۷ ژانویه ۱۹۵۹) .

ولیکن این " کار تبلیغاتی مخفی در مراکز کارگری " عملاً به فعالیت محدود گروه های خرد بوزوای طرفداران فیدل (جناح شهری " جنبش ۲۶ ژوئیه ") و جمع آوری انواع کمک برای سیرا خلاصه میشد . علاوه بر این " جنبش ۲۶ ژوئیه " - به شهادت خود کاسترو که در پائین میآوریم - يك درك ولونتاریستی از کار توده ای داشت ، درکی که از ماهیت خرد بوزوای این " جنبش " برمیخاست . همچنین هنوز رابطه محکی میان دو بخش مهم جنبش - یعنی حزب سوسیالیست توده ای " و " جنبش ۲۶ ژوئیه " - برقرار نبود . حزب سوسیالیست علیرغم کمک غیر مستقیم خود به مبارزه مسلح بواسطه ماهیت رفرمیستی خود ، راه سلحخانه را بجایه تنها راه تصرف قدرت سیاسی قبول نداشت ؛ و " جنبش ۲۶ ژوئیه " نیزه علیرغم اینکه در تجربه به ضرورت پشتیبانی نیروی طبقه کار برای پیشبرد اهداف خرد بوزوای خود پی برده بود ، گرایش آنتی کمونیستی درون آن (زیرا که این " جنبش " همانطور که گفتیم ملقسه‌های بود از اقتدار مختلف دموکراتیک ، از خرد بوزوای رادیکال تا بوزوای متوسط) به وی اجازه نزدیکی با حزب کمونیست را نمیداد . اعتصاب ۹ آوریل ۱۹۵۸ در این دو زمینه مرحله جدیدی را کشود . این اعتصاب که در شرایط عدم رشد کافی نیروهای مسلح ، نفوذ ناچیز جناح شهری " جنبش ۲۶ ژوئیه " در میان کارگران ، و بویژه تدارک کاملاً

ناقص نیروها بویژه طبقه کارگر . از طرف راد بوی شورشی اعلام گردید . نمونه کامل يك تصمیم عجولانه خرد بوزوای شتابزده و زنی گرا بود و در نتیجه با شکست مواجه گردید . بدین ترتیب که علیرغم بسط جنبش در نقاط مختلف کشور ، اعتصاب عمومی در هاوانا (که يك چهارم جمعیت کشور را در بر میگردد و مشابه قلب تمام گویا بشمار میروند) با شکست مواجه گردید ، زیرا از طرفی آن پشتیبانی مسلحانه‌ای که از طرف ارتش شورشی وعده داده شده بود عملی نگردید و از طرف دیگر ، بواسطه " سکتاریسم و محلی‌گری و عدم تدارک قبلی و حسد میان نیروهای مختلف و نقاط مختلف اعتصابی ، تامین نگردید . فیدل کاسترو پس از پیروزی انقلاب ، ارزیابی زیر را از این اعتصاب ارائه داد :

" معیارهای زنی بر معیارهای عینی - که ما درست آنها را نشناخته بودیم - چیره شدند (...) خواست ما این بود که با يك دستور اعتصاب عمومی گسترده شون و حکومت جایزانه سرنگون گردند . ولی این آرزوی پیش نبود (...) ما به تجزیه و تحلیل واقعیت نپرداختیم و مرتکب اشتباه شدیم . نتیجه این شد که اعتصابی برپا نگردید . چرا که شرایط کاملاً فراهم نبود ، و نیز بخاطر اینکه تاکتیک ما نادرست بود . ولی بطور عمده علت امر را باید در این دید که شرایط واقعا آماده نبود . نیروهای مسلح انقلاب به کمتر از ۲۰۰ نفر بالغ میگردد . " (فیدل کاسترو : سخنرانی ۲۲ سپتامبر ۱۹۶۱) .

در مورد همین اعتصاب ، چه گوارا نیز میگوید :

" گردانندگان (سازمان های مخفی ما) هیچ درکی از مفهوم و از تاکتیک کار توده ای نداشتند . آنان براه غلط رفتند ، زیرا که نتوانستند يك طرز فکر انقلابی بوجود آورند ، تمامی مبارزین را متحد سازند ، زیرا کسی سعی کردند اعتصاب را از بالا ، بدون تامین یکپارچگی اعتصاب کنند ، و بدون رابطه کافی با پایه ، رهبری کنند . " (سخنرانی ۲۷ ژانویه ۵۹) .

" ۹ آوریل فرا رسید و تمام مبارزه ما بجهت بود : رهبری کل جنبش در زمینه اصول مبارزه توده‌ای براه خطا رفت . وی میخواست اعتصاب را از راه غافلگیری و به ضرب تفنگ آغاز کند . نتیجه این شد که شرکت کارگران به مقیاس قابل توجهی کاسته گردید و تعداد زیادی از مبارزین در سراسر کشور شهید شونند . " (خاطرات جنگ راهائیش) .

اما بعد از این شکست رهبران مبارزه سلحخانه از واقعیتات درجی گرفتند و ناگزیر گردیدند ضرورت وحدت با " حزب سوسیالیست " و ضرورت

مبارزه توده‌های خلق را بنه‌پرند. چه گوارا میگوید:

"جنش ۲۶ ژوئیه آخرالامر از این اعتصاب ناکام، نیرومند بیرون آمد. زیرا که تجربه به رهبران این اعتصاب حقیقتی را آموخت که همواره بقوت خود باقی است: این حقیقت که انقلاب به یک گروه خاص تعلق نداشته و بی‌بایستی امر تمامی خلق باشد. بدین خاطر، تمام انرژی مبارزین نهضت ما بی‌بایستی هم متوجه دشت گردد و هم متوجه کوه." (چمگوارا: سخنرانی ۲۷ ژانویه ۵۹)

از طرف دیگر "حزب سوسیالیست توده‌های" نیز بنا به خصلت خرد به پیروانی خود و تحت فشار توده‌های خلق که خواهان انقلاب مسلحانه هستند، بدون اینکه ضرورت مبارزه مسلحانه توده‌های را بشناهد، تنها راه سرنگونی ارتجاع و امپریالیسم واقعا بنه‌پرند (رجوع کنید به توضیحات ما در مورد این حزب در قسمت قبل) جنش کارگری را به دنبال روی از منشی رهبران "جنش ۲۶ ژوئیه"، در جهت دفاع از مبارزه مسلحانه و ارتش شورشی، سوق داد.

این پیوند میان دو جناح جنش دموکراتیک ("جنش ۲۶ ژوئیه" و "حزب سوسیالیست توده‌های") به یک نوع وحدت نظر و وحدت عمل منجر گردید. حزب سوسیالیست عده‌ای از اعضا و کارهای خود را به سیرا فرستاد و همچنین گروه‌های پارتریزانی در استان‌های کاما کوئه، اسکا میره و پینار دل ریو تشکیل داد. و بدین ترتیب به پشتیبانی مستقیم از ارتش شورشی و شرکت در مبارزه مسلحانه برخاست. در کارخانه‌ها و مراکز تجمع پرولتاریا و خرد به پیروانی، کمیته‌های مشترک پشتیبانی از سیرا توسط "جبهه طی متحد" (مرکز از "جنش ۲۶ ژوئیه"، "حزب سوسیالیست" و سایر عناصر و سازمان‌های ضد باتیستا مثل "شورای ۲۳ مارس") تشکیل گردید که اقدام به جمع آوری پول و دارو و اسلحه برای سیرا نمودند. این "جبهه" همچنین کار تدارک اعتصاب عمومی را آغاز کرد. بدین ترتیب جنش خیلی سریع پله‌های نیل به پیروزی را طی نمود: ستون‌های ارتش شورشی تحت رهبری سینفونگوس، چه گوارا، رائول کاسترو و خود فیدل به سوی مراکز مختلف کوبا پیشروی کردند و شهرهای مهم و بالاخره هاوانا - پایتخت - را فتح کردند. همراه با آن اعتصاب عمومی و سراسری و نیز تسلیم نیروهای ارتش باتیستا، کار فتح شهرها را به انجام رساند.

خلاصه کنیم:

۱- مبارزه مسلحانه در کوهستان سیرا زمانی آغاز گردید که مبارزات پیگیر توده‌های خلق - بویژه طبقه کارگر - در شهر از رشد چشم‌گیری برخوردار بود. و در آغاز توانست بر اساس شعارهای ضد دیکتاتوری و اصلاح طلبانه‌ای (رفرم ارضی) از رشد نسبی در میان دهقانان برخوردار گردد.

۲- این مبارزه مسلحانه توانست بواسطه وجود امواج تند ناراضی عمومی نسبت به رژیم باتیستا و تحرك و مبارزات بی‌دری پرولتاریا بروی این مبارزات شهری تاثیر برانگیزنده گذاشته، به ایجاد وضعیتی انقلابی در کشور كم نماید.

۳- در پروسه رشد خود، این مبارزه ناگزیر گردید برای بقا و گسترش خود با عناصر مبارزه در شهر پیوند برقرار کرده رابطه سیاسی با توده‌های شهری از طریق وحدت با سازمان‌های شهری بویژه حزب سوسیالیست توده‌ای ایجاد نماید. و بدین ترتیب شرایط لازم برای سرنگون ساختن حکومت باتیستا فراهم گردید.

۴- فراهم شدن مجموعه این شرایط از طرفی و از هم پاشیدگی درونی رژیم باتیستا از طرف دیگر زمینه لازم را برای سقوط این رژیم فراهم نمود.

۵- انقلاب کوبا نشان داد که هر نوع انقلابی - حتی انقلاب خرد به پیروانی - علیه امپریالیسم، فقط با مبارزه مسلحانه امکان پذیر است.

...

با توجه بآنچه گذشت، تئوری "کانون" یعنی تز "حرکت موتور بزرگ توده‌ها تحت تاثیر موتور کوچک گروه چریکی" - که بشناهد تئوری انقلاب کوبا از طرف افرادی مثل ری دبره و نیز خود رهبران کوبا عرضه شده است - برخوردار از یک طرف مکانیکی به انقلاب کوبا بوده و از واقعیت خود انقلاب کوبا حرکت نمیکند و از طرف دیگر در واقع بمعنی نفی واقعیت مبارزه توده‌ها علیه سلطه امپریالیسم و رشد عینی مبارزات آن است. چه دیدیم که در کوبا نیز در آستانه آغاز مبارزه مسلحانه جنش توده‌های خود در غلبان بوده است و این مبارزه مسلحانه ("موتور کوچک") نبوده است که جنش توده‌ها ("موتور بزرگ") را به حرکت انداخته است بلکه مبارزه

سلحانه در سیرا پرروی رشد این جنبش که در حرکت و غلبان بوده است، تاثیر گذاشته است. از طرف دیگر، بدون این جنبش توده‌های ("موتور بزرگ") مبارزه، سلحانه ("موتور کوچک") امکان بقا و رشد نمی‌یافت. به کلام دیگر، حرکت "موتور بزرگ" توده‌ها مستقل از هرگونه "موتور کوچک" همواره در تاریخ مبارزات خلق کوبا وجود داشته است و دینامیسم درونی آن در شرائط اجتماعی اقتصادی جامعه و در مبارزه طبقاتی در مقیاس ملی و بین‌المللی ریشه داشته است.

رفیق احمدزاده در انتقاد از ارزیابی دیره در زمینه رابطه شهر و ده در انقلاب کوبا، گرچه قدیمی بزرگ به پیش‌برمدارد و به لزوم "رابطه‌های عمیق" میان شهر و ده و حمایت جدی از جانب شهر و توده‌های وسیع شهری اشاره میکند، اما بدلیل جستجوی راه حل در "تشکل سیاسی-نظامی" و در "چریک شهری" نه میتواند از برخی استنباطات صحیح خود نتیجه گیری نهائی درستی بحمل آورد و نه میتواند در تحلیل از "عناصر درونی" انقلاب کوبا به ضعف اساسی آن برسد. رفیق متوجه نمیشود که کمبود اساسی انقلاب کوبا و متوقف شدن آن در حد برانداختن سلطه باتیستا و انتقال قدرت سیاسی به خرده بورژوازی رادیکال، در فقدان استراتژی و تاکتیک علمی، در فقدان رهبری آگاه پرولتری، در ضعف ایدئولوژیک و سیاسی و در یک کلام در فقدان رهبری و تشکیلات مستقل پرولتاریا است؛ در عدم وجود سازمانی که قادر باشد بنا بر خصالت و ماهیت طبقاتی خود انقلاب را در مقیاس کشوری په پیش‌برد، "رابطه‌های عمیق" میان مبارزه در شهر و روستا برقرار سازد، مبارزه سلحانه ارتش توده‌های و جبهه متحد طبقات انقلابی را رهبری نماید. و اینست آن کمبود اساسی انقلاب کوبا، یعنی رهبری یک حزب پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا!

در زیر به یکی دیگر از خصوصیات "صرف قدرت" در کوبا یعنی عدم مداخله امپریالیسم آمریکا در سرکوب مبارزه سلحانه اشاره میکنیم.

انقلاب کوبا و چه گواری معتقد بود که "امپریالیسم امپریالیسم آمریکا شمالی سر در کم بود و نمی‌توانست عمق واقعی انقلاب کوبا را دریابد." در اینکه امپریالیسم آمریکا در مورد کوبا دچار اشتباهاتی گردید شکی نیست، ولی باید دید این اشتباهات از چیه مقوله‌های هستند و در چه رابطه‌ای با عوامل درونی انقلاب قرار دارند. به نظر ما اشتباهات امپریالیسم آمریکا از آنجا ناشی گردید که وی نتوانست

بعوق ارزیابی درستی از تناسب نیروها و تحول آتی آنان در درون مجموع ایوزیسیون ضد باتیستا به عمل آورد. در واقع، دولتی که بلافاصله پس از سقوط باتیستاری کارآمد ائتلافی بود از بخش‌های مختلف ایوزیسیون ضد باتیستا. این ائتلاف طیف وسیعی را از نیروهای سیاسی کوبا در بر می‌گرفت، که در آن نیروهای ارتجاعی نیز قسمت قابل ملاحظه‌ای را تشکیل می‌دادند. فیدل کاسترو خود درباره ایشان چنین گفته است:

"منافعی که این اشخاص نمایند، آن بودند صد و هشتاد درجه با منافع دهقانانی که ما در سیرا مائسترا پیدا کردیم تفاوت داشت صد و هشتاد درجه با منافع کارگران کشاورزی که سه ماه در سال در درون پیشکر کار کرده و فصل بیکار را با گرسنگی بی پایان تحمل میکردند، تفاوت داشت صد و هشتاد درجه با منافع طبقه کارگر تفاوت داشت صد و هشتاد درجه با منافع اکثریت عظیم خلسق تفاوت داشت." (سخنرانی ۳۰ دسامبر ۶۱)

همچنین باید در نظر داشت که در درون خود "جنبش ۲۶ ژوئیه" گرایش ضد کمونیستی بسیار قوی بود و عمدتاً بصورت عدم همکاری با حزب سوسیالیست تظاهر می‌یافت. حتی خود کاسترو نیز که نماینده جناح رادیکال این جنبش بود تا مدتی پس از انقلاب نیز از این گرایش آنتی-کمونیستی میرا نبود.

در سال ۱۹۶۱، ایالات متحده، به منظور توجیه سیاست خصمانه خود نسبت به کوبا، جزوه‌ای منتشر نمود به نام "پرورده کوبا" که در آن اظهار داشته است که رژیم جدیدی که در ژانویه ۱۹۵۹ در کوبا روی کار آمد در فاصله یک هفته توسط ایالات متحده و یقیناً کشورهای آمریکان لاتین به رسمیت شناخته شد. این مطلب در صورت صحت می‌رساند که دیگر مساله از حالت صرفاً "سردرگمی" خارج است و ایالات متحده خود را برای حالتی هم که باتیستا سقوط کند آماده کرده بود. بعد هم البته سفیر آمریکا به ملاقات فیدل کاسترو رفته بود و انتظاراتی را که همواره امپریالیسم آمریکا از کبیله حکومت‌های کوبا داشت - دایر بر حفظ منافس کعبانی‌ها و آمریکایی در کوبا - برای او نیز مطرح نموده بود. فیدل کاسترو در سخنرانی ۳۰ دسامبر ۱۹۶۱ خود به این ملاقات اشاره کرده، ضمن اظهار عصبانیت از خواست‌های سفیر آمریکا، خاطر نشان ساخته است که "در آن هنگام هنوز کسی نه درباره اصلاحات ارضی و نه درباره ملی‌کردن سخنی به میان آورده بود."

بنابراین، اگر گرایش آنروز سیاست آمریکا یعنی تمایل به انتقال قدرت سیاسی از رژیم های پوسیدهای که حفظ آنها را غیرممکن میدانست به نیروهای "معتدلی" که از پشتیبانی معینی در میان مردم برخوردارند به مجموع شرائط فوق اضافه کنیم، میتوانیم نتیجه بگیریم که آنگونه عکس العمل امپریالیسم آمریکا نسبت به انقلاب کوبا و یا بهتر بگوییم عدم دخالت نظامی مستقیم آن نه به دلیل ارزیابی غلط از ماهیت نیروهای مخالف باقیستا، بلکه بیشتر به دلیل ارزیابی ناصحیح از تناسب این نیروها و از تغییرات بعدی آن بوده است. بهر حال این عدم مداخله نظامی امپریالیسم آمریکا که با خصالت و تضاد های درونی انقلاب کوبا در رابطه است بمثابة یکی از ویژگی های این انقلاب در پیروزی آن نقش موثری داشته است. امری که در زمان ما با توجه به تجربیات فراوان امپریالیسم آمریکا نه تنها به هیچ وجه صادق نیست بلکه حتی یکی از داده های اساسی مبارزه و یکی از دلایل مهم طولانی بودن مبارزه و اجتناب ناپذیری رهبری تشکیلات سیاسی پرولتاریا در آن می باشد.

ضمیمه:

* یادداشت هایی درباره جنبش کارگری کوبا *

اولین بار کار مزدوری در کوبا در صنعت کشت توتون یا به عرصه وجود گذاشت. در سال ۱۸۵۹، در قریب به ۵۰۰ فابریک، نزدیک به ۱۳ هزار کارگر مزد بگیر به کار اشتغال داشتند. اولین نشریه "کارگری هفتگی به نام" سپیده دم" بود که در سال ۱۸۵۷ به ابتکار شاعر اسپانیایی، مارتینسز منتشر میشد. مارتینسز درخواستهای کارگران را در زمینه سازش با کارفرمایان مطرح میکرد. او سال بعد "انجمن کارگران توتون" را تشکیل داد که تعداد اعضای آن به سه هزار نفر رسید. اولین اعتصاب شناخته شده کارگری در هاوانا به علت بد رفتاری کارفرمایان با کارگران در سال ۱۸۶۶ صورت گرفت. این قبیل اعتصابات بعداً نیز به تعداد زیاد پدید آمد.

دوران اولین جنگ استقلال طلبانه (۱۸۷۸-۱۸۶۸) باعث رکود کار در کارگاه ها و مهاجرت بسیاری از کارگران به ایالات متحده گشت. به محاذات آن جنبش کارگری نیز افول کرد. پس از پایان جنگ، تدریجاً در صنعت شکر نیز کار برده وار به کار مزدوری تبدیل گردید.

در سال ۱۸۸۵، در هاوانا، "صحف کارگران" تشکیل شد. از سال ۱۸۸۶ به بعد، جنبش کارگری مرحله جدیدی را در رشد خود آغاز کرد. در این سال روزنامه "سولسد" در هاوانا و روزنامه های "کارگر" در "سین فوئه گن" به ابتکار انریکو رویگ منتشر می شدند. نامبرده برای اولین بار در این روزنامه ها به نشر ایده های مارکسیسم در میان کارگران پرداخت. او در سال ۱۸۸۹ ایده "ایجاد یک حزب سوسیالیست را بر اساس ایده تئورزی مارکسیستی مطرح ساخت.

اولین کنگره کارگری در سال ۱۸۹۲ در کوبا تشکیل شد. بین از هزار نماینده در این کنگره شرکت کرده بودند. در مصوبات این کنگره خواست های اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر مطرح شده، اعتصاب به منزله اسلحه اساسی مبارزه طبقه کارگر تلقی شده بود. این کنگره از طرف مقامات اسپانیایی منحل و رهبران آن دستگیر و زندانی شدند. طی سال های ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۴، اعتصابات متعددی که خواست آنها را آزادی رهبران زندانی، برقراری ساعت روز کار و مبارزه علیه کاهش دستمزدها تشکیل میداد، صورت میگرفت.

کارگران مهاجر کوبائی که در سواحل آمریکا، نزدیک به کوبا کار میکردند، در زندگی سیاسی کشور نقش قابل ملاحظه ای ایفا میکردند. آنها از انقلاب ۱۸۹۵ پشتیبانی بسیار محکمی به عمل آوردند. آنها در تحولات بعدی کوبا و از جمله در "جنبش ۲۶ ژوئیه" نیز همواره به نحو مستقیم و غیرمستقیم تاثیر گذاشته اند. در تاسیس "حزب انقلابی کوبا" که توسط خوزه مارتسی بنیانگذاری شده بود، نمایندگان پیشرو این کارگران نیز شرکت داشتند. از آن جمله اند که گوویسته سه خسه را و کارلوس بالینسو که هر دو با آثار مارکسیستی آشنائی داشتند. شخص اخیر که کارگر توتون بود، تاثیر بزرگی در نشر ایده های سوسیالیسم علمی از خود بجا گذاشت و سی سال بعد همراه با انقلابیون دیگری مثل سه لا از جمله موسسین "حزب کمونیست کوبا" گردید.

در سال ۱۹۰۰، سه خسه را "حزب خلقی" را تاسیس کرد لکن به این حزب اجازه شرکت در انتخابات داده نشد. بعد از تصویب قانون اساسی سال ۱۹۰۱ نیز آزادی های دموکراتیک مصرحه در آن عمل شامل حال طبقه کارگر کوبا نبود. در واقع دولت هائی که قدرت را در دست میگرفتند نماینده منافع زمین داران، صاحبان بزرگ شکر و وارد کنندگان بزرگ محصولات خارجی بود. اجازه کوچکترین حرکتی را به طبقه کارگر نمیدادند. اعتصاب نوامبر سال ۱۹۰۱ کارگران "تراست هاوانا" که علیه تبعیض میان اسپانیاییان و کوبائیان برپا شد، به سرعت توسعه یافته و تنگ قهرآمیز به خود

گرفت. کارگران برای مقابله با پلیس به ساختن باریکاد دست زدند و چندین شهید از خود بجای گذاشتند تا موفق گردیدند نمایندگان واقعی خود را به رسمیت بشناسانند.

در سال های اول قرن حاضر جنبش کارگری کوبا بیشتر تحت تاثیر ایدها آنا ریشیتی (آنا رکو - سندیکالیستی) قرار داشت. با وجود تلاشهایی که از جانب عناصر مارکسیستی از قبیل بالینسو صورت گرفت، کارگران موفق نشدند در مبارزات خود نظم و پیگیری ایجاد کنند. در سال ۱۹۰۴، حزب کارگسر کوبا تأسیس گردید. این حزب در سال ۱۹۰۵ با کمونیستن بالینسو در کترین مارکسیستی اتحاد کرد و برنامه، انترناسیونال را تصویب نمود و نام خود را به "حزب کارگر سوسیالیست" تغییر داد. ولی از سال ۱۹۰۶ تا چند جهانی اول جنبش کارگری فروکش کرده، در آن رکود ایجاد شد. اعتصابات کارگری در این مدت پراکنده و مجزا از یکدیگر بود. در طول جنگ جهانی اول، جنبش کارگری بار دیگر اوج گرفته، در سال ۱۹۱۵ کنگره کارگری دیگری تشکیل گردید. در سال های ۱۹۱۸ - ۱۹۱۹، به علت نشدنیست تضاد های طبقاتی اعتصابات امنه داری از طرف کارگران صورت گرفت و بسط تشکیل "فدراسیون کارگرها واناس" منجر گردید.

بدین ترتیب، در ابتدای سال های ۱۹۲۰ و در آستانه دوره نویسی از رشد مبارزه توده های خلق، طبقه کارگر و مارکسیست های مبارز کوبا با سوابق مند مبارزاتی و با تشکیلات سندیکائی و سیاسی در مقابل ضرورت ایجاد حزب بطور مشخص، برای رهبری مبارزات توفانی ای که در پیش بود، قرار گرفتند. تشکیل حزب کمونیست کوبا در سال ۱۹۲۵ شمسه، قریب به نیم قرن فعالیت آگاهانه مارکسیست ها (از سال ۱۸۸۶ یعنی آغاز فعالیت انریکو رویک، کسی که برای نخستین بار به نشر تئوری سوسیالیسم علمی در میان کارگران پرداخت) و فعالیت انقلابی طبقه کارگر کوبا پیوند این دو جوان، بود.

رژیم دیره و انقلاب در انقلاب

کتاب "انقلاب در انقلاب" رژی دبره بمنظور تعمیم راه انقلاب کوبا بر امریکای لاتین و بمنظور نیل به "حد اکثر تاثیر انقلابی" - صفحه ۱۰ - نوشته شده است و نویسنده کتاب که کشف میکند سالها "شعارهای توخالی، اقوال بیپایه و برنامه های اجرا نشده" - ص ۱۰ - يك "خواست واقعی برای یافتن راه موثر انقلابی بوجود آورده است، تصمیم میگیرد به این "خواست" پاسخ گوید .

دبره البته پاسخ به این خواست و ایجاد "حد اکثر تاثیر انقلابی" (۲) را لفظا جدائی تئوری از عمل ندانسته، بلکه برعکس حتی مدعی ارائه تجسم واقعی وحدت تئوری و عمل است . او این اوج اندیشه های انقلابی را که انقلابات سالها منتظر آن بوده اند چنین بیان میکند: " برای آنکه تئوری و عمل کاملا از هم جدا نگردند، ما هشدار میدهیم که مبارزین باید تئوری خود را در مبارزه بسازند، که پیشاهنگان اگر لازم باشد باید آنها (تئوری) را با خود به کوه ببرند و به کس دیگری واگذار نمایند . " - ص ۱۱

باین ترتیب در اولین صفحات کتاب میتوان با کیفیت و شیوه استدلال، بسا طرز تفکر و راه حل های این ناجی خجول انقلاب آشنا شد .

تعمیم راه کوبا و یا تفسیر دبرهستی از آن می بایستی نقش شمیری دو نتیجه را بازی کند: از یکسو مبارزه با مارکسیسم - لنینیسم، اندیشه مائوسه دون و تئوریهای علمی و انقلابی آن چه در زمینه اصول عام و چه در ارتباط بسا تجارب روسیه، چین و ویتنام و از سوی دیگر حقیقه کردن تفسیر و تعمیم راه کوبا بمتابه "راه جدید انقلاب"، جهانشمول ساختن و بجای مارکسیسم نشان دادن این "راه جدید" و تئوریهای التقاطی آن و باصطلاح پایمان بخشیدن به فرمولهای "سوسیالیستی که مبدل به رسوم متحجر گشته است ."

- ص ۹

روشن دبره در ارائه نظریات خود، با وجود زیرکانه بودن آن مانع از این نیست که سفسطه شیادانه وی را ببینانند . او بطور عمده دو وسیله برای محسوس نشان دادن افکار خویش مورد استفاده قرار میدهد . یکی انتقاد به احزاب رفرمیست و رومیونیست (انتقادی در لفظ آتشین و "انقلابی"، اما در عمل سطحی، غیر علمی، از موضع خرده بورژوازی و مزرهانه، انتقادی که چیزی جز حمله ای در کیشوت وار به رومیونیسم و رفرمیسم نیست و حتی با مساوی قرار دادن

مفهوم حزب رفرمیستی و حزب مارکسیست - لنینیستی، بصورت بهترین خدمت گذار روبرویونیسیم و رفرمیسم در می آید. (و دیگری کوشش در پوشاندن نظرات خود تحت سیر مارکسیسم و ترمینولوژی مد روز آن، تا از اینطریق سخنان خود را انقلابی و مقبول جلوه گر سازد.)

دیره علاوه بر توسل به این دو شیوه که بوی امکان میدهد، افکار انحرافسوسی خود را بنام مارکسیسم و انقلاب ارائه نماید، از تحریف حقایق تاریخی، از جعل واقعیات و از بیان اطلاعات کاملاً نادرست در مورد شرایط تاریخی مبارزات احزاب کمونیست نیز (بویژه نقش احزاب کمونیست چین و ویتنام) هیچ ابائی ندارد. نظریات دیره را بطور خلاصه میتوان در چند نکته زیر خلاصه نمود:

- نفی تئوری انقلابی و مشخصاً سوسیالیسم علمی و در این رابطه ارائه اندیشه های انحرافی و نظرات نادرست در مورد رابطه تئوری و عمل.

- نفی نقش حزب پیشاهنگ طبقه کارگر، انکار عامیت تجارب مبارزه طبقاتی پرولتاریا و مبارزات رهائی بخش خلقهای در بند، انکار نقش عمده احزاب کمونیست چین و ویتنام در انقلاب این کشورها.

- نفی جنگ توده ای به عنوان قانونمندی مبارزات رهائی بخش خلقهای تحت سلطه امپریالیسم، و جایگزین کردن "جنگ چریکی" بجای آن.

- نفی انقلابی بودن پرولتاریا، پیشاهنگ بودن آن، رسالت تاریخی و شرایط از هم گسستن بند هایش.

تئوری انقلابی، مارکسیسم

برخورد دیره به تئوری انقلابی - جهان بینی مارکسیستی و سوسیالیسم علمی مشخصاً و تئوری اصولاً - عبارت است از نفی کامل آن، یا تثین آوردن آن تا سطح پیاوه کوئی. از یکسو، مطلق کردن پراتیک در مقابل تئوری، ایجاد رابطه ای مکانیکی بین تئوری و پراتیک و برخوردی پراگماتیستی به تئوری و بالاخره نفی دیالکتیک شناخت و عمل میباشد. او نقش فعال تئوری را به عنوان، فشرده، عمل، انعکاس قانونمندی های عینی و راهنمای عمی انقذری که در این حکم علمی و تاریخی لنین: "بدون تئسوری انقذسالی هیچ جنبش انقذالی نمی تواند وجود داشته باشد" (چه باید کرد) بیان شده است، انکار کرده، و از آنجا که قادر به شناخت ویژگی های آمریکای لاتین نیست، این ویژگی ها را عمده کرده، عجز خود را در حل مشکلاتی که این ویژگی ها ایجاد میکنند، بسا نفی نقش تئوری های عام و تجربیات جنبش های آزاد بیخس پاسخ میگوید.

او روی آوردن مشهود توده ها را به آثار کلاسیک مارکسیسم خطری برای کاستریسم میدانند و به همین علت به مبارزین هشدار می دهد که ویژگی های آمریکای لاتین را در پیش چشم داشته باشند و از این تصور واهی دوری کنند که در آثار کلاسیک جیاپ، لنین، مائو، تأییدی برای تئورن های چه گوارا و فیدل کاسترو بیسندند (س ۱۹۱۸).

او که تئوری ایجاد "خود بخودی تئوری در عمل" (س ۱۱) را در مقابل تئوری: "پراتیک، تئوری، پراتیک" میگذارد، کوشش در اینست که، از یکسو شناخت تئوریک را تا سطح یک دستور العمل پائین آورد و از سوی دیگر آمپیریسم و ماتریالیسم مکانیکی را به عنوان مستند برخورد و تحلیل اجتماعی در مقابل ماتریالیسم دیالکتیک علم کند، متد هایی که به علت مطلق کردن یک جنبه (عینیت و عمل)، قادر به شناخت واقعسسی دنیای مادی و قانونمندی های آن بصورت کامل نمیکردند.*

تججر فکری دیره را بر آن میدارد که تجربیات عام و انقلابی خلق های آزادنده و تئورن های انقلابی سوسیالیسم علمی را به نفع "ابداع تری" اند بوید والیستی خرد ه بورژوائی خود به کنار گذارد و قسمتی بس عمده از

* رجوع شود به: مائوتسه دون، "درباره پراتیک"، از "چهار رساله فلسفی"

شناخت علمی مارکسیسم را که در عین حال تنها افزار درک واقعه‌ی تحولات و قانونمند بی‌های جوامع بشری و شرایط تغییر آن است، انکار کرده و در تصور به کشف دوباره "سوسیالیسم و تئوری آن" بپردازد. دبره میگوید: "سعادتی بود که فیدل قبل از پیاده شدن در سواحل اورینتال آتار "نظامی مائو را نخوانده بود، چه توانست فی البداهه و با تجربه" شخصی به خلق یک دکترین نظامی بپردازد که با شرایط این محیط مطابقت می نمود." (ص ۱۸). او با خلق فی البداهه تئوری در حقیقت نغمه‌ها ماتریالیسم دیاکتیک و تاریخی و نقش شناخت را رد میکند، بلکه منظور خود را از تئوری بالاخره بروز میدهد. برای او تئوری یعنی تاکتیک و دستور العمل!!! تنها زمانی که جنگ تمام شده و تاکتیک آن تعریف شده بود چریک‌ها نوشته‌های مائو را کشف کردند. (ص ۱۸). و سپس در پاورقی همان صفحه میگوید که: "فیدل و "چه" بعد از حمله تاپستان ۱۹۵۸ "جزوه" مسائل استراتژیک جنگ پارتیزانی ضد ژاپنی را در دست گرفتند و با "تعجب به خواندن مسائلی پرداختند که خود بر اثر ضرورت تا بحال انجام داده بودند". البته تنها چیزی که آنان توانستند در این نوشته‌ها بیابند تاکتیک‌های مختلف مبارزه بود، وگرنه آنها - بزم دبره - نه تنها با نظریات مائو مخالف بودند بلکه حتی منکر لزوم یک استراتژی برای جنگ پارتیزانی می‌شوند: "اینکه یک روش فکر بخصوص یک روش فکر بورژوازی عمدتاً در باره "استراتژی سخن می‌راند قابل فهم است، اما بد بخانه تنها راه صحیح و "قابل اجرا"، حرکت از داده‌های تاکتیکی است، تا بتوان به تدریج به "سطح یک استراتژی دقیق رسید" (ص ۱۰۰) "یک دلیل بیشتر برای آنکه مائو" "سردرگمی او بشویم که آثار تئوریک برای ما بوجود می‌آورند." (ص ۶۳، ۶۲) سپس دبره به ستودن فیدل کاسترو که استاد این تاکتیک می‌باشد پرداخته و خنده و خاشاک‌نشان میکند که: "تبدیل تدریجی تاکتیک به استراتژی (ص ۱۰۰) هدف "خوبی برای آموزش علمی است." (ص ۶۳)، و عاقبتاً دبره "تأثیر انقلابی" را که در مقدمه کتاب خود کشف کرده و آنرا موده داده بود، عیان میکند: "استقرار مبارزین در کمینگاه مورد نظر، تعداد فنشک‌هایی که بین آنان تقسیم شده، راهی که میبایستی انتخاب شود، ساختن و امتحان مین‌ها، "صورت‌بندی از مواد غذایی، همه چیز در آن دیده میشود: درسی برگزیده برای آنکه بتوان واقعا موثر بود." (ص ۶۳)*

 * در ساراه استراتژی نظامی، مائوتسمه دون میگوید: "وظیفه علم استراتژی، مطالعه آن قوانین

نقی تئوری انقلابی، یا این آوردن آن تا سطح دستورالعمل‌های تاکتیکی در حقیقت "سجده کردن بوده وار در مقابل مبارزات خود بخودی" و یا "مفتون کبود های خود بودن است" (لنین) مساله ای که دبره به صراحت با "ایجاد فی البداهه" تئوری در کوه و تحت ضرورت" عنوان می‌نماید. با چنین تصویری از تئوری کاملا واضح است که دبره نقش عامل آگاه را در مبارزات انقلابی انکار نموده و از این جهت هم مبارزات را به خرده کاری، بدون استراتژی سیاسی بودن، و در نتیجه شکست محکوم می‌نماید.

"ایجاد تئوری تحت ضرورت" و ایجاد "فی البداهه" شخصی تئوری را دبره بخصوص در این رابطه می‌آورد که جنگ چریکی، یا هر کیفیتی، عاقبتاً به سوسیالیسم میرسد: "علیرغم اینکه ایدئولوژی ارتش شورشی کوبا "مارکسیستی نبود، ایدئولوژی فرماندهان جدید ارتش پیمان میزان سوسیالیستی" و پرولتاریائی است که هدف انقلاب بوده است." (ص ۱۱۲/۱۱۳) چنین نظریه ای دیگر تنها یک انحراف و یا درک غلط از مبارزات کمونیست نیست، بلکه از مارکسیسم نبوده، بلکه مقابله مستقیم با آن، و تمام اصول آنرا مورد سوال قرار دادن است. لنین در مقابله با اکتومیسیت‌ها که طرفداران از ایجاد خود بخودی سوسیالیسم در میان کارگران می‌نمودند، نقل قول زیر را از گائوتسکی می‌آورد: "معرفت سوسیالیستی کنونی فقط بر پایه معلوم‌سازت "عمیق علمی میتواند پیدا گردد. در حقیقت امر، علم اقتصاد زمان حاضر "بهمان اندازه شرط تولید سوسیالیستی است که فرضا تکنیک کنونی هست و "حال آنکه پرولتاریا، با تمام تمایل خود، نه این و نه آن هیچیک را نمیتواند "بوجود آورد (ص ۱۰۰) بدین طریق معرفت سوسیالیستی چیزیست که از خسار "داخل مبارزه طبقاتی پرولتاریا شده نه یک چیز خود بخودی که از این مبارز "ناشی شده باشد." (لنین: "چه باید کرد؟" - ص ۲/۲۹۱)

 "هدایت جنگ است که بر وضع کلی جنگ مسلطند. وظیفه علم "عطیات ایرانی و علم تاکتیک مطالعه آن قوانین هدایت جنگ است که "بربخشی از وضع جنگ مسلطند. چرا باید فرمانده عملیات ایرانیو "تاکتیکی تا حدودی از قوانین استراتژی سررشته داشته باشد؟ برای اینکه "در اثر درک کل بهتر میتوان در جزه عمل کرد، زیرا جزه تابع کل است. "این ندر که پیروزی استراتژیک تنها در اثر کامیابی های تاکتیکی بدست "میآید، نظری اشتباه آمیز است، زیرا این واقعیت را نادیده میگیرد که "پیروزی یا شکست جنگ بطور عمده و در درجه اول وابسته به فرض محاسبه "وضع کل و مراحل گوناگون است." (مسائل استراتژی در جنگ انقلابی

چین: آثار منتخب، ج ۱، ص ۹/۲۷۸)

حال این مساله برای خرده بورژوازی که در پروسه تولیدی عمده اجتماعی نقشی نداشته و تنها از طریق پیوستن به یکی از طبقات عمده اجتماعی برایش آینده ای وجود دارد - پیوستنی که در اثر رشد تضادهای طبقاتی بدون اراده و خواست خرده بورژوازی انجام میگیرد - و در این پیوستن برای او دو راه موجود است یا قبول ایدئولوژی طبقه کارگر* و یا حفظ ایدئولوژی خود و یا بورژوازی، که در تحلیل نهایی قبول هژمونی ایدئولوژی بورژوازی می باشد. تئوری مبارزات خود بخودی دبره و از این موضع نقش حزب و نقش رهبری آن را نفی کردن، نفی عامل آگاه و آگاهی طبقاتی، نفی ایدئولوژی طبقاتی پرولتاریا (مارکسیسم)، برخورد چپ روانه و ولونتاریستی به مبارزات مسلحانه و بالاخره اپورتونیسم او در مقابل مسائل هاد جنبش کارگری ایجاد می نماید که در ابتدا مروری مختصر در تئوری "حد اکثر تاثیر انقلابی" دبره و شکل مجسمش جنگ چریکی - بزعم دبره - بنمائیم.

انحرف ریشه ای تئوری مبارزه بوسیله "کانون های چریکیستی" دبره از کمبود عاملی سرچشمه میگیرد که او مایل است در حین انجام آن بدان دست یابد، یعنی نداشتن تئوری روشن علمی و انقلابی، یعنی عدم امکان برخورد انتقادی به قانونمندی های جامعه آن که در آن به مبارزه برخاسته، یعنی نداشتن استراتژی برای این مبارزات، عدم شناخت مرحله انقلاب و نیروهای عمده آن. چنین کمبودی سبب میگرد که او به قدرت سحر آمیز اسلحه پناه برده و انگیزه "جنگ چریکی را" حل نظامی مسائل سیاسی" (ص ۸۰) بداند.

در ابتدا ببینیم بنظر دبره چریک کیست؟ در خدمت کیست؟ برای چه مبارزه میکند؟ اهدافش در این مبارزه چه می باشد؟ چه راهی را بران حد مشکلات جامعه پیش یا میگذارد؟... تا به کجسه نظریات وی بیشتر بی ببریم.

چریک کیست؟

دبره که نفی تئوری انقلابی هسته تئوری باقی خرده بورژوازی وی را تشکیل میدهد، بی تردید نمیتواند با مساله چریک نیز برخوردن سواى این داشته باشد. در یکی از جمله هاد دن کیشوت وار خود به احزاب رفرمیست پرو مارکس و انگلس، ایدئولوژی آلمانی، کلیات آثار آلمانی، ص ۳۰۳، ص ۶ - و مانیفست حزب کمونیست، آثار برگزیده دبره و جلد آلمانی، ج ۱، ص ۲۵.

دبره به "رهبری تصنعی یک جبهه سیاسی نارس" می تازد و از ایجاد جبهه هائی که از اختلاط احزاب درون یکدیگر بوجود می آیند بدون آنکه این نوب یک اتحاد واقعی باشد صحبت میکند، باین ترتیب که در آغساز، قدری به این بوروکرات ها که قبل از هر چیزی "مراکز فرماندهی، فرماندهی، ستاد و کمیسیون های" مختلف و دستگاه های عریض و طویل پیچیده تر از وزارت خانه برای خود ترتیب میدهند می تازد و بعد از آنجا به نتیجه عجبیب و غریب دیگری میرسد، و در جواب اینکه چرا اینها به فرم بیشتر اهمیت میدهند تا به محتوی، میگوید: "زیرا هنوز خود را از قید ایسن "وسوسه" قدیمی خلاص نکرده اند و هنوز تصور میکنند که آگاهی سازماندهی "انقلابی باید و میتواند در همه حال مقدم بر عمل انقلابی باشد".

به زیان روشن تر، این هدیان گویی دبره را میشود چنین بیان کرد که: اولاً، برای عمل انقلابی احتیاج به آگاهی انقلابی نیست. و ثانیاً، بوروکرات-تیسیم و رفرمیسم احزاب رویزونیست عبارتست از ایجاد آگاهی انقلابی و سازماندهی انقلاب (و بدین ترتیب تلویحا از این احزاب رفرمیست پشتیبانی میکند). به عبارت ساده تر، انقلابیون میتوانند، بدون آنکه به توان خود آگاهی داشته باشند و در سازمانی شکل یافته باشند، دست به اقدام و عمل بزنند. در اینجا منظور دبره چریک است، چریکی که به زعم دبره، نطفه ارتش توده ای (!) است، و نمی فهمد که یکی از تفاوت های اساسی ارتش خلق و ارتش ارتجاعی درست در همین است که ارتش خلق رزمنده به عمل خود آگاهی دارد و به آن واقف است و میداند چرا و بران چه می رزمند، حال آنکه در اردوگاه ارتجاع سرباز نمیداند برای چه می جنگد، و عمل او با آگاهی قبلی او توأم نیست. بدین ترتیب دبره چریک را تا حد یک ماجراجو تنزل میدهد، و در آنالیز نافذ خود از مفهوم و نقش و وظایف چریک همچنان جسورانه پپین میروند! دبره شیادانه خصلت انقلابی پرولتاریا را به عنوان یک اصل مورد استفاده قرار میدهد و سپس به تحریف آن می پردازد. او انقلابی بودن پرولتاریا را تبدیل به فورمولی متافیزیکی می نماید و سپس آنرا به خدمت نظریات خود میگیرد: "انقلابی مساوی است با چریکی که در کوه مبارزه میکند، مساوی است با پرولتاریا". و سپس این فورمولبندی را معیار تجزیه و تحلیل طبقاتی قرار داده، به این نتیجه میرسد که "هر کسه در شهر زندگی میکند حتی اگر یک رفیق باشد یک بورژوا است" و "کسوه پروروازی و دهقانان را تبدیل به پرولتاریا می نماید" (ص ۷۹). و سپس با نقل قولی از چه تئور خود را مستحکم می نماید: "چه میگوید: تضاد عمده ای بین

"کوه و دامنه موجود بوده، و این تضاد دارای ریشه های عمیق تری از اختلافاً
"تاکتیکی می باشد". (ص ۷۹) . و خواننده ای که نمی خواهد قبول کند که
مفاهیم ، مقوله ها و اسالیب تجزیه و تحلیل طبقاتی مارکسیستی (موضع در
سیمت تاریخی و اجتماعی تولید ، رابطه با ابزار تولید ، نقش در سازمان
اجتماعی کار ، ...) عیب شده اند و اکنون دیگر مفاهیم جغرافیایی و
اکولوژیک تعیین کننده اند ، بلافاصله به اشتباه خود که منتج از "ارتدوکس
بودن تئوریک و تاریخی" اش می باشد ، بی میرد (!!) :

"ارتدوکس شورش از نظرایدئولوژی پرولتاریائی بوده و مانند یک طبقه"
"بدون مالکیت فکر میکند ، دامنه خرد بورژوازی باقی میماند و در رهبریش
"خائنین آینده خزیده اند و شنیدار تحت تاثیر محیطی که در درون آن تکا
"ملی یابند قرار میگیرند". (ص ۸) " . . . بهترین رفا ، که در پایتخت
" یا خارجه مقیم اند ، حتی اگر برای وظایف مهمی گمیل شده باشند ،
" در مقایسه با کاری که انجام میدهند ، مغلوب این تفاوت شده (تفاوت با
"چریک) و کارشان یک "خیانت عینی" را نمودار میسازد . خیلی از آنان
" به این مساله واقفند . زمانی که یک چریک با مسئولان شهری خود ،
" با نمایندگانش در خارجه صحبت میکند ، در حقیقت به معنی اینست که
" با بورژوازی خود تماس برقرار کرده است " (ص ۷۳) .

و در خاتمه کتاب خود برای اینکه از "ایدئولوژی پرولتاریائی کوه" (ص
۸) تفسیر نادرست نگردد ، به نقل قولی از کاسترو ، بین خود و ایدئولوژی
های دیگر خط فاصل کشیده ، میگوید : " ما به هیچ فرقه های
" تعلق نداریم ، ما متعلق به هیچ فراموشخانه "
" (فرامسون) بسین المللی نیستیم ، ما به هیچ
" کلسسیسیائی تعلق نداریم " (ص ۱۳۴) . در پس این
فورمولبندی خجولانه واضح تر نمیتوان عدم وابستگی به پرولتاریا و ایدئولوژی
طبقاتی او و یا نتیجتاً پیروی از ایدئولوژی حاکم و بورژوازی را - اگرچه با
تفسیرهای خرد بورژوائی متفاوت - بیان نمود . و بعد ، برای اینکه این
تعریف جدید باز هم بهتر فهمیده شود ، دبره نظرش را درباره " ایدئولوژی
بیان میکند : " در آمریکای لاتین ، هر جا که جنگ مسلحانه
" در جریان است ، رابطه " محکمی بسین ایدئولوژی
" و فیزیولوژی وجود دارد " (!!) (ص ۱۰۷) . و طبق ضرب -
المثل " عقل سالم در بدن سالم است " ، دبره منکر لزوم شرط شناخت
مارکسیسم برای مبارزین شده (ص ۱۰۷) و معتقد است که " آمادگی
بدنی پایه تکمیل استفاده های دیگری می باشد " (ص ۱۰۷)

در مقوله " رابطه " چریک با توده ها که بنام آنان و به
اصطلاح برای آنان چریک دست به مبارزه ، مسلحانه میزند ، میتوان به بهترین
وجه ، عجز و ناتوانی دبره را در توجیه جنگ چریکی (دبرستی) مشاهده
نمود .

دبره ناتوانی چریک را در برخورد به مسائل مشخص جامعه و کوشش
برای حل آنها ، مرعوب شدن او را در مقابل قدرتنظامی پلیس و ارتش ،
تصورات ماجراجویانه و قهرمانانه او را از مبارزه و ضعف و عقب ماندگیش را
در بسیج و سازماندهی و کار سیاسی در میان توده ها ، سعی میکند از دو
راه جبران نماید . از یکسو ، پریها دادن به نیروی دشمن تا سرحد قبول
سلطه " مطلق او ، و از سوی دیگر کم بها دادن به توده ها تا سرحد نفی
آنان . دبره " ناشناخته بودن " دشمن را در کل برای خود ، که در مبالغ
خرد بورژوائی مطلق گرا و یک بعدی او تنها بصورت " قوه " مجریسه "
بروز میکند ، " شناخت " تصور کرده ، سپس این تصور را با افتخار تمام
واقفیت انگاشته ، ادا میکند که : " تنها ظاهر شدن یک اونیفورم کافسی
است که ناراضی ها (از شدت قرص) فلج شده ، دهان ها بسته و فحش
در حلقوم دهقان ها خشک شود " (ص ۵۳) . او انگیزه " جنگ چریکی را
" درهم شکستن طلسم قدرت فیزیکی ارتش و پلیس " میداند " (ص ۵۳) و
دهقانان را به علت " شرایط اجتماعی ، ایدئولوژیکی و روانی شان " - که وجود
دستگاه های جاسوسی و خبری دشمن بر آن مزید شده - به عنوان جاسوس
بالقوه برای لو دادن چریک ها تصور کرده (ص ۵۹) و آنان را متهم به
ترس تا سرحد فلج شدن نموده و سپس می خواهد " با گلوله تن دشمن
را سوراخ کند " تا " این طلسم ، این انبوه کهنسان ترس و خفت را در مقابل
خان ها و زانارم ها بشکند " . (ص ۵۳) - طلسم ترسی که او البته در
تصورش بجای مواضع دهقانان میگذارد . دبره اصل مسلم تشکیلاتی
" مخفی کاری " را با قایم شدن و " هشجاری انقلابی " را با عدم اعتماد و
بدبینی به توده ها و تماس نگرفتن با آنها یکی می بیند . و به همین علت
تجو بز میکند که " نیروهان مسلح نباید هیچگونگی
رابطه " ارکانسیک با مردم داشته باشند " (ص ۳۶) . و
از سوی دیگر به سبب " فرم های امپریالیستی دهات ، کنترل دهات به
" وسیله " نیروهای نظامی و امپریالیسم (ساختمان فرودگاه ها ، نظامی و
" جاده ها حتی به نقاط کاملاً دور افتاده) و هشجارتشدن ارتجاع ،
" امید هرگونه ترویج و تبلیغ برای مروجین انقلابی ، بطرزی که شناخته نشده
" باقی بمانند و بتوانند " مانند ماهی در آب شنا کنند " ، از بین رفته است (ص ۴۵)

علاوه بر ممنوع کردن رابطه ارگانیک با توده ها، دبره تبلیغات سیاسی را در بین مردم رد می نماید؛ زیرا که "فرستادن مبلغین و مروجین انقلاب به اطراف سبب کم شدن نیروی آتش چریکی میگردد" (ص ۵۶). با چنین مقدماتی، هیچ تعجب ندارد که دبره خود پارتیزان ها را "شریسه در دهات" و "تحقیق شدگان و دیرآمدگانی که در ابتدا تنها خون برای مردم به ارمغان میاورند"، بنامد (ص ۵۴).

تفکر ایده آلیستی و ارتجاعی دبره و برخورد روشنفکرانه و متفرغانه او به توده ها سبب میشود که او به اکتشافی دیگر نایل آمده و بگوید "شگفت - انگیز آنکه تاریخ را شخصیت های تاریخی می سازند" (ص ۱۰۶) نه توده ها. و برای آنکه این اکتشاف بصورت یک اتفاق تلقی نشده، بلکه بعنوان قانون مندی انقلاب در آمریکا لاتین قبول گردد، دبره دست به دامن تاریخ شده و ادعان میکند: "شوخی تاریخ چنین خواست که شرایط اجتماعی بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین، نقیض "پیشاهنگ را به دانشجویان و روشنفکران انقلابی واگذار نماید" (ص ۲) بدین ترتیب، او که از یکسود هفتان را بعلت شرایط روانی اجتماعی و اید - دولوژیک شان "مظنون تشخیص داده (ص ۵۹) و کارگران را بعلت آنکه محل استثمار شدن نشان در شهر قرار دارد و شهر یا دامنه همه را تبدیل به بورژوا می نماید" (ص ۷۹) - برخلاف کوه همه را پرولتاریزه میکند" (ص ۷۴)، به عنوان نیروی اصلی انقلاب مورد محاسبه قرار نمیدهد، تئوری شخصیت های خود را برای ساختن تاریخ و انجام انقلاب از نظر منشا طبقاتی هم تدقیق می نماید؛ جالب اینجا است که او معیار اصلی را برای انقلابیون روشنفکر، شناخت، آگاهی طبقاتی و سیاسی و مسلح بودن به یک ایدئولوژی پیشرو ندیده، بلکه "سلامت فیزیولوژیک" و "استعداد نظامی ناب" را عده می بیند (ص ۹۴). البته او این مساله را با سوره ای دیگر از الهامات الهی خود تکمیل میکند: "یک گروه انقلابی دارای منشا" بورژوائی - که منشا "اکثریت پارتیزان ها است - اغلب بعنوان حلقه واسط بین روستائیان و کارگران عمل میکند (...). این عبارت استاز قانون جانشینی هم ارزش در کشورهای که به ترتیبی زیر ستم استعمار بوده اند؛ طبقه کارگری که یا بی اندازه قلب است و یا تحت رهبری آریستوکراسی سلفیکائی رفرمیستی - رشوه خوار قرار گرفته است؛ دهقانانی که منفرد، خوار و ذلیل شده اند؛ رهبری این گروه که دارای منشا" بورژوائی می باشند را می پذیرند." (ص ۱۱۹)

حزب و چریک

"سجده" برده وارد مقابل عنصر خود بخودی، نفی عامل آگاهی انقلابی، نفی خصلت انقلابی طبقه کارگر و پیشگام بودن آن در انقلاب، عده نظریات دبره را در مورد حزب مارکسیست لنینیست تشکیل میدهد. و در این مورد نیز او با استدلالاتی مشابه مطالب تابحال گفته شده راناقید می نماید.

سوسیالیسم علمی ارتقا پرولتاریا را از طبقه ای بالقوه انقلابی به طبقه ای بالفعل انقلابی تنها زمانی میسر میدانند که کارگران بصورت متشکل به دفاع از مواضع خود و تمام جامعه برخیزند و این تنها زمانی ممکن است که آنان در عالیترین کیفیت سازمانی خود متشکل شوند، یعنی در حزب طبقه کارگر (حزب کمونیست). آنگاه پرولتاریا تازه از طبقه ای در خود به طبقه ای برای خود تبدیل میگردد، و قادر است منافع پرولتاریا را بعتابه طبقه ای مستقل به ثبوت برساند.*

لنین در رابطه با مبرم ترین وظایف کمونیست ها در روسیه میگوید: "تکامل و تشکل سیاسی کارگران را تقویت کردن، مهمترین و اساسی ترین "وظیفه" ما است. هرکسی که این وظیفه را به بعد موکول کرده، و یا تمام "وظایف دیگر و یکایک متدهای مبارزاتی را در خلعت آن قرار ندهد، به راه "خطا می رود و به جنبش ضررهای جدی وارد می آورد" (ص ۱۰۰). بدون چنین سازمانی "پرولتاریا قادر نیست در جهت مبارزه طبقاتی آگاهانه برخیزد، بدون "جنبش سازمانی جنبش کارگری محکوم به ضعف می باشد."* فریدریش انگلس کیفیت و سطوح مختلف مبارزه این حزب را که برای اولین بار در هجوم متمرکز و همه جانبه حزب کمونیست آلمان می بیند، چنین تعیین میکند: "رهبری مبارزات طبقه کارگر در سه عرصه مختلف: مبارزات تئوریک، مبارزات سیاسی و مبارزات عملی (مقاومت در مقابل سرمایه داران)، شرایط و اصولی که در انقلابات بزرگ دوران ما، در انقلاب روسیه، چین و ویتنام، صحت خود را به اثبات رسانیده اند.

* رجوع شود، از جمله، به "مانیفیست حزب کمونیست" در آثار برگزیده مارکس و انگلس، آلمانی، ج ۱، ص ۳۴، ۳۸، ۴۵ و نیز به نامه کارل مارکس در: انتقاد از برنامه "گوتا"، همانجا، ص ۱۹.

** "مبرمترین وظایف جنبش ما"، منتخب آثار در ۳ جلد، آلمانی، ج ۱، ص ۱۳۶

حال ببینیم دبره که "انقلاب کوبا را سوسیالیستی و پرولتاریائی" (۱۱۳) خوانده و شیوه "این انقلاب را" "پایان جدائی چند دهساله تئوری مارک - سیستی و پراتیک انقلابی" (ص ۱۱۳) قلمداد میکند، نظرش درباره حزب، "چه کسی در آمریکای لاتین انقلاب خواهد کرد؟" (ص ۱۰۴)، او نقل قولی از فیدل به این مضمون میاورد که: "خلق، انقلابیون، باید بدو حزب" (ص ۱۰۳). بکار بردن "خلق" و "انقلابیون" بعنوان مترادف در حقیقت گویای تمام نظریات دبره است چه او در عمل خلق را بعلت "شرایط روانی اش" و یا "زندگین در شهر" برای انقلاب مناسب نمی بیند، بنابراین تنها کسی که باقی میماند همان "روشنفکران انقلابی" هستند که مطابق تاریخ آنان را به عنوان پیشگام برگزیده است (ص ۱۹۹)، و اینکه پیشگام و پیشاهنگ (روشنفکر) خود به یکباره جایگزین خلق میشود تنها با درک ماهیت خرده بورژوازی، بعنوان طبقه ای در حال گذار و در فصل مشترک دو طبقه اصلی اجتماعی، طبقه ای که خود را بر فراز تمام تضادهای طبقاتی میدان قابل فهم است. دبره میگوید: "لغت خلق که اغلب معنائی ناقص و مبهم دارد در اینجا به واقعیتی زنده، عالی و روشن تبدیل میشود. امروز دیگر من میدانم خلق چیست. من آنرا در این نیرو - های شکست ناپذیری که همه جا ما را احاطه کرده است، می بینم. در این گروه ۳۰ یا ۴۰ نفره ... مشعل بدست در کوره راه های گل آلود کوه با ۳۰ کیلومتر بار به دوش ... این مردان ریشو با لباس های مستعمل ... اینان پیشا - هتگان زمان ما هستند، اینان نه جز مقدسین اند و نه جز کارمندان، نه مخلوقین یک دستگاه اند و نه صاحبان قدرت، آنها خود در این مرحله "دستگاه" می باشند." (ص ۲۱/۱۲۰).

مارکس در مورد روشنفکران خرده بورژوازی که در مبارزات طبقاتی سال های ۵۱/۱۸۴۸ در فرانسه میان بورژوازی و پرولتاریا در نوسان بودند و به نام "دموکرات" تصور می نمودند که موضع نقشی مستقل از طبقات دیگر داشتند، چنین میگوید: "... ولی دموکرات بعنوان نماینده خرده بورژوازی یعنی طبقه ای میانه که در آن منافع هر دو طبقه به زندگی خود ادامه می - دهد، چنین می پندارد که اصولاً مافوق تناقضات طبقاتی قرار دارد. دموکرات ها بر آنند که در مقابل آنان طبقه ای با حقوق ویژه قرار دارد، ولی آنها به اتفاق سایر اشرار دیگر ملت، خلق را تشکیل میدهند. هرچه که آنان به طرف ارایش برخیزند، حقوق خلق است و آنچه را که آنان در آن نیفتند اند به نام خلق میاشند." ("هیچ هم بروم لوتی بشاپارت") .

کافی است که بجای "روشنفکر دموکرات"، "روشنفکر انقلابی" بخوانیم - روشنفکری که به قول دبره به هیچ فرقه ای وابستگی ندارد - تا گفته مارکس را در مورد "روشنفکر انقلابی" دبره به بهترین وجهی صادق ببینیم.

در مورد "انقلاب با حزب یا بدون حزب"، دبره مجدداً به تکمیل مارکسیسم برمیخیزد و از آنجا که معتقد است که "جرات لازم است تا واقعاً را آنطور که هستند بیان نمود" (ص ۱۰۳)، و این جریره را بعد وفور در خود می بیند که طرز فکر متافیزیکی مارکس و لنین را در مورد حزب افشا نماید، میگوید: "هیچگونه معادله متافیزیکی که در آن پیشاهنگ برابر است با حزب مارکسیست لنینیست، وجود ندارد" (ص ۱۰۳) و بلافاصله متافیزیک مارکس و لنین را با دیالکتیک خودش جواب داده و میگوید: "رابطه متقابل دیالکتیکی مابین یک عملکرد پیشاهنگ در "تاریخ و یک شکل تشکیلاتی، حزب مارکسیست لنینیست، رابطه ای است" است که از سوابق هر کدام منتج شده و بدان وابستگی دارد. و بنابراین "پیشاهنگ نمی بایستی حزب مارکسیست لنینیست باشد." (ص ۱۰۳).

نظر دبره میتواند دو چیز باشد، یا اینکه معتقد است که انقلاب ها نقطه اوجی از مبارزات طبقاتی و شدت تضادهای طبقاتی بوده و بیان کنندۀ پیروزی یک - یا چند طبقه - بر یک - یا چند - طبقه دیگر می باشند و یا به نظر او تئوری مارکسیسم در مورد طبقات هم محتاج به تکمیل (!) بسوده و دیگر از پرولتاریا و بورژوازی و اشرار خرده بورژوازی در ده و یا در شهر نمیتوان سخن راند بلکه بایستی مقوله "کوه و دامنه" را جانشین آن کرد. در صورت اول، جد کردن نقش پیشاهنگ از حزب (پرولتاریا) ، یکی را یک نوع "عملکرد" خواندن و دیگری را یک شکل تشکیلاتی دانستن، یسا تحریف آگاهانه است، یا عدم درک اصول ماتریالیسم دیالکتیک و الفیاسی سوسیالیسم علمی. حزب را یک شکل تشکیلاتی کارگران، نظیر صندوق تعاونی کمیته اعتصاب، سندیکا، دانستن درک غلط و یا تحریف آگاهانه است از تجسم تئوری پیشرفته انقلابی در حاشی مشخص طبقاتی اش، از عده ترین افزار مبارزه طبقاتی آگاهانه پرولتاریا و عالیترین کیفیت تشکیلاتی وی، یعنی حزب کمونیست.

بهمین جهت، باعث تعجب نیست که دبره کیفیت پیشاهنگ بودن حزب مارکسیستی لنینیستی را به عنوان یک "عملکرد" در مقابل سایر "عملکرد ها" - رفرمیسم، اپورتونیسم، رویزیونیسم، ... - قرار میدهد. از این رو، برخورد دبره به احزاب رفرمیستی هم برای برعکس کردن "سازش تئوریک

و عملی این احزاب با بورژوازی نبوده بلکه جنگ زرگری خرد بورژوازی با سایر احزاب "دنیاله رو بورژوازی" می باشد، خرد بورژوازی که در حرف همه چیز را مورد سوال قرار میدهد و در عمل منظورش چیزی جز آرایش و پیرایش وضع موجود (و نه نفی آن) نیست ، او که "رسالت" اثر — تا هیئته خود را در مبارزه با رفرمیسم احزاب سنتی و "کله که بر طرف ساختن این مانع فکری، تئوریک و عملی که بر سر راه جهش مبارزه مسلحانه" انقلابی وجود داشت، آنجا و فقط آنجائی که این مبارزه مسلحانه در جریان "بیوت" * می آید، در همان قدم های اول به بنیاده می رود. او برای سرشت سیاسی آمریکای لاتین و آلترناتیو قائل میشود و همواره این دو آلترناتیو را در برابر یکدیگر قرار میدهد و بجز این چیزی دیگری نمی بیند؛ یا اینکه رهبری سیاسی و احتیاطا نظامی در دست "بورژوازیها و رفرمیستها" باقی میماند و یا چریک ها بطور مستقل و بدون وابستگی با هیچ حزبی عملیات نظامی خود را شروع و گسترش میدهند. او آلترناتیو اول را رد میکند و آنرا "سرنوشت شومی" میدانند و با دومی موافق است و آنرا تبلیغ میکند. برای انجام این هدف ("تغیبت چریک") او مدعی است که نه تنها باید چریک و سازمان های چریکی از تمام احزاب موجود بکسلند، بلکه سازمان های چریکی بطور کلی باید مستقل از حزب باشند. و بدین ترتیب مبارزه علیه رفرمیسم را به مبارزه علیه هرگونه حزب (مارکسیست لنینیستی) بدل میکند. از "نفی" سازمان ها و احزاب رفرمیست به نفی حزب بطور کلی میرسد و مبارزه علیه رفرمیسم را به مبارزه علیه هرگونه حزبی پرولتاریا و نقش حزب و رهبران آن میدان میکند. و از این راه بهترین خط را به همان رهبران پوسیده و رفرمیست احزاب رژیونیست میکند. و علل همیالکی شدن امروز را نخست با رفرمیست های "معتبری" مثل سالوادر آلنده و سپس با رفرمیست کهنه ضد انقلابی ای مثل فرانسوا میتران * * جز در جنگ زرگری پیشین وی با رفرمیسم و حملات جنون آمیزی وی به مارکسیسم

* از نامه دیره به مجله "مانتلی رپوبل" سال ۱۹۶۸.
 ** دیره که در بیروز به تفحص در مورد رابطه میان زمین و آسمان از طریق "معادلات متافیزیکی" مشغول بود، امروز در مقام نوجگی آقای فرانسوا میتران رهبر حزب سوسیالیست فرانسه کد بره سرانجام منزلتگه آسمال و رویاهای خرد بورژوازی خود را در حزب وی یافته است، به طبقه کارگر فرانسه نسبت میدهد که "در فرانسه انقلاب در دستور روز قرار نده" که "انقلاب در دسترس نیست مگر یک یا دو بار در قرن (۱۹)، که "اعتقاد

لنینیسم انقلابی، در جای دیگری نمیتوان جستجو کرد.

حزب مارکسیست لنینیست نه تنها پیمانه پرولتاریا در مبارزه برای انقلاب است — زیرا که "با عزمترین بخش احزاب کارگر همه کشورهاست و همیشه محرک جنبش بوده و از لحاظ تئوریک دارای این مزیت نسبت به "بقیه" بوده پرولتاریا می باشد که به شرایط، جریان و نتایج کلی جنبش پرولتاری می برده است" (مارکس و انگلس: "مانیفست حزب کمونیست" — بلکه در تحکیم قدرت و بخصوص در سازماندهی و رهبری روابط سوسیالیستی بعد از انقلاب وجودش غیرقابل جانشینی است. (مارکس: جنگ داخلی در فرانسه). اما دیره که از آسمان رویائی و با مدتی متافیزیکی به حزب برخورد میکند، میگوید: "احزاب در روی زمین بوجود آمده اند و تابع سختگیری های دیالکتیک های زمینی اند. اگر متولد شده اند، پس می توانند بمیرند، و دوباره در اشکال دیگری زاده شوند. این تولد مجدد چگونه صورت می — پذیرد؟ پیشرو تاریخی تحت چه شکلی دوباره ظهور تواند کرد؟" (تکیه از ما است) (۱۰۳۵). و در ضمن، برای محقق جلوه دادن این استدلال متافیزیکی خود به متافیزیک "شرایط نوین تاریخی" متوسل میشود و ادعا میکند که در این "شرایط" (که معلوم نیست منظور او کدام شرایط است) حزب

باینکه تغییر رژیم میتواند در خارج از چارچوب انتخابات صورت بگیرد، یا پرووکاسیون است و یا خرفتی فکری." (از مصاحبه با مجله فرانسوی "نوول اسپرواتور"، ۱۸ ژوئن ۷۳). این رهنمودها را دیره زمانی صادر کرد که مدتی در شیلی دوره تکمیلی رفرمیسم را طی کرده بود و لذا با تکیه بر "تجربه شیلی" گوشزد میکند: "اگر مدل فرانسوی ساختمان سوسیالیسم با این خوبی در شیلی که مکان طبیعی آن نبود موفق (؟) شده است، چه امیدهایی که میتوان به اجرای آن در کشور فرانسه داشت؟" (لوموند، ۹ مارس ۷۳). بعد از اینکه با کودتای فاشیستی شیلی این "امیدها" نقش بر آب شد، دیره با وقاحت تمام دوباره ماسک "چپ" به چهره زد و از خود داری سرسختانه آئنده در امر تسلیح توده ها انتقاد کرد (لوموند، سپتامبر ۷۳). تردیدی نمیتوان داشت آقای دیره چه در راست باشد و چه در "چپ" انقلاب را از سر الگوها و "مسئله" های ایشان رهایی نیست. * رفیق احمدزاده این جمله را با این صورت نقل میکند: "پیشرو تاریخی به چه شکلی بوجود میاید؟" (۱۰۵ جزوه رفیق) که با بیان دیره تفاوت اساسی دارد. در حالیکه "بوجود میاید" نشانه و بیانگر یک پروسه است، "دوباره ظهور تواند کرد" مفهومی کاملا متافیزیکی در بردارد.

مارکسیست لنینیست لزوماً معادل پیشرو نیست، یعنی که میتواند دنباله رو باشد، و دیگر با شرایط توپین تاریخی مطابقت ندارد و باید آنرا در مجوزه اشیا، عتیقه قرار داد و منتظر "ظهور" پیشرو تاریخی جدیدی شد. حال چگونه این "ظهور" صورت میگیرد؟ و خود جواب میدهد: "کانون چریکی، حزب در مرحله ابتدائیش می باشد" (ص ۲۱) و با "حزب عدالت ارتش توده ای است." (ص ۱۱) و بعد دوباره به بازی با لغات پرداخته خنثی میگوید: "لازم به تاکید است که جنبش چریکی هیچگاه قصد نداشته است که یک حزب بوجود آورد، بلکه در این جهت حرکت می نمود که در بطن خود تمام تضادها و یا ایدئولوژی چریک ها را از میان بردارد." (ص ۱۱۱). البته تضادها در اینکه بالاخره دیره پس از نفی ضرورت حزب مارکسیست لنینیست، دیگر چرا مکرر مطرح میکند که "چریک ها حزب نمی خواهند بوجود بیاورند" و یا "کانون چریکی نطفه حزب است" و یا "ارتش توده ای حزب می باشد"، برعهده خواننده است.

اما اینکه حزب مارکسیست لنینیست بعنوان عالیترین تشکیلات در سطح طبقه برای پرولتاریا و ابزار رسیدن او به قدرت است و اینکه سیاست آنهم یک سیاست طبقاتی بوده و مراحل انقلاب با در نظر گرفتن تضاد های اصلی جامعه، تضاد های طبقاتی، تعیین میگردند، برای دیره مقله هائی هستند مربوط به "ارتدکسی تئوریک" و "ارتدکس تاریخی" (ص ۱۰۲) و او در اینجا هم بعلمت آنکه "جزیره" بیان واقعیات را دارد، این دو ارتدکس را رد کرده و موده "افکار و ایدئولوژی جدیدی" را میدهد (ص ۱۰۹): "رفتارهای مکانیکی بخصوص با شرایط جنگ مطابقت ندارند: از آنجمله است "استوار ساختن کل سیاست بر پایه تضاد های موجود در میان طبقات متضاد، دیره که چند صفحه قبل در کیشوت وار به جنگ "دستورالعمل های کهنه" سیاسی ورشکسته افشا شده" (ص ۹۱) رفته بود و با خشم تمام پایان تئوری های همکاری چهار طبقه و ایجاد جبهه و همکاری طبقات و اقشار انقلابی را در رد آن (از جمله بورژوازی ملی) خواستار شده بود، او که با علاقه وافرش به شکستن مرزها و درهم کوبیدن سنت های متحجر و ارتدکس مارکسیسم در ابتدا ای جزوه اش از نظمی شدن جوامع "به استثمار شدگان و استثمارکنندگان صحبت رانده بود و با افتخار تمام "پایان یک عصر: توازن نسبی طبقات" و شروع عصر دیگر: مبارزات طبقاتی مطلق که هرگونه راه حل های سازش و تقسیم" و شروع عصری دیگر: مبارزات طبقاتی مطلق که هرگونه راه حل های سازش و تقسیم ایدئولوژی نوی را اعلام میکند: ندیدن تضاد های طبقاتی و انسرا

در سیاست مورد ملاحظه قرار ندادن، سیاست را بر پایه تضاد های طبقاتی (بخصوص تضاد های آشتی ناپذیر) تعیین نکردن، به معنی سر فرو آوردن در مقابل طبقات حاکمه، سجده کردن در مقابل سلطه ایدئولوژی بورژوازی و در غلطیدن در منجلاب اپورتونیزم و توجیه سازشکاری، مفهوم دیگری ندارد. جالب اینجا است که تضاد افکار دیره به آن حد است که حتی در جزوه ای چند ده صفحه ای، او از موضع ماورا، چپ شروع میکند و بعد از شصت صفحه در تئوری هم سر از راست در میاورد. بنابراین اینکه او میگوید "ما به فرقه ای تعلق نداریم"، اگر از روی ریا نباشد، از روی "کم لطفی" (!) است، چه از این روشن تر نمیتوان فرقه خود را معرفی نمود. در این مورد، رجوع به اشاره تاریخی و غنی مارکس در مورد خرده بورژوازی در "هیجه هم برومر لوتی بناپارت" میتواند بسیار سود مند باشد:

"فقط نباید به این پند ارکونه بینانه دچار شد که گویا خرده بورژوازی،

"بر پایه اصولی، برای پیشبرد مقاصد طبقاتی خود خواهانان خود میکوشد.

"برعکس، او معتقد است که شرایط خاص رهائیش در عین حال شرایط عامی

"است که نجات جامعه، معاصر ایجاد میکند. و اجتناب از مبارزه طبقاتی

"فقط در چارچوب آن میسر خواهد بود. و نیز نباید تصور کرد که تمام نمایندگان

"گان دموکراسی دکاندار و یا مفتون دکانداران هستند. اینان از نظر معلوم

"مات و موقعیت فردی خویش میتوانند زمین تا آسمان با آنان تفاوت داشته باشند

"عاملی که آنان را به نمایندگان خرده بورژوازی بدن میسازد، اینست که مغز

"آنان قادر نیست از حدی که خرده بورژوا در زندگی خود قادر به گذشتن

"از آن نیست، فراتر رود. و بدین جهت در زمینه تئوریک، به همان مسائل

"و همان راه حل هائی میروند که خرده بورژوا بحکم منافع مادی و موقعیت

"اجتماعی خود در زمینه پراتیک به آن میروند. بطور کلی، رابطه نمایندگان

"سیاسی و ادبی یک طبقه با خود طبقه ای که نمایندگی آنها دارند نیز بسر

"همین منوال است." (ص ۹/۵، ترجمه فارسی)

...

کانون چریکی و مشی خرده بورژوازی انقلابی گران روشنفکر، انقلاب سریع

و بدون آمادگی (توطئه گری پوچیستی) را به عنوان روش متقابل در برابر

تئوری مارکسیست لنینیستی رفیق مائوتسه دون در مورد جنگ در آمدت توده ای

(با شکل اصلی سازمانی ارتش آزاد بیختر توده ای) قرار دادن، عمده ترین

بحثی است که دیره در کتاب خود مطرح میکند. در این مورد او تسمام

صنعت تحریف، تقلب و تزویر خود را برای انکار و رد جهانشمولی تئوری های

انقلابی مائوتسه دون در مورد جنگ توده ای بکار انداخته و مایل است

با اصطلاح تئوری های کاسترو و شخصیت "تاریخ ساز" او را در مقابل مائوسو علم کند. در این راه، علاوه بر تئوریک نکات تفوریک و تاریخی انقلاب چین و ویتنام، از روش "از در عقب وارد شدن"، استفاده کرده و نظریات خود را به نام "مبارزه با رویزیونسم" به میدان بیاورد. و وقتی که فکر میکند بحث او در رابطه با رفرمیسم، بران افشاح خواننده کافی می باشد (در رابطه با مائو تلی نظیر: سازشکاری با بورژوازی، طرفداری از پارلماناریسم، سیاست بافی، کاندیداهای فاسد، ...). بیکاره نظریات خود را در مقابل مارکسیسم قرار میدهد، بطوریکه برای خواننده بطرز ناخود آگاه رابطه ای ذهنی مستقیم بین رویزیونسم احزاب سیاستپای و حزب مارکسیست لنینیست در کل بوجهود بیاورد و دلیل رد کردن دومی را (حزب مارکسیست لنینیست) که دبره قادر به عرضه کردنش نیست، عکس العمل وارد در نمونه های اولی جستجو کند. دبره بحث خود را به این ترتیب شروع میکند که: "سعادتت بود که فیدل آثار نظامی مائو را نخوانده بود." (ص ۱۸). این تنها بدین معنی است که اگر چنین کرده بود انقلاب کوبا به شکست منتهی میگردد * . البته صرف نظر از آن که تنها یک صفحه بعد او در پاورقی میگوید: "بعد از جلسه" "تابستان ۵۸، فیدل و چه "مسائل استراتژی در جنگ پارتیزانی ضد - ژاپنی را بدست آوردند و با تعجب همان چیزی را که خود در اثر ضرورت "به آن عمل کرده بودند، در آن یافتند." (ص ۱۹). البته این تعجب بیشتر باین خاطر بود که چگونه ممکن است مائوسه دون قبل از شخصیت تاریخ ساز" فیدل) نه تنها قانونمندی های جنگ پارتیزانی دست یابد، بلکه حتی آن را به منصفه ظهور نیز برساند!! بنابراین دبره بلافاصله پارتیزانها را متوجه "خطری" میکند که در خواندن آثار مائو و جیپ نهفته است، و آن خطر اینست که "انقلاب کوبا را تأییدی برای آن نظریات بدانند." (ص ۱۸ و ۱۹). او سپس پراچشان دادن فضیلت و برتری کاسترو نسبت به تمام پیشینیانش چنین می نویسد: "برای اینکه خلاصه کنیم، به سمبلها "شاعت و رزیم: انقلاب چین خلاصه میشود در نامهای مائوسه دون و جوتو "ویتنام در هوشی مین و جیپ، روسیه در لنین و تروتسکی (۰۰۰) اما در "کوبا تنها یک مرد رهبری نظامی، سیاسی و تاکتیکی را در خود جمع کرده است، " فیدل کاسترو. آیا این یک اتفاق پیش یا افتاد است و یا نشانه ای از یک "حالت تاریخی دیگر؟" (!!؟) (ص ۱۰۲)

* اگر کاسترو آثار نظامی مائو را نخوانده بود، پس چگونه به این واقعیت (!) پی برده بود که تجربیات چین به هیچ ترتیبی قابل استفاده برای کوبا نمی باشد!؟

دبره در توصیف انقلاب های چین و ویتنام کوشش وافر می نماید که نقش حزب کمونیست را در آنها تقلیل دهد، تا شاید بدینوسیله برای یکی ایده های مرکزی کتاب خود، یعنی نفی ضرورت حزب مارکسیست لنینیست. توجیه تاریخی بیاید. خلاصه حرف ها در برخورد به تجربه این احزاب چنین است:

۱- در چین و ویتنام مساله تسخیر قدرت برای احزاب مساله ای عملی بوده است. حزب کمونیست چین از همان آغاز از کم نظامی شوروی برخوردار شده است. جنگ داخلی ۱۹۲۷ با شکست کمونیستها مواجه میشود (و کلمه ای از غل این شکست بمیان نمیآورد) و همینطور در مورد ویتنام، انقلاب ابتدا با شکست مواجه میشود. و بعد میگوید: "خلاصه آنکه، این احزاب، چند سالی پس از تأسیس، به حزب پیشرو مبدل شدند"، و در اینجا باز از این مقوله که چگونه و به چه خاطر این احزاب به پیشرو و پیشاهنگ تبدیل شدند، صحبتی بمیان نمیآورد.

۲- "در جریان توسعه، بعدی خود، تضاد های بین المللی این احزاب را در راس مقاومت خلق علیه امپریالیسم خارجی قرار دادند، همانند حزب بلشویک چند سال قبل از آن."

۳- این احزاب در کشاکش جنگ، اتحاد عملی طبقات دهقان و کارگر را عملی نمودند و رهبران آنها هم در طی مبارزه آبدیده و رهبر شدند " و نه بطور مصنوعی در طی کنگره ها". بعد از اینکه علل تبدیل احزاب کمونیست چین و ویتنام را به پیشاهنگ مبارزات بدین نحو خلاصه نمود، به آمریکای لاتین بر میگردد و بلافاصله اینطور ادامه میدهد که: "بدون آنکه به جزئیات وارد شویم، مقتضیات تاریخی به اغلب احزاب کمونیست آمریکای لاتین اجازه ندادند که به این ترتیب ریشه بدوانند و رشد کنند." دبره بعد از اینهمه برگویی، آشفته فکری و هذیان گوئی، حال که اصلی ترین مطلب یعنی اینکه بچه دلایی احزاب آمریکای لاتین نتوانستند خود را به پیشرو تبدیل کنند، مطرح شده است، این مطلب را "جزئیات" میدانند و در شان تئورسیسم و پیغمبر بزرگی مانند او نیست که وارد این "جزئیات" شود. چطور اینکه وقتی چریک به دهکده ای حمله میکند فراموش نکند که "کوله پشتی و چکمه و ...". با خود ببرد و یا چریک شهری باید نام مستعار داشته باشد، اینها جزئیات نیستند، ولی اینکه چرا احزاب آمریکای لاتین نتوانستند در راس توده ها قرار گیرند، اینها جزئیات است. دبره از "شرایط مشخص

و "تحلیل مشخص" زیاد دم میزند، ولی هنگامی که لازم میاید عملاً چنین تحلیل انجام دهند، با گفتن اینکه اینها جزئیات است، و یا اینکه در "تا-ریخچه" تکامل (این احزاب آمریکای لاتین) یک مجموعه غامض از محدودیت ها بوده است" (۱؟) (ص ۱۰۶) ... و چندین بار از این قبیل، گریبان خود را خلاص میکند. و به همین نحو، در مورد مبارزات مردم میگوید که: "اینکه مبارزه مسلحانه در آمریکای جنوبی با این همه خطا، کورمال کورمال کردن ها، هنوز از پانیفاد است، بی تردید، نشانه گذشت و مسدوداری تاریخ نسبت به آن بوده است." و حال خواننده ای که هنوز صورانه رشته بی رشته افکار آقای دیره را دنبال میکند، به دنبال آشنائی با شخصیت "تاریخ سزار" فیدل کاسترو، یا شخصیت "تاریخ سزار" رژی دیره نیز با خرسندی فراوان آشنا میشود، و عجیباً که معرف این هر دو شخصیت کس دیگری جز آقای دیره نیست! بازی با تاریخ، توسل به شوخی و شیطنت و مدارای تاریخ، دیدن علل پیروزی احزاب چین و ویتنام در شرایط تاریخی ویژه، در "تضاد های بین الطلی" و در برخورد پراتیک (ونه تئوری و پراتیک) آنها به مسأله قدرت سیاسی ... اینها است مبره ها، شیوه ها و روش برخورد دیره به تاریخ.

...

دیره علاوه بر چندین تحریفاتی، در مواردی نیز متذنب به ریاکاری و تقلب آگاهانه میسرند، از آنجمله در مورد رد کردن "پایگاه های پارتیزانسی چین". دیره میگوید، که "ایجاد این پایگاه وابسته به شرایط مناسبی بود، از جمله: الف، منطقه ای وسیع - ب، جمعیت بسیار انبوه در روستا "ج، وجود مرزهای مشترک با کشورهای دوست - د، فقدان نیروهای چتر باز "ه، کمی تعداد افراد دشمن (...). و تقریباً هیچکدام از این شرایط امروزه در آمریکای لاتین موجود نیستند." (ص ۶۶ و ۶۵). اما با مراجعه به کتابی که دیره از آن نقل قول میکند - "مسائل استراتژی در جنگ پارتیزانسی ضد ژاپنی"، با عللی کاملاً متفاوت از آنچه که دیره بعنوان شرایط ویژه چین برخورد میکنیم.

ماتوتسه دون شرایط ایجاد پایگاه ها را به ترتیب زیر بیان میکند:

"شروط اساسی برای ایجاد مناطق پایگاهی عبارتند از وجود قوای مسلح ضد ژاپنی، بکار انداختن این قوای مسلح برای شکست دادن دشمن و برانگیختن توده های مردم بمبارزه (...). تشکیل قوای مسلح کلید ایجاد منطقه پایگاهی است، اگر قوای مسلح وجود نداشته باشند و یا در صورت

"وجود ضعیف باشد، هیچ کاری نمیتوان کرد. این شرط اول است. دومین شرط لازم برای ایجاد منطقه پایگاهی عبارت از درهم شکستن دشمن یا قوای مسلح به معیت توده های مردم است. گنیه نواحی تحت کنترل دشمن، پایگاه های دشمن محسوب میشوند، نه مناطق پایگاهی. جنگ پارتیزانی، و به بیسی است که تا زمانیکه دشمن درهم شکسته نشود، این نواحی نمیتوانند بمناطق پایگاهی جنگ پارتیزانی بدل گردند (...). سومین شرط لازم برای ایجاد مناطق پایگاهی عبارتست از استفاده از همه قدرت خود، منجمله استفاده از قوای مسلح در امر بسیج توده ها." مردم بخاطر مبارزه علیه ژاپن. (آثار منتخب فارسی، ج ۲، ص ۱۴۱/۲).

بطوریکه ملاحظه میشود، هیچ کدام از شروطی که دیره ذکر میکند بعنوان شرط ایجاد پایگاه پارتیزانی در چین دیده نمیشود. مضافاً بر اینکه در همان اثر ماثو اشاره میشود که "با وجود یکسان نبودن شرایط چین بسا "بسیاری از کشورها (...). جنگ پارتیزانی در کشورهای با وسعت کم هم میتواند انجام بگیرد، نظیر کوبا، لائوس، الجزیره ...". از طرف دیگر: "تعداد سکنه" چین در زمان انقلاب ۴۵ نفر در هر کیلومتر مربع بوده است، در صورتیکه در زمان انقلاب در کوبا تعداد سکنه در هر کیلومتر مربع ۶۰ نفر بوده است. * علاوه بر تمام این نکات، باید اضافه کنیم که پایگاه ها در چین در ابتدا در مناطقی ایجاد شده بودند که انبوهی جمعیت بسیار کم بوده و جمعیت آنها تنها ۳٪ کل جمعیت چین را تشکیل میداده است. * در مورد سایر مطالبی که دیره مدعی ویژه بودن آن برای چین است، بهتر است دوباره به اثر ماثو مراجعه کرد. ماثو در مورد کیفیت پایگاه پارتیزانی و تفاوت آن با مناطق پارتیزانی - که دیره هر دو را یکی مینداند - چنین میگوید:

"... مناطق پارتیزانی زمانی به مناطق پایگاهی تبدیل میشوند که پروسه لازم جنگ پارتیزانی را طی کرده باشند، یعنی زمانی که تعداد زیادی از نیروها دشمن نابود شده و یا شکست خورده باشند، حکومت دست نشاندگی محلی و ازگون و نیروی فعال توده ها برانگیخته شده، سازمانهای توده ای ضد - ژاپنی تشکیل شده باشند و نیروهای مسلح اهالی محل بسط یافته و بالاخره قدرت سیاسی ضد ژاپنی مستقر شده باشد." (همانجا، ص ۱۳۹)

* "آمریکای لاتین کونی" به نقل از روزنامه

شماره ۲، نوامبر ۱۹۶۷.

** "آسیا از شرق تا جنوب"، به نقل از همان روزنامه، همان شماره.

به این ترتیب و زری دیره که از پایگاه های پارتنیونی به عنوان "تکله نترای پارتیزان ها" صحبت میکند و در مقابلش جنک متحرک پارتنیونی را تبلیغ میکند ، قصدش جز عوامفریبی و تقلب چیزی دیگری نیست ؛ چون که اصل جنک پارتنیونی اساسا متحرک بودن آن است و در غیر این صورت معنی و مفهوم خود را از دست میدهد . و مناطق پارتنیونی که در آنها جنک متحرک صورت میگیرد ، تنها در زمان برقراری قدرتیستی همه جانبه نیروها ، انقلاب تبدیل به پایگاه میشوند .

... اضافه بر این نوع برخورد های عوامفریبانه که مثال ذکر شده تنها یک نمونه از آنها بود ، دیره در خاتمه کتاب خود بقدری از سوتز بودن شیوه استدلال خود احساس رضایت میکند که دیگر خود را ملزم به استدلال نمی بیند و با فحاشی و نعت زدن به احزاب مارکسیست لنینیست و گروه های بظاهر و یا در واقع طرفدار چین ، تصور نابودی قطعی تجربیات انقلاب چین را می نماید . البته قصد او رسوا کردن گروه هایی نیست که بظاهرسر خود را به چین و یا راه انقلاب چین وابسته میدانند و بر عمل عکس بزردان سایر گروه ها و احزاب اپورتونیست می باشند ، منتهی اپورتونیسم "چی" بلکه هدف واقعی او خشنه وارد آوردن به تئوری ها و تجربیات انقلاب چین و انکار اهمیت آنان است - همانطور که قصد وی از "انتقاد" به رفرمیسم در حقیقت مبارزه علیه مارکسیسم لنینیسم بود ؛ " احزابی که خود را طرفدار چین قلمداد میکند (...) احزاب مارکسیست لنینیست (...) در حقیقت از ارکان های ارتجاع و اختناق شدیدی ترگسانی را که به مبارزه مسلحانه پرداخته اند مورد کنترل و پیگرد قرار میدهند ." (تکیه ازماست) (ص ۱۳۱) . " در آمریکای لاتین ، رجا که یک پیشاهنر سیاسی مسلیح وجود دارد ، هیچگونه مکانی برای رابطه لفظی - ایدئولوژیکی با انقلاب " و یا انواع بخصوصی از مشاجرات وجود ندارد " (ص ۱۳۴) . و سپس در پاورقی همان صفحه منظورش را دقیقتر بیان میکند : " سعی کنیم با فانتزی " بسیار تصور کنیم که یک گروه طرفدار چین در کواتالا و یا ونزوئلا ۵۰ و یا ۱۰۰ ولگرد بخائین را دور هم جمع کرد . این جمع نمی تواند حتی بوهفته هم دوام بیاورد " (ص ۱۳۲) . منظور او از " انواع بخصوصی مشاجرات " پلمک میان احزاب کارگری جهان است ، میان مارکسیسم لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون از طرفی ، اپورتونیسم و رفرمیسم و رویونیسم از طرف دیگر (ص ۱۳۱) ، که بنظر او اختلافاتی نظیر " دعوی سکی و گره " است (ص ۱۰۲) میا

آنهاهی که میخواهند از پایتخت ها اروپا و آسیا با تله پاتی انقلاب برپا کنند (ص ۱۰۲) .

...

در مورد وابستگی چریک به حزب دیره این وابستگی را به سه دلیل عمده رد میکند ؛ فرد به شهر فقدان قدرت سیاسی از رهبری واحد استدلالات (!؟) او در این زمینه با وجود داشتن کیفیتی نظیر سایر برخورد های وی ، بران مرور خالی از اهمیت نیست .

- فرود به شهر ؛ از آنجا که " ارکان های قدرت مرکسزی دولت ها " و " نیروهای زنده مردم " در شهرها هستند ، در اینصورت رهبر پارتنیونی که " غالبا اعضای کمیته مرکزی نیز هستند " مجبورند برای بحث و گفتگو به شهر بیایند و خلاصه آنکه وجود این " سیاست بافان " در شهر ، موجب پائین آمدن رهبر چریکی از کوهستان میگرد و آنجا ، در " پائین " ، پلیس منتظر او ست و او را " مقتول " و یا اگر شانس بیاورد " دستگیر " ، " زندانی " و " شکنجه " میکند . و یا برایش " حوادث عجیب " فراهم میاورد ، مثلا " یک حادثه " اتوموبیل " و غیره ، و گذشته از آن این واقعه ، یعنی پائین آمدن رهبر پارتنیونی ، " اثرات روانی وخیمی بر روی رزمندگان " کوهستان میکند ارد .

اینکه در شرایط معینی رهبر پارتنیونی باید و یا نباید به شهر بیایند ، اینکه پلیس همواره در تعقیب و در صدد نابودی رهبران چریکی است ، و اینکه این خطرات همواره برای آنان وجود دارد ، هرگز دلیلی بر عدم لزوم یک حزب مارکسیست لنینیستی که رهبری جنبش را در دست داشته باشد و این مسائل تکنیکی را طی رهبری صحیح حل کند ، نیست . مقصود دیره در اینجا نیز ظاهرا مبارزه با رفرمیسم است ، ولی او " شیور را از سرکشانش میدمد " . ظاهرا با حزب رفرمیست مخالفت میکند ولی اصولا حزب انقلابی را نفی میکند . برای او کوبی این فرض وجود ندارد که یک حزب مارکسیست لنینیست واقعی در این شرایط وجود داشته باشد - و یا بوجود آید - و قادر باشد ، بدون اینکه به ورطه رفرمیسم سقوط کند (برای دیره این سقوط سرزودنشی ابدی و اجتناب ناپذیر است ، او در حقیقت به " فائالیسم " معتقد است !!) رهبری مبارزه را واقعا بعهده بگیرد و به درستی به پیش برد .

- فقدان قدرت سیاسی در دست چریک باعث وابستگی نظامی

ولژیستیکسی کوه به شهر میگردد. این وابستگی باعث ایجاد یک عقیده حقاقت و عدم استقلال چریک میگردد. در اینجا دیگر دبره تمام استدلالا لایت دیگر را بکنار گذاشته و از صمیم قلب صحبت میکند. او که از چریک مفهومی ایده آلیستی در ذهن خود دارد، مایک نیست که غرور چریک بجه در گردن، به نظر او چریک نه بخاطر آرمان های مقدس، نه در اثر شناخت جامعه، به بخاطر پیروزی بر سلطه ارتجاع و برقرار نمودن مومکراسی بلکه برای ارزشای نفسانیات خرد و بورژوازی خود مبارزه میکند. مبارزه او نه تیلور خوبها و نیازهای خلقی او است - که او آگاهانسه در تلاش تحقق آن است - بلکه برای ارزشا شهوات خرد او و جواب گفتن به خود خواهی خرد بورژوازی است. اگر چریک از رهبری حزبی پیروی کند غرورش جویده دار میشود و "عقد" حفارت پیدا میکند، و بدین جهت نباید از طری حزب رهبری شود. برای دبره مبارزه چریکی در حقیقت مبارزه روشنفکر زود رنجی است که چون نه آگاهی لازم را بر احزاباره آگاهانه و اصولی با علل ریشسه ای عقب ماندگی، اختناق و فساد جامعه را دارد، و نه قادر به تحمل این فساد می باشد، ناگزیر به ماجراجویی کشانده میشود. اصطلاح "استقلال" چریک در برابر حزب درست در مقابل پیروی آگاهانسه پیرو لئونی از رهبری حزب لنینی و پیسیلین آهنین پرولتری - که باید در حزب و بالمآل در کلبه سازمان های تحت رهبری حزب اعمال شود - قرار دارد و با آن صد و هشتاد درجه در تضاد است.

بعد میگوید که این "وابستگی" موجب میگردد که "چریک برای همه چیز منتظر خارج باشد؛ کادر سیاسی، رهنمود، پول، اسلحه و حتی تاریخ عملیات". برای دبره فقط دو امکان وجود دارد: یا باید به حزب وابسته بود، در اینصورت ناگزیر براب همه چیز منتظر حزب شد، و یا آنکسه هیچگونه وابستگی و ارتباطی نباید داشت. و از آنجا که راه اول صحیح نیست، پس وجود حزبیگی غیر ضروری و حتی مضر است، و نباید به هیچ وجه تحت رهبری آن قرار گرفت. برای او این امکان اصلا وجود ندارد (علیرغم اینکه تجربیات عملی انقلابات متعدد او آنرا نشان داده است) که رهبری حزب - که لزوما هم در تمام موارد شهر نشین نیست، بتواند بدون آنکه از استقلال چریک تا حدودی که لازمه مبارزه پارتیزانی در شرایط خاص است بکاهد، به او کمک رساند، و اعتماد های لازم را بخاطر همسو کردن جبهه های مختلف و در آمیختن انواع گوناگون مبارزه بدهد، استراتژی کلی مبارزه را با توجه به شرایط مشخص و رابطه کلی نیروها در سطح کشور تعیین کند (چیزی که شعاع در صلاحیت و حیظه قدرت یک گروه چریکی

متغرد نیست) مبارزه پارتیزانی را از لحاظ سیاسی و تا آنجا که ممکن است از لحاظ مادی باری رساند، شعارهای مبارزه را با توجه به شرایط خاص معین کند، رابطه مبارزه مسلحانه را با سایر انواع مبارزه چه در شهر و چه در روستا وسعت بخشد و تحکیم کند... و همه اینها با توجه به آزادی عملیاتی و تاکتیکی وسیعی برای چریک و جنگ چریکی. مائوتسه دون در "مسائل استراتژی در جنگ پارتیزانی ضد ژاپنی"، که دبره تنها از آن خیر دارد ولی حتی آنرا دقیق هم نخوانده است، در مورد مساله رهبری عملی پارتیزانی چنین میگوید:

"... اصل فرماندهی در جنگ پارتیزانی که تمرکز مطلق و همچنین عدم تمرکز مطلق را نفی میکند، باید از نظر استراتژیک فرماندهی متمرکز و در عملیات ایرانیو و تاکتیکی فرماندهی غیر متمرکز باشد.

"نقشه کشی برای مجموعه جنگ پارتیزانی و هدایت آن از طرف دولت و همسوئی جنگ پارتیزانی با جنگ منظم در هر منطقه جنگی و رهبری واحد برای تمام نیروهای مسلح ضد ژاپنی در هر منطقه پارتیزانی و یا هنسر منطقه پایگاهی وظایف استراتژیک متمرکز بشمار میروند (۰۰۰) ولی مرکزیت در اینجا ختم میشود و تجاوز از این حدود نخلت در اقدامات مشخص ارگانهای پائین مانند آرایش قوا برای عملیات ایرانیو و تاکتیکی نیز زبان - بخش است. زیرا این اقدامات مشخص باید طبق شرایط ویژه ای که بسا زمان و مکان در تغییرند و کاملاً ماورای اطلاعات ارگانهای فوقانی فرما - ندهی غیر متمرکز در عملیات ایرانیو و تاکتیکی مستفاد میشود (۰۰۰) در یک کلام، این معنای جنگ پارتیزانی مستقل در چارچوب یک استراتژی واحد است." (آثار منتخب، ج ۲، ص ۱۶۱) (تکیه از ما است).

چنانکه مشاهده میشود، استقلال جنگ پارتیزانی هیچ منافاتی با استراتژی واحد جنگ های پارتیزانی و رهبری واحد برای مسائل استراتژی ندارد، بلکه بالعکس تنها این چنین رهبری واحد است که میتواند جنگ پارتیزانی را دارای اهمیت استراتژیکی بنماید. دبره که مایل و قادر نیست تجربیات و اصول جنگ انقلابی را در چین و ویتنام مستقیماً مورد حمله قرار دهد، و یا به اصطلاح خودش اصلاح (!) نماید، با ریاکاری مثال هائی که اشتباه بودنش کاملاً عیان و بدیهی می باشد، بعنوان مسائل مورد اختلاف به پیش کشانده سپس با رد این "اشتباهات" نظریات انحرافی خود را ثابت شده فرض می نماید.

دغدغه خاطر دیگر دبره "وابستگی لژیستیکسی" چریک نسبت به حزب می باشد. وی در این مورد اشاره میکند که ارسال آذوقه و مهمات از طرف

حزب (یا سازمان های شهری) برای گروه چریکی همیشه بطور ناقص انجام میگیرد ، و سازمانهای شهری فقط در پی آنند که با کمک مختصری که به چریک میکنند برای خود کسب وجهه نمایند و " برای چریک کم خطر تر و مطمئن تر " آنست که خود از درون پایگاه های خود به رده های مجاور حمله کرده ، " نیازمندی های خود را به غنیمت برد " . و در ضمن یاد میدهند که ایسن عمل را " با غنیمت گرفتن يك کامیون و رها کردنش انجام دهند و صورت اشیا " لازم را هم که باید با خود بیاورند گوشزد میکند : " کوله پشتی ، پتو ، چکمه ، پوشاک و غیره " . و از این طریق بار دیگر از يك طرف میخواهد به نفی حزب برسد و از طرف دیگر حزب را تا سطح يك اداره تهیه آذوقه و مهمات تنزل دهد !

— فسخدان رهبری واحد : در اینجا دبره از نقش چریک شهری و اصول مبارزات شهری و رابطه آن با چریک روستا صحبت میکند . ایده مرکزی وی در این بحث تعیین اولویت مبارزات (شهری یا ده) و چگونگی هماهنگی آنانست . : " حزب یا جبهه واحد دارای دو بازو ، (یکی) مطعانه " (دیگری) مسالمت آمیز و قانونی میباشد . چگونه میتوان این دو را با هم ترکیب نمود ؟ و یا بدتر چگونه میتوان دو جناح مبارزه مسلحانه در شهر و روستا را با هم هماهنگ نمود ؟ " (ص ۷۶) . حال جواب دبره : — اولاً : " همانطور که دیدیم (در رکبا ؟ !!) کوهستان بورژوا و دهقان را پرولتاریزه میکند و شهر میتواند حتی پرولتر را بورژوا کند " (ص ۷۹) — ثانیاً : " هدف پارتیزان ها حل نظامی مسائل سیاسی است که بهیچ طریق دیگری قابل حل نیستند " (ص ۸۰) — ثالثاً : " وجود حزب ضروری نیست " (صفحات قبل) — رابعاً : " مبارزات احتیاج به ایدئولوژی مارکسیست لنینیستی ندارند " (صفحات قبل) — خامساً : " هدف انقلاب ، انقلاب سوسیالیستی است " (صفحات قبل) . بنابراین " مبارزه در شهر و روستا میبایستی تحت رهبری روستا قرار بگیرد " (ص ۸۰) .

در اینجا دیگر علل اصولی و مادی نیستند که استراتژی مبارزه را تعیین میکنند ، بلکه علت جغرافیائی است که از یکسو مطلق شده و از سوی دیگر با تفسیری متافیزیکی جانشین روابط تولیدی میگردند و در نتیجه " طبقات کوه و دامنه " را بوجود میآورند . دیگر پرولتاریا طبقه ای نیست که تحت ستم سرمایه قرار دارد و از وسائل تولید بی بهره است و فقط بازوان خود را دارد و دیگر این نقش انسانها در پروسه تولید نیست که مشخص کنند " وابستگی طبقاتی آنان است ، بلکه این محل زندگی آنهاست که آنان را " پرولتاریا " یا " بورژوا " میکند و یا ایدئولوژی پرولتری و یا بورژوائی را بآنها تحمیل میکند و دیگر

فرهنگ ارجاعی طبقات حاکمه نیست که حتی ممکن است پرولتاریا را نیز مسموم کند و نگذارد که او به فرهنگ پرولتری خود دست یابد ، بلکه این محل زندگی و فعالیت او است که تعیین کننده موضع پرولتری یا بورژوائی او است . دبره خیالبافی های خود را بجای واقعیات جا میزند . این تغییرات و این روابط فقط میتواند در مغز متحجر او وجود داشته باشد زیرا که مفاهیمی متافیزیکی اند .

...

بد نیست که در خاتمه این بحث ، اضافه کنیم که مساله رشد مبارزات چریکی را نیز دبره نه برپایه " شناسایی موجود مبارزه ، بلکه به کمک تئوری " تقسیم طبیعی سلول ها " که هرگز ام " نطفه " سلول جدیدی را در بر دارند " (ص ۸۳) شرح میدهد ، و معتقد است که در کوبا " رشد هارمونیک (موزون) چریکی از يك سلول مادر و تقسیم مجدد آن بصورت طبیعی انجام گرفت " (؟!!) (ص ۸۳) . در اینجا دیگر او چون از معلوماً فلسفی خود نمیتواند استفاده کند ، دست به دامان داروین و هریست اسپنسر شده و " تکامل بیولوژیک " را تصویر ایده آل رشد کانون چریکی می بیند !!

...

جبهه واحد

پس از اثبات بیپهوه بودن حزب ، دبره کوشش میکند که " جبهه واحد را هم بعنوان افزاری مستعمل کنار بگذارد : " در اصل بی تردید تصورات " سیاسی فرسوده ای وجود دارند که ، با اینکه امروز دیگر کاملاً بی اعتبار " و ورشکسته شده اند ، لیکن هنوز بزندگی خود ادامه میدهند : این " تئوری کهنه " وحدت چهار طبقه که بسوروزاری ملسی را نیز شامل می شود . . . " (ص ۹۰) . در اینجا نیز او کوشش میکند تصویری دستگار شده از يك جبهه واحد عرضه نماید ، جبهه واحدی که " سمبل سازش بر روی اصول " بوده و " تشکیلاتی است که فوه مبارزه را در راه بحث های بیپهوه تلف میکند " (ص ۸۶) . " جبهه واحد اتحاد واقعی نبوده بلکه ساختن يك نمای زیبا (روسازی) بهر قیمت و حتی تزئین آنست ، بدون آنکه انسان قبلاً ساختمان آنرا بنا کرده باشد . " (ص ۸۷) . " برنامه هاه جبهه واحد ها ، همگاریها ، همه این بناهای مصنوعی افکار را بخود معطوف کرده و

در نتیجه از ایجاد افزاینده تحقق پیوستنشان - ارتش توده ای - جلوگیری میکنند." (ص ۸۷) "عاقبتا هیچگونه جبهه سیاسی مشورتی نمیتواند رهبری جنگ توده ای را برعهده بگیرد، بلکه تنها کمیته اجرایی از لحاظ فنی ورزیده و متمرکز برپایه منافع طبقاتی یکسان، قادر به این کار است." (ص ۹۰). زیرا که از سوره بیکر، تمام ثنورن های جبهه واحد "اتحاد جبهه سار طبقه (از جمله بورژوازی ملی) برپایه نظریات کمیته سیاسی پناشده اند"، نتیجتاً: "جبهه واحد (ملی) طبیعتاً محصل درگیری های سیاسی، مشاجرات، مشورت های بی پایان و سازش های کوتاه مدت می باشد." (ص ۹۱)

تئوری جبهه واحد دیره بیان کننده دو نظریه است: اولاً پائین آوردن جبهه واحد تا سرحد یک معامله کثیف سیاسی به ضرر پرولتاریا و انکار الزام جبهه واحد بعلمت عدم درک منافع مشترک طبقات و اقتضای انقلابی در مراحل مختلف مبارزه؛ ثانیاً، برخورد خشن و مکارانه با یکی و انعطاف ناپذیر به تضاد های درون خلقی.

سیاست انقلابی احزاب کمونیست در روسیه، چین و ویتنام در مراحل مختلف انقلاب و کوشش در وسیع هرچه وسیع تر انتشار و طبقات مختلف خلق براساس کوتاه مدت و یا مرحله ای، غنی ترین تجارب را برای بکاربردن خلاقانه مارکسیسم لنینیسم در شرایط مشخص بدست میدهند. این احزاب با حرکت از تضاد های اصلی جامعه، متکرر طرح و اجرای سازشهای تاکتیکی پرولتاریا یا سایر اقشار و طبقات برای پیشبرد مبارزه پرولتاریا، تحقق بخشیده به شعارهای دموکراتیک مرحله ای جامعه و منفرد کردن طبقات حاکمه و دشمن اصلی بوده اند. سیاستی که نه تنها سبب ضعف پرولتاریا نگشت، بلکه برعکس، سبب از یاد رفتن او و تأمین همزونی او در مبارزات نزدیک بود. سوسیالیسم علمی کمونیست ها را با عزم ترین بخش طبقه کارگر تعریف کرده که در مراحل مختلف مبارزه پرولتاریا یا بورژوازی همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش اند "مارکس، انگلس، مانیفست حزب کمونیست). کمونیست ها" همه جا از هر جنبش انقلابی پشتیبانی میکنند (....) آنها همه جا برای نیل به اتحاد و توافق احزاب دموکراتیک همه کشورها میکوشند". مارکس و انگلس الزام همکاری کمونیست ها را در کشورهای مختلف اروپا که در سطوح مختلف تکامل اقتصادی و اجتماعی قرار داشتند - در آلمان و سوئیس با بورژوازی در فرانسه با خرده بورژوازی، در انگلستان و آمریکا با سایر احزاب کارگری غیر کمونیست - بخصوص تأکید کرده و در "مانیفست حزب کمونیست" بخشی را به این رابطه اختصاص دادند.

مشخصه عمده این همکاری که یک همکاری و توافق تاکتیکی می باشد، یافتاری بر روی اصول است. کمونیست ها تنها با طرح صریح راه حل هاییشان قادرند اختلاف خود را با سایر احزاب روشن نمایند، و یافتاری بر روی اصول مورد اختلاف و نشان دادن این اختلاف و افتضا نظریات غلط متقابل یکی از عمده ترین جنبات مبارزه پرولتاریا می باشد. اما عدم سازش تئوریک نفی کننده سازش های تاکتیکی نیست: "هیچ حزب سیاسی نمی تواند بدون سازش های موقت تاکتیکی مبارزات خود را به جلو برد. (لنین: آنچه باید کرد؟)" زیرا که احزاب با سطح فعلی رشد نیروهای مولده (در سطح جهانی) در شرایط مشخص جوامع طبقاتی (بین از دو طبقه) فعالیت میکنند و نه در ماورای آن و یا در خلا. سیاست جبهه وسیع خلق در چین درست بر روی این اصول غنی استوار بود. مبارزه اصولی و قاطعانه علیه هرگونه لغزش و سازش تئوریک، ولی استفاده آگاهانه و وسیع از همکاری و سازش تاکتیکی برای جلو بردن وظایف علمی جنبش، وسیع تر کردن جبهه خلق و خنثی کردن عوامل بینابینی، جلب نیروها و انتشار انقلابی و منفرد سازش خلق دشمن عمده.

مانوتسه دون در اثر خود بنام "در باره تاکتیک های مبارزه علیه امپریا لیسیم ژاپن" به مساله وحدت اشاره کرده و آنرا "سلاحی برای سازمان دادن و متحد کردن طبقه ها توده مردم و ارتش های که میتوانند به ارتش های دوست انقلاب تبدیل شوند" نام می برد (آثار منتخب، جلد اول)

بدون استفاده از سلاح تاکتیکی "جبهه وسیع متحد ملی (....) ما نخواهیم توانست دشمن را به بن بست کشانده و منفرد کنیم و تمام آنها را که تحت فشار به اردو دشمن پیوسته اند، تمام آنها را که تا بیروز دشمن ما بودند ولی امروز میتوانند به دوستان ما تبدیل شوند، از اردو و جبهه دشمن بسوی خود جلب کنیم" غیر از این "در واقع کمک به دشمن است و ترمز کردن و منفرد نمودن انقلاب." (همانجا)

نظریه دیره در مورد جبهه واحد و انکار همکاری در موارد لازم و ممکن نه تنها معرف پیش آوانتوریستی و منحرف او تحت عنوان "مبارزه طبقاتی مطلق" (ص ۹۶) است، بلکه عمده تر از آن کوشش او است در خنجر زدن از پشت به منافع و مبارزات طبقاتی پرولتاریا و مبارزات پرولتاریا را زیر سلطه ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی در آوردن. جمله چپ نمایانه او به جبهه واحد و رد سازش های تاکتیکی در واقع امر بعلمت سازشکاری و اپورتونیسم اصولی و تئوریک او است. دیره خود به تبلیغ سازش بر روی

اصول، سازش تئوریک می پردازد، ولی سازشکاری تاکتیکی را خیانت به طبقه کارگر میدانند. ببینیم علت چیست؟ دبره اولاً انقلاب کوبا را که مدل تحلیل اوست شخصاً "انقلابی کارگری-دهقانی" میخواند و از "کارگران و دهقانان بعنوان دو نیروی عمده در انقلاب صحبت میراند" (ص ۱۱۹). علاوه بر آن، وظیفه رهبری را هم برعهده روشنفکران و دانشجویان و یساً قشری از خرده بورژوازی شهری میگارد (ص ۱۱۹). بنابراین اگر تنها همین سه نیروی اصلی انقلاب را که او نام می برد بعنوان پایه قرار دهیم، لااقل با دو طبقه و یک قشر اجتماعی سروکار داریم (با فرض اینکه دهقانان را طبقه ای همگون فرض کنیم، فرضی که نه در تئوری و نه در عمل واقعی نیست). ثانیاً، دبره ایدئولوژی طبقاتی پرولتاریا، مارکسیسم-لنینیسم را، بعنوان شرط لازم مبارزات طبقاتی پرولتاریا رد کرده، به این ترتیب پرولتاریا را عملاً تحت سلطه ایدئولوژی بورژوازی (خرده بورژوازی) قرار میدهد. ثالثاً، دبره از "مبارزات طبقاتی مطلق" و رهبری "اجرائی سیاسی-نظامی برپایه منافع طبقاتی یکسان" صحبت میکند (ص ۱۱۹) و "اتحاد دهقانان و کارگران را تنها در عهده خرده بورژوازی روشنفکر می بیند". شروطی که با در نظر گرفتن نظریات دیگر دبره که به آنان در قبل برخورد کردیم تنها به آن معنی می باشد که پرولتاریا و دهقانان باید منافع طبقاتی خود را بنفع خرده بورژوازی کنار بگذارند و با قبول رهبری و "سلطه" تئوریک او، ایدئولوژی او را هم قبول کنند. ایدئولوژی ای که حتماً ناپستی مارکسیستی باشد. باین ترتیب دبره در عمل طبقه کارگر را بعنوان طبقه ای مستقل با ایدئولوژی ای در تضاد با جامعه و سایر طبقات دیگر بکناری گذارده، رهبری خرده بورژوازی را به آن حلقه میکند. روشی که از مشی سازشکارانه و منحرف گذشته و حراج منافع طبقاتی پرولتاریا و فروش آن به اولین و بهترین مشتری، یعنی بورژوازی منتج میشود. با چنین مشی اپورتونیستی هنوز دم از ورشکسته شدن سازش های تاکتیکی و تئوری های سیاسی کهنه زدن تنها از عهده شخص نظیر دبره بر می آید، همانطور که او در عمل نیز پس از آزاد شدن از زندان نشان داد. او دزدی را بخاطر میاورد که برای رد کم کردن از همه رساتر فریاد "دزد را بگیرید" از حلقوم بر میکشد!

مبارزات چریکی و ریزیونیست های کمیته مرکزی

با آغاز مبارزات چریکی در ایران "کمیته مرکزی حزب توده" که شاهد ضربت کوبنده ای بر تزه‌های "همزیستی" و سازش طبقاتی خود بود، شتابزده بمقابله با آن و از اینطریق به تخطئه مبارزه مسلحانه و قهر انقلابی برخاست. "کمیته مرکزی" در این تلاش مزورانه خود کوشش داشت با بهره برداری از اشتباهات تئوریک مبارزان چریک باصطلاح "نا فرجامی" مبارزات مسلحانه را نشان دهد و تئوریهای رویزیونیستی را در پوشش "تحلیل مارکسیستی" اشاعه دهد. مقالات متعدد "ماهنامه مردم"، "دنیا" و بالاخره جزوه "چریکهای فدائی خلق چه میگویند؟" چیزی نبود جز انعکاس این تلاش. مقالات نوشته شده، آمیزه ای است از افترا و سفسطه و از نتیجه گیریهای رویزیونیستی جهت نفی ضرورت مبارزه مسلحانه و نفی تدارک پیکار برای سرنگونی قهرآمیز رژیم، که جهت گمراه ساختن خواننده با گفتارهایی از رهبران سوسیالیسم علمی و پیشوایان طبقه کارگر رنگ آمیزی شده است. نویسندگان مقالات، طبق معمول وظیفه اصلی هرزه درائی و یاوه گوئی علیه اندیشه مائوتسه دون و علیه مارکسیسم-لنینیسمهای واقعی را فراموش نمیکنند و در عین سفسطه ناشیانه با بیشرمی می نویسند که: "چگونه میتوان این تجربه غنی را دور انداخت و با بی اعتنائی روشنفکرانه تنها بانکا" نوشته های رژی دبره و با افکار مائو ادعا کرد که کارگران مایل به شرکت در کار سیاسی و کسب آموزش انقلابی نیستند...". "چریک های فدائی خلق چه میگویند؟"

یعنی اینکه: اندیشه مائوتسه دون که سلاح مبارزه مارکسیستها علیه کلیه جریانات ضد مارکسیستی، التقاطی و غیر پرولتری عصر ماست چیزی جز همان انحرافات دبره نیست. و اندیشه مائوتسه دون که پرچم انقلاب، پرچم رهائی پرولتاریا و خلقهای سراسر جهان است، غذای "بی اعتنائی روشنفکرانه" و مروج اندیشه عدم تمایل کارگران "بشرکت در کار سیاسی و کسب آموزش انقلابی" است. و البته چنین جعلیات و قیچانه ای تنها میتواند از عوامفریبانی ساخته باشد که با خیانت به جنبش کمونیستی و به آرمانهای انقلابی طبقه کارگر خود بسوی پرروازی و به سنگر ضد انقلاب غلطیده اند و امروز وظیفه خود میدانند با توسل به هر نیرنگی اراده پیکارجوی توده ها را سست و پرولتاریا را از مبارزه برای رهائی خویش باز دارند. در حقیقت مخالفت رویزیونیستها با مبارزه سازماندهی چریکی - بمثابة جزئی از جنبش انقلابی میهن ما بطور عمد بر د و زمینه اساسی

کمیته مرکزی
دولت سوسیالیستی
جزوه شماره ۱۱

زیر مبتنی است :

۱ - لزوم سرنگونی استبداد سلطنتی وابسته به امپریالیسم بشما به شرط اساسی نیل به د مکرسی واقعی .

۲ - مبارزه مسلحانه بشما به تنها راه رهائی توده های خلق از یوغ امپریالیسم و ارتجاع .

مساله سرنگونی حکومت مطلقه و پایان دادن به سلطه طبقاتی ارتجاع حاکم وظیفه اساسی انقلاب و شرط نیل به د مکرسی واقعی است ، بدون انجام این وظیفه ، بدون حل این مسائل ، سخن از استقرار د مکرسی جز در جعلیات تئوریک رویزونیستها مفهومی ندارد . پافشاری بروی این وظیفه و مبارزه در راه آن ،

نه تنها در ایران بلکه اصولا در جامعه عقب مانده ایکه زیر سلطه حکومت مستبده قرار دارد ، این معیار انقلابی بودن و نخستین وجه تمایز یک مشی انقلابی از

یک مشی غیر انقلابی است . انقلاب روسیه بعنوان نمونه برجسته ای در این زمینه نشان میدهد که چگونه بلشویکیها در صف مقدم مبارزه و در راس آن پرچم

سرنگونی تزارسیم و حکومت مطلقه را در مقابل بورژوازی تسلیم طلب و رفرمیستهای

درون سوسیال د مکرسی بپراشتند و انقلاب را در این راه به پیش برده و به

سوسیالیسم هدایت کرده اند . امروز در ایران برای مارکسیست - لنینیستها ،

برای حزب طبقه کارگر ، عملی ساختن این وظیفه از طریق در دست گرفتن امر

رهبری و متحد ساختن طبقات شرکت کننده در این مبارزه ، شرط اساسی و ضروری

ادامه و تکامل انقلاب به مرحله بعدی ، به انقلاب سوسیالیستی است . اما

رویزونیستها با نفی این واقعیت مانند همه رفرمیستهای گذشته ، تلاش دارند

مبارزه پرولتاریا و توده های خلق را از این مسیر واقعی منحرف سازند . برنامه

رویزونیستها " کمیته مرکزی " در این رابطه نمونه روشن این تلاش و نمونه

به تمام معنی کامل یک سازمان رفرمیستی را نشان میدهد . در " طرح برنامه

حزب توده ایران " (فروردین ۱۳۵۲) در این ارتباط چنین میخوانیم : " در حال حاضر هدف مبارزه در راه د مکرسی عبارت است از پایان دادن به حکومت مطلقه و رژیم ترور و اختناق و تامین حقوق و آزادیهای مصرحه در قانون اساسی و اعلامیه

حقوق بشر . " - ص ۴۰ ، ماده ۱۲

صرفنظر از اینکه این ماده برنامه ، حقوق و آزادیهای مردم را به مواد مصرحه در قانون اساسی محدود میکند ، اصولا نه در این ماده و نه در هیچ جای دیگر

طرح طراحان " برنامه " از چگونگی پایان دادن به حکومت مطلقه سخن نمی گویند

و مساله سرنگونی رژیم مسکوت گذارده میشود . برعکس فراموش نمیکنند بگویند و تکرار کنند که " شیوه عمل حزب در شرایط کنونی ، علاوه بر افشای جوانب گوناگون سیاست داخلی و خارجی رژیم ، آنست که بتواند از هم

امکانات استفاده کند و بکوشد با اقدامات مشخص سیاسی و سازمانی خویش تا آنجا که ممکن باشد توده ها را بین از پیش بسوی مبارزات مطالباتی و سیاسی سوق دهد و در راندن سیاست دولت در جهت خواستهای مردم و واداشتن وی به عقب نشینی های بیشتر تاثیر نماید . " - ص ۴۴ ، ماده ۱۰ ، تکیه از ماست -

" کمیته مرکزی " با فراموش کردن آموزشهای عمده مارکسیسم در باره ماهیت دولت

و نقش آن ، با نادیده گرفتن آشکار این حکم اساسی که دولت چیزی جز ارگان حکمفرمایی و ستمگری طبقاتی ، " چیزی جز ماشین برای سرکوبی یک طبقه بوسیله

طبقه دیگر نیست " - انگلس ، مقدمه بر جنگ داخلی فرانسه - ، امر فرعی

" عقب نشینی های تدریجی رژیم " را که تنها تحت شرایطی و آنهم بصورت بسیار محدود امکان پذیر است ، به مساله عمده و " وظیفه مرحله ای " انقلاب تبدیل

میسازد و بدین ترتیب مساله اساسی را که بسیج طبقه کارگر و توده های خلق در راه سرنگونی رژیم استبدادی وابسته به امپریالیسم و پرورش سیاسی آنان در

این سمت است ، از دستور خارج میسازد و میکوشد مبارزه پرولتاریا و توده های مردم را با پندار واهی " راندن سیاست دولت در جهت خواستهای مردم " از

مسیر واقعی منحرف و بسوی رفرمیسم و سازش با طبقات حاکمه سوق دهد . نتیجه گیری مبتنی بر عمده بودن مبارزه جهت واداشتن رژیم به عقب نشینی ، از تحلیل

رفرمیستی از ماهیت رژیم شاه و طبقات ارتجاعي حاکم ناشی میشود . مطابق این

تحلیل آنچه سیاست رژیم را تعیین میکند نه ماهیت طبقاتی و نقش آن در حفظ

منافع امپریالیسم و طبقات حاکم و در اجرای برنامه های امپریالیستی در ایران بلکه این سیاست را مبارزات مطالباتی مردم و یا حتی " اقدامات مشخص سیاسی

و سازمانی " کمیته مرکزی " در راندن سیاست دولت در جهت خواستهای مردم تعیین میکند .

همین ارزیابی رفرمیستی از ماهیت رژیم شاه ، مبنای برخورد " کمیته مرکزی " را

به مساله قهر تشکیل میدهد . در ماده ۴ " طرح برنامه " کمیته مرکزی گفته

میشود که " انقلاب در هر حال اعمال اراده و قدرت توده ها بر طبقات و قشر های ضد انقلابیست و میتواند بر حسب شرایط تاریخی از دوره معین راه

مسالمت آمیز و راه غیر مسالمت آمیز (یا عبارت دیگر مسلحانه و غیر مسلحانه) انجام گیرد . " - ص ۳۲ (تکیه از ماست) و آنهم باین دلیل که " چگونگی

راه انقلاب زائیده اراده و تمایل پیشاهنگان نیست ، بلکه به شرایط مشخص و از آنجمله به روش طبقات حاکم در مقابل جنبش انقلابی مردم بستگی دارد . " (ماده ۴ ، ص ۳۶ - تکیه از ماست) .

طبق این " تحلیل طبقاتی " ، چگونگی راه انقلاب به روش طبقات حاکم بستگی

دارد و نه به ماهیت این طبقات، به ماهیت رژیمی که اماج انقلاب است. به عبارت دیگر انقلاب که اصولاً ضرورت آن ناشی از حدت تضادهای ملی و طبقاتی است در برابر رژیمی قرار ندارد که بدلیل وابستگی به امپریالیسم، بدلیل ماهیت ارتجاعی خود، محدود بودن پایه اجتماعی آن و بریده بودن کامل از توده ها و منافع آنان، ناگزیر به سرنگونی و قهر ضد انقلابی در وحشی ترین شکل آن تکیه دارد، بلکه انقلاب در برابر "شرایط مشخص" و در برابر رژیمی قرار دارد که به "عقب نشینی های تدریجی" و رانده شدن "در جهست خواستهای مردم تن در میدهد و بنابراین پیروزی آن، یعنی پایان دادن به حکومت مطلقه رژیم ترور و اختناق" و "اعمال اراده و قدرت توده ها بر طبقات و قشرهای ضد انقلابی" نه از طریق یک مبارزه مسلحانه و درهم شکستن قهری مقاومت طبقات ستمر، بلکه میتواند "از راه مسالمت آمیز انجام گیرد".

بدین ترتیب رویزیونیستهای "کمپته مرکزی" با وابسته کردن راه انقلاب (که مساله ایست استراتژیکی) به ملاحظات تاکتیکی و به شرایط مشخص که تنها نحوه عمل هر زمان، اقدامات مشخص هر لحظه و چگونگی تدارک و تحقق موفقیت آمیز این مساله استراتژیکی را تعیین می نماید، عام بودن قانونمندی انقلاب و مبارزه طبقاتی و اجتناب ناپذیر بودن ضرورت اعمال قهر را - بعنوان قانون عمومی انقلاب - نفی میکنند و با توسل به سفسطه های تئوریک بر تجربه تاریخی مبارزه انقلابی پرولتاریا و خلقهای جهان و احکام انکار ناپذیر مارکسیسم در زمینه آموزش مبارزه طبقاتی و ضرورت قهر انقلابی خط بطلان میکشند.

رویزیونیستهای معاصر برای جدا کردن مارکسیسم از روح انقلابی آن مانند همه اسلاف خود قبل از هر چیز تلاش دارند با توسل به انواع مغلطه ها، امکان و لزوم قهر انقلابی پرولتاریا را نفی و رفرمیسم و تئوریهای رویزیونیستی تسلیم و سازش طبقاتی خود را جانشین آن سازند. در حالیکه مارکسیسم با قاطعیت و بدون ابهام این ضرورت را بمثابة قانون جبری انقلاب و تکامل اجتناب ناپذیر مبارزه در جوامع طبقاتی تصریح میکند. مارکس پس از بررسی رشد و تحول جوامع از نظم کهن به نظامی نو - و با تحلیل تحول صورتبندی اجتماعی فئودالیه به سرمایه داری با صراحت اعلام داشت که: "قهر در تاریخ، همواره بمثابة قابله نظام کهنه ای است که آستین نظام نوین است." مارکس و انگلس همواره خاطر نشان ساخته اند که پرولتاریا تنها از طریق اعمال قهر میتواند راه وصل به هدفهای خود را هموار و سیستم سرمایه داری را متلاشی سازد. انقلاب از دیدگاه مارکس "عملی است که بخشی از مردم خواست خود را با استفاده از اسلحه، سرنگونه و توپ به بخشی دیگر تحمیل میکنند." احکام اساسی مارکس و انگلس در باره ماهیت دولت و وظایف پرولتاریا در انقلاب

بویژه پس از تجربه کمون پاریس و جمع بندی از این آزمایش تاریخی پرولتاریا پاریس بروشنی نشان میدهد که طبقه کارگر برای تصرف قدرت سیاسی باید از طریق درهم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی موجود، سلطه طبقات حاکم را براندازد. این احکام اصولی مارکسیسم و بقول لنین این "درس عمده مارکسیسم در باره وظایف پرولتاریا نسبت به دولت در زمان انقلاب" نه فقط همچنان دارای ارزش و اعتبار می باشد، بلکه بر اساس تجارب بعدی مبارزات طبقاتی و در جریان بزرگترین آزمونهای تاریخی توسط لنین و مائوتسه درون بسط و تکامل یافته و بصورت تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتاری در دوران امپریالیسم، در دوران گسترش روزافزون مبارزه پرولتاریا و خلقهای جهان تدوین گردیده

است. لنین در مبارزه برای حفظ این اصول خدشه ناپذیر و در افشای "باطنطلاح سوسیالیستیهای که آرزوی سازش طبقاتی را جانشین مبارزه کرده اند" مبنی نویسد که آنها تحولات سوسیالیستی را "نه بشکل سرنگون ساختن حکمفرمایی طبقه استثمار کننده، بلکه بشکل متابعت مسالمت آمیز اقلیت از اکثریتی که به وظایف خود واقف شده است" محسم میسازند (دولت و انقلاب). لنین نشان میدهد چگونه "این تخیل خرده بورژوازی که با شناسائی دولت مافسوق طبقات رابطه ناگستنی دارد، در عمل کار را به خبیانت نسبت به طبقات زحمتکش منجر نموده است." همانجا - لنین در این مبارزه و در افشای بی امان اپورتونیستهای انترناسیونال دوم رفرمیستها و منشویکهای روسیه همواره بروشنی نشان داده است که تبدیل دولت بورژوازی به دیکتاتور پرولتاریا "مطابق قاعده عمومی فقط میتواند بوسیله انقلاب قهر آمیز صورت گیرد." دولت و انقلاب -

پس از لنین مائوتسه درون با تکیه بر این مبانی علمی و طبقاتی، تئوری و تاکتیک جنگ انقلابی را بصورت انطباق خلاق قانون عمومی قهر بر اوضاع تاریخی کنونی و بر شرایط تامل مبارزه در عصر امپریالیسم تدوین و خاطر نشان ساخت کسه: و طبقه اساسی و عالیترین شکل انقلاب، تصرف قدرت بوسیله نیروهای مسلح، یعنی حل مساله از طریق جنگ است. این اصل مارکسیستی - لنینیستی در همه جا، چه در چین و چه در کشورهای دیگر صادق است. هر کومینست باید این حقیقت را درک کند که قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید. (مسائل جنگ و استراتژی)

این احکام انقلابی علیرغم فعالیت دیوانه وار رویزیونیستها در ایجاد گمراهی، بطور افزونی در جنبشهای انقلابی نفوذ یافته و به رهنمود اساسی مبارزه پرولتاریا و خلقهای جهان تبدیل شده است. در جنبش نوین کمونیستی و انقلابی ایران نیز - با اینکه هنوز بعلت قرار داشتن

در مرحله طفولیت دک واحد و برداشت دقیق از تئوری و تاکتیک مبارزه مسلحانه غالب نیست - اما تا آنجا که به اساس مساله و در حد عام آن مربوط میگردد امروز در این جنبش قبول ضرورت قهر انقلابی، بمثابة قانون عمومی انقلاب بمثابة یگانه وسیله برانداختن سلطه امپریالیسم و حاکمیت طبقات ارتجاعی و بعنوان تنها راه رهائی خلق، بصورت دستاورد بزرگی غلبه یافته است. و گروههای انقلابی مارکسیستی و غیر مارکسیستی با اعتقاد و اتکا به این درس عمده انقلابی و برخلاف آرزوی رویزیونیستهای "کمیته مرکزی" به پیش میروند و تزه های ضد انقلابی رویزیونیسم مدرن را در تئوری و عمل افشا و طرد میسازند. همین مبارزه و پیشروی است که فعالیت دار و دسته کمیته مرکزی را بعنوان حامین و مروجین رویزیونیسم جهانی و عوامل سوسیال امپریالیسم شوروی تشدید کرده و مبارزان صدیق را آماج تکفیر و حمله آنان ساخته است. هدف این فعالیت همانطور که اشاره کردیم، در واقع نفی اساس مبارزه گروههای انقلابی - و از جمله گروههای چریکی - است. "کمیته مرکزی" در این فعالیت نه تنها به سفسطه تئوریک، بلکه به هرگونه عوامفریبی و نیرنگ دست میزند. کسانی که حتی در طرح برنامه خود آشکارا بر ضرورت مبارزه مسلحانه خط بطلان میکشند، ناگهان در مقابله با مبارزان چریک، با یک چرخش دست چنین مینویسند: "اختلافی که ظاهرا بر سر راه مسالمت آمیز و یا مسلحانه انقلاب در جنبش بین المللی و از جمله جنبش انقلابی ایران بوجود آمده و دامن زده میشود، برخلاف ادعای ایسن گروهها بر سر پذیرش و یا عدم پذیرش ضرورت سرکوب مسلحانه ضد انقلاب مسلح نیست - این مساله در آموزش مارکسیسم - لنینیسم جواب صریح و روشن دارد - بلکه بر سر اینست که گروههای ما را "چپ زیر عنوان مبارزه مسلحانه چنان نظریات ضد مارکسیستی و ضد لنینی را عرضه میکنند که برای انقلاب هلاکتبار است. این باصطلاح "مبارزه مسلحانه" در واقع چیزی جز تروریسم و آنارشیزم نیست." - چریکهای فدائی خلق چه میگویند؟، صفحه ۸ (تکیه از ماست)

رویزیونیستهای کمیته مرکزی گرچه جهت مقابله با مبارزان چریک ظاهرا در موضع مارکسیستی قرار میگیرند و مزورانه از طریق سو استفاده از خطاهای تئوریک و نقاط ضعف موجود در نظرات مبارزان چریک میکوشند مبارزات انقلابی را در پوشش پذیرش قهر تخطئه نمایند، اما مقاصد ناشی از چنین مانوری حتمی در ادامه همان بیان نیز نمیتواند پنهان بماند.

نویسندگان جزوه "چریکهای فدائی خلق چه میگویند؟" که در ابتدا با تکیه مبهم و ظاهری به ضرورت مبارزه مسلحانه بنظر میرسید که گویا فقط در نظر دارند

نادرستی دک گروههای چریکی را از مبارزه مسلحانه نشان دهند، بلافاصله بنا بر ماهیت خود، انجام این ضرورت و بدنبال آن مبارزه برای سرنگونی رژیم را تعلیق به حال کرده و عملاً نفی می نمایند. نویسندگان جزوه "چریکهای فدائی خلق چه میگویند؟" در توضیح نظر خود در زمینه اعمال قهر انقلابی چنین ادا می دهند: "وقتی یک چریک از مبارزه مسلحانه سخن میگوید، منظور این نیست که توده های مردم آنگاه که برای سرنگون کردن حاکمیت طبقات ضد ملی و ضد دمکراتیک برخیزند، باید مقاومت مسلحانه ضد انقلاب را سرکوب کنند، نه..."

بطوریکه ملاحظه میشود، رویزیونیستهای کمیته مرکزی آنجا که بخاطر عوامفریبی ناگزیر به ضرورت اعمال قهر اعتراف میکنند، این ضرورت را با اینگونه تفسیر رویزیونیستی انکار میکنند، تفسیری که مطابق آن: مبارزه مسلحانه نه فقط "آنگاه" مجاز خواهد بود که توده های مردم برای سرنگون کردن حاکمیت طبقات ارتجاعی "برخیزند" و بدین ترتیب در تمام دوران این رشد و تناسل زمانیکه جنبش توده های مردم به جنبش قادر به سرنگونی رژیم تبدیل نشده است، هرگونه دست بردن به اسلحه برابر خواهد بود با ماجراجویی، آنارشیزم و اقدامات هلاکتبار.

نویسندگان جزوه "چریکهای فدائی خلق چه میگویند؟" گرچه صریحاً به این مساله که جنبش توده های مردم در شرایط سرکوب مداوم و بی امان ضد انقلاب سر تا پا مسلح چگونه باید مراحل رشد را تا رسیدن به توانائی سرنگونی رژیم بپیماید، پاسخی نمیدهند. اما این پاسخ را به سهولت میتوان در جای دیگر و در مجموع فعالیت و تبلیغات آنها یافت: از طریق "مبارزه برای استقرار آزادی های دمکراتیک" و "واداشتن رژیم به عقب نشینی های تدریجی" - و البته در سرتاسر این دوره ای که ظاهراً باید به استقرار آزادیهای دمکراتیک منتهی گردد، هرگونه سخن گفتن و حتی فکر کردن درباره سرنگونی نظام حاکم اقدامی است هلاکتبار - و طبعاً پس از این دوره موهوم - یعنی در شرایط فرضی استقرار دمکراسی طبقات ارتجاعی وابسته به امپریالیسم - دست بردن به اسلحه با توجه به معجزه "گذار مسالمت آمیز" و تئوری راه رشد غیرسرمایه داری، برانتاب هلاکتبار تر و جنون آمیز تر خواهد بود.

بطوریکه می بینیم ریشه اصلی اختلاف - و در نتیجه ریشه دشمنی رویزیونیستهای "کمیته مرکزی" با جنبش انقلابی و مبارزه سازمانهای چریک - همانا در اصل پذیرش یا عدم پذیرش ضرورت سرکوب مسلحانه ضد انقلاب مسلح است. و رویزیونیستها که کوسر سواشی آنها در زمینه "راه مسالمت آمیز" و تئوریهای سازش طبقاتی در سراسر جهان زده شده است، با وجود همه مانورهای ریاکارانه

و همه سفاهه های تئوریک هیچگاه نخواهند توانست با استفاده از اشتباهات
 تئوریک و تاکیکی انقلابیون حزبی، بر روی خیانت خود نسبت به امر انقلاب
 برده بکنند و صف خلق و ضد خلق را مخدوش سازند. آری ریشه اختلاف در
 همینجاست و به همین جهت خلقها و پرولتاریای جهان را که علیه امپریالیسم،
 در راه دیکتاتوری واقعی و در راه برانداختن بردگی مزدوری پیکار میکنند، با
 تزه های "مسالمت آمیز" و با باطلاق "دیکتاتوری" رویزونیستها کاری نیست.
 پرولتاریا و خلقهای جهان نه تنها فریب توطئه رویزونیستها و جعلیات تئوریک
 آنها را نمی خورند، بلکه هر روز بیشتر و مصمم تر بمبارزه خود علیه ایسین
 دشمنان انقلاب ادامه خواهند داد.

در میان انقلاب ادامه خواهند داد. در میان انقلاب ادامه خواهند داد. در میان انقلاب ادامه خواهند داد.

در میان انقلاب ادامه خواهند داد. در میان انقلاب ادامه خواهند داد. در میان انقلاب ادامه خواهند داد.

در میان انقلاب ادامه خواهند داد. در میان انقلاب ادامه خواهند داد. در میان انقلاب ادامه خواهند داد.

در میان انقلاب ادامه خواهند داد. در میان انقلاب ادامه خواهند داد. در میان انقلاب ادامه خواهند داد.